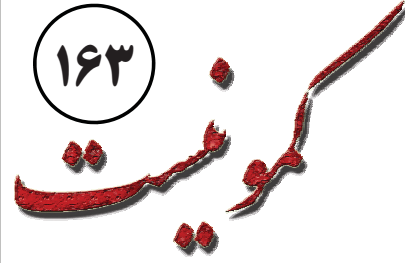




سناریوی لیبی و امید جریانات ارتجاعی

حزب حکمتیست ص ۱۲



انتخابات و اوضاع سیاسی ایران نگاه بورژوازی یا کارگری؟

کوروش مدرسی ص ۳

سکولاریسم حقوق زنان، تعابیر و واقعیات

اعظم کم گویان ص ۱۸

در سها و دستاوردهای انقلابات تونس و مصر

ربیوار احمد ص ۳۴

در صفحات دیگر :

محمد جعفری: جهت گیری که سرنوشت همه را رقم خواهد زد! ص ۳۵
جمال کمانگر: از انباشت سرمایه تا تز "نمدولت" بهمین شفیق ص ۳۸
ناصر مرادی: نروژ قبل و بعد از حمله تروریستی ۲۲ جولای ۲۰۱۱ ص ۴۰
فواد عبدالمهی: پسرآوران جامعه طبقاتی در لیگ "چپ" ایران ص ۴۲
آذر مدرسی: جشن ارتجاع سیاسی از لیبی تا ایران ص ۴۳
مظفر محمدی: صراحت "چپ"! به بهانه "یادداشت روزانه" ایرج فرزاد ص ۴۵
خالد حاج محمدی: پوپولیستهای لیبرال و انکشاف "خط پنج" جوابی به حمید نقوایی ص ۴۶
بهرام مدرسی: بهمین شفیق و بازگشت به پوپولیست سال ۵۷ ص ۴۸
آذر مدرسی: از قاهره تا تل آویو، آغاز پایان یک دوره؟ ص ۵۱
دو نامه از لنین درباره اهمیت پرولتاریای صنعتی در حزب کمونیست ص ۵۲

حزب حکمتیست و مبارزات جاری طبقه کارگر

رحمان حسین زاده ص ۷

سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی

ثریا شهبایی ص ۹

منصور حکمت، مبارزه طبقاتی، جنبش ها و احزاب

آذر مدرسی ص ۱۵

نقاط اشتراک بورژوازی علیه کارگر نقاط اختلاف درونی آن علیه هم

امان کفا ص ۱۳

اوضاع سیاسی ایران:

مصاحبه های کمونیست

حسین مرادیبگی: اوضاع سیاسی ایران ص ۲۰
رحمان حسین زاده: سرنگونی جمهوری اسلامی، تامین آزادی و برابری ص ۲۱
فاتح شیخ: حضور فعال یک الטרناویو نیرومند کمونیستی و کارگری حیاتی تر از همیشه است ص ۲۳
سلام زیجی: بحران جمهوری اسلامی عمیق تر میشود ص ۲۶
مظفر محمدی: جنبش طبقاتی کارگران اگر به کمونیسم مسلح شود! ص ۲۹

جنبش زنان و مصافها :

مصاحبه های کمونیست

هاله طاهری: جنبش حق زن و مصافها ص ۳۲
اعظم کم گویان: مسئله زن و مصافهای پیش رو ص ۳۳

کمپین همبستگی با جنبش کارگری در مصر ص ۵۰

جاذبه الگوی لیبی برای اپوزیسیون ایران

خالد حاج محمدی

پیروزی ناتو در لیبی، امید و آرزوهای بخشی از جریانات قومی و ناسیونالیستی، گروه های فاشیستی و جریانات حاشیه ای و غیر مسئول را برای دخالت نظامی در ایران زنده کرده است. حمله نظامی ناتو به لیبی از جانب بخش عمده اپوزیسیون ایران مورد دفاع قرار گرفت. این جریانات همراه دول غربی، حمله به لیبی را تنها راه پابین کشیدن قذافی میدانند، جنگ ناتو را امتداد انقلاب مردم و نیروهای طرفدار ناتو را به عنوان نمایندگان مردم و انقلابیون لیبی نام گذاشتند. این اپوزیسیون در جریان حمله ناتو به لیبی به نام مخالفت با دیکتاتوری در کنار ناتو ایستاد و در کل تبلیغات خود با هل هله و شادی کنار رسانه های دست راستی و ماشین تبلیغاتی غرب، به چشم مردم و طبقه کارگر خاک پاشید. سقوط قذافی و شادی مردمی که ۴۲ سال است اسیر یک حکومت مستبدانه، عادی ترین عکس العمل آنها در قبال فرو ریختن حکومت قذافی است. اما اگر قرار باشد به جای قذافی با مهندسی غرب یک حکومت به همان اندازه متسدد دیگر، و این بار به نام "انقلاب مردم" بر لیبی حکم براند، آنوقت باید بر این سطحی نگری و احساسات هر چند شریف مردم گریست. آنوقت معلوم است که برای مردم لیبی سرسوزنی پیروزی بدست نیامده است و دیوار توهم آنها به زودی فرو خواهد ریخت، چیزی که اکنون قابل مشاهده است.

بر خلاف تبلیغات ناتو و مبدیای نوکر و فاسد غرب، بر خلاف ادعای طرفداران ناتو در اپوزیسیون ایران، جنگ ناتو در لیبی اقدامی علیه انقلابات دنیای عرب و مردم لیبی بود که سیر تحولات در این جامعه را به جهتی دیگر برد. دخالت نظامی ناتو و به قدرت رساندن مشتی مرتجع به عنوان دولت انتقالی، دولتی متشکل از وزیر دادگستری قذافی و تعدادی از روئسای صاحب مقام و منصب دولت او، به اضافه تعدادی از مرجعین قومی و مذهبی و عناصر سرویسهای اطلاعاتی غرب در لیبی، عملاً تلاشهای مردم را، زیر چتر ناتو، در خدمت به قدرت رسیدن قذافی دیگر در لیبی گرفت. امروز و بعد از سقوط قذافی، هنوز آینده لیبی در پرده ای از ابهام قرار دارد. هنوز مخاطرات جدی، مردم لیبی را تهدید میکند. شورای انتقالی مهندسی شده سرویسهای اطلاعاتی دول غربی، خود مرکز کشمکش دستجات مختلف قومی، عشیره ای و مذهبی است. در همین پروسه و تاکنون بخش اعظم طبقه کارگر که اساسا کارگران خارجی بودند، بعد از سالیان سال کار مجبور شدند دست از کار و زندگی کشید و لیبی را ترک کنند. بیش از دو میلیون کارگر از مصر و کشورهای آفریقایی، کارگران چینی و تایلندی و... مجبور به فرار از این کشور شدند. هم اکنون چند صد هزار کارگر آفریقایی که هنوز در لیبی مانده اند، نه تنها کار و شغل خود را از دست داده اند، بلکه با اشاعه دشمنی کور قومی و ناسیونالیستی و مذهبی و نژاد پرستانه از جانب نیروهای به قدرت رسیده، امنیت و آسایش آنها در خطر است. تا جایی که دولتهای غربی نسبت به کشتار آنها توسط نیروهای پیروز "انقلاب" ناتو هشدار میدهند. آنچه مسلم است دولت انتقالی دست ساز ناتو، در تلاش است تا قوانین قومی، مذهبی و ارتجاعی را بر مردم حاکم کند، و در قدم اول در اولین اجلاس خود اعلام

آزادی، برابری، حکومت کارگری

جاذبه الگوی لیبی ...

کرده اند که قوانین لیبی بعد از قذافی بر مبنای شریعت اسلام است.

الگوی لیبی و امید نیروهای قومی، مذهبی و حاشیه ای

سقوط قذافی با دخالت ناتو و از طریق بمب افکنها و کمک تسلیحاتی و ... به اپوزیسیون دست ساز، قذافی را ساقط کرد. بدنبال این اتفاق و موفقیت‌های ناتو و در راس آن دولت فرانسه و کشورهای اروپایی، تبلیغات وسیعی از جانب رسانه های غربی حول الگوی لیبی شروع شده است. طریقه دخالت ناتو در لیبی، در مقایسه با دخالت کشورهای غربی در عراق و افغانستان و هزینه های سنگین مالی و انسانی و مشکلات عدیده دیگری که برای غرب داشت، گزینۀ ای به صرفه و کم هزینه تر ارزیابی میشود. جنگ در عراق، مستقل از هزینه انسانی، برای نیروهای اعزامی دول غربی، هزینه سنگین تر، و تنها برای آمریکا چیزی حدود سه هزار میلیارد دلار هزینه داشته است. در جریان این جنگ طبق آمار خود دولت‌های غربی حدود ۸۰۰ هزار نفر از مردم عراق کشته و بیش از یک و نیم میلیون نفر زخمی شده اند، که البته در ارزیابی میدیای "پانشراف" غرب اینها به عنوان هزینه جنگ به حساب نمی آیند. در حالی که دیوید کامرون میگوید که هزینه جنگ ناتو در لیبی را از پولهای دولت لیبی در بانکهای خارجی پرداخت کرده اند. بعلاوه در رقابت نظامی، سیاسی و اقتصادی بین دو قطب اروپا و آمریکا، دخالت در لیبی و زنده ناتو و اروپا را در مقابل آمریکا، "سنگین تر" کرد!

شکل دول غربی در تحولات دنیای کنترول دول غربی که پروسه دخالت مردم و اعتراض آنها را به نفع جناحهای بورژوازی و منافع قدرتهای امپریالیستی، قطع کنند. انقلاب مصر و تونس تأثیرات بسیار مثبتی را بر مردم معترض و انقلابی هم در منطقه و هم در سراسر جهان بر جای گذاشت، تا جایی که جوانان اسرائیلی هم، بر باندرولهای خود مینویسند "مثل یک مصری راه برو" (Walk Like an Egyptian)!

دخالت ناتو نگرانی وسیع کارگران در خود لیبی و در سراسر جهان، از دخالت امپریالیستی و توسعه جنگ و جنایت در سایر کشورها، را مثل مورد عراق زنده کرده است. طریقه کارگر ایران، مردم انقلابی و نیروهای مسؤل و در راس آن کمونیستها بیش از همه این احساس خطر را لمس میکنند. اما همزمان در میان دول غربی و عاملین کشتار مردم عراق، عاملین جنگ در یوگسلاوی و جنایات در لیبی و در میان نیروهای حاشیه ای قومی و ارتجاعی، امیدی احیا کرده است. همگی پرچم آرزوهای خود را به بمب افکنهای ناتو بسته اند. نگاهی گزرا به بخشی از این دیدگاهها برای دادن تصویری عمومی از ماهیت این اپوزیسیون لازم است.

دقتر سیاسی حزب دمکرات کردستان و مبارزان و کشتار مخالفان، نباید جناح حسن زاده- عزیز، در اطلاعیه خود به تاریخ ۵ سپتامبر ۲۰۱۱ *اللهی قرار گیرد و اقدامات عملی علیه مستخلفان سازمان داده شود...* اهداف قطعنامه ۱۹۷۲ از جمله ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز آسمان لیبی، خواست همه نیروهای است که بحالات نیروهای زرهی و بمب افکن های ارتش لیبی به شهر های آزاد شده را دیده اند!"

حزب کمونیست کارگری هم، بعد از درخواست مینا احدی و تعدادی دیگر از مقامات دست راستی دولت آلمان مبنی بر مطلوبیت انتخاب گزینه لیبی در ایران، طی اطلاعیه ای رسمی در ۲۱ مارس ۲۰۱۱ گفتند: *"حمله نظامی نیروهای غربی از پیشرویهایی بیشتر ارتش قذافی و بخصوص قتل عام مردم بنغازی بوسیله نیروهای قذافی جلوگیری کرد... در واقع جنگ کنونی میان نیروهای غربی و دولت قذافی یک نتیجه جانبی مقابل تلاشهای مداومش برای توافق با پیشرویهایی انقلاب است؛ جبهه انقلاب جمهوری اسلامی نبود، یک بازه با همون پرچم به سراغ دول غربی رفته که تا راه احقاق حقوق "ملت کرد" ایران حمله کنند. پیام حزب دمکرات در حقیقت ابراز آملدگی خود جهت شرکت در چنین جنگی زیر فرماندهی نیروهای ناتو است.*

پژاک هم به عنوان نماینده خود گمارده "کردها" در ایران و عراق و سوریه، مثل همیشه آملدگی خود را برای ایستادن در صف مقدم جنگ احتمالی ناتو ابراز کرده است. عبدالله مهدی هم که از مدتها قبل و هنگام زمامداری جرج بوش و گزینه نظامی آمریکا در مقابل ایران، اعلام آملدگی کرده بود و برای دریافت پول و امکانات ثبت نام کرده بود. مهدی البته برای پذیرفته

شدن از جانب دول غربی برای عضویت در کلوپ رهبران قومی، هنوز در صف انتظار ایستاده است. گویانکه در دوره "ولنت مدچی و کفرانس لندن و متعاقب تلاشهای دول غربی برای تشکیل "دولت در تبعید"، امثال مهدتی و نوری زاده و جناح دیگر حزب دمکرات تشریف داشتند. جریانات الاهواز و گروهای قومی تازه تاسیس شده آذربایجان هم که قرار است نمایندگی "اقوام" دیگر را در کارزار داشته باشند، در به در بدیندل دولتی هستند که آنها را برای جنگهای قومی و فاشیستی استخدام کند.

بخشی از جنبش سبز هم فعلا در دوره انتخابات، از تحولات لیبی "تشویع شده" و اعلام کرده است که اگر تن به انتخابات "آزاد" مورد نظر آنها داده نشود، شاید گزینه لیبی راهی برای دول غربی باشد.

خاتم مریم رجوی هم در آخرین روزهای صدارتش در مجاهدین، در خواست کرده اند که به جای حمله نظامی به ایران، ضمن محاصره اقتصادی چندینتر علیه این کشور، نیروهای "مقاومت" را کمک کنند، تا کار حکومت "افقه ها" را تمام کنند.

اتحاد فدائیان در بیانیه رسمی خود نوشته اند: *"قطعنامه ۱۹۷۲ گامی در جهت دفاع از حق مخالفت و اعتراض به حکومت های مستبد است. بنا بر مطلق این قطعنامه، سرکوب حکومتی و بمباران و کشتار مخالفان، نباید توسط بخشی از مردم مسلح مورد نظر آقای تقوایی کشتار میشوند، و مردم مسلح در جنگی نژاد پرستانه توسط نیروهای انقلابان علیه دست جات دیگر به جنگ برده میشوند و همین مردم مسلح ابزار شورای موقت ناکو علیه کارگران و اعتراضات کارگری اند که در لیبی قید به خدمت گرفته میشوند. قدوسیت مردم مسلح تنها ابزار فریب و کلاهبرداری سیاسی است.*

آنچه اشاره رفت گوشه کوچکی از ابراز نظر جریاناتی است که نه تنها مدافع حمله ناتو به لیبی، بلکه طرفدار بکار بردن همین الگو در ایرانند. این صف این الوقت، راست و غیر مسئول، در بهترین حالت و اگر ناتو برای ایران برنامه ای داشته باشد، اولین مشتریان و اولین سربازان سلحشور و وفادار سارکوزی، کامرون و بقیه سران جنایتکار دول امپریالیستی هستند، برای به قدرت رساندن یک "چهل تکه" قومی و مذهبی در ایران.

ایران و حمله نظامی

تغییراتی که در لیبی دارد پیش می آید بسیار برجسته است. بنابراین اینطور نیست که دخالت ناتو یا اروپای واحد یا اینکه هفتشان این بود نتوانستند به هیچ وجه به این هدف نرسینند که نیروی تعیین کننده باشند و حرف آخر را اروپای واحد بزنند یا امریکا بزنند. فاکتور انقلاب و دخالت مردم برجسته است در لیبی!

حمید تقوایی در میان چپ ایران از همه با فصاحت بیشتر و بی پرده تری پرچم دفاع از دخالت ناتو را بلند کرده است. تلاش میکند که نیروهای حزبش را قانع کند که این مثل دخالت در عراق نیست جا دارد این حزب دسته گلی را برای دخالت مثبت ناتو و کمک ترین مرجع قانون گذاری در لیبی خواهد بود. آقای تقوایی اسلحه و مردم مسلح را گواهی می آورد تا نگرانیهای دخالت ناتو را رفع کند. گویا "مردم مسلح" خود بخود کلید هر تحول انقلابی هستند! بدون اینکه همفید که این مردم مسلح زیر کدام پرچم و کدام افق مسلح شده اند، تفنگ، و ظاهرا امروز بمب، مساولی انقلاب است! امروز کارگران سیاه پوست در لیبی توسط بخشی از مردم مسلح مورد نظر آقای تقوایی کشتار میشوند، مردم مسلح در جنگی نژاد پرستانه توسط نیروهای انقلابان علیه دست جات دیگر به جنگ برده میشوند و همین مردم مسلح ابزار شورای موقت ناکو علیه کارگران و اعتراضات کارگری اند که در لیبی قید به خدمت گرفته میشوند. قدوسیت مردم مسلح تنها ابزار فریب و کلاهبرداری سیاسی است.

میدان بدر کردن طبقه کارگر و کمونیم در جدال با جمهوری اسلامی است. مخالفت جریاناتی امثال اکثریت، سلطنت طلبها و حزب مشروطه و... در حمله به ایران نیز صرفا از سر گرانگی هم ریختن کل جامعه و نابودی زیر ساختهای اقتصادی ایران است. بالاخره این کشور کنار بیرون، و نه مردم ایران مردم لیبی هستند که به راحتی بشود بخشی از آنان را زیر پرچم ناتو و با وساطت این اپوزیسیون مفلوک، بسپج کرد. تجربه انقلابات گذشته در ایران و تجارب انقلابات کشورهای عربی، هم برای طبقه

کمونیست ۱۶۳

کارگر ایران و مردم انقلابی و هم برای بورژوازی ایران آموزه های ۷۵ میلیونی، کشوری صنعتی با رژیم متفوات و از دل یک انقلاب و سرکوب آن بیرون آمده، دولتی که طبقه کارگر و مردم انقلابی را در قدرت را قبضه کرده و چند سال با کشتار چند صد هزار از مخالفان خود، موقعیت خود را تحکیم کرده است، با قذافی قابل قیاس نیست. حکومت ایران خود یک قطب ارتجاع جهانی است، به زیر کشیدن آن علیرغم ایستادگی طرفداران ناتو در اپوزیسیون، کار ناتو و سربازان آماده خدمت نیست. نسخه هواداران ناتو، تنها به تعویق انداختن چند دهه تحول انقلابی در این جامعه، را بدنبال دارد. جنبشی که اولین روزهای موفقیت خود از زبان مصطفی عبدالجلیل مسئول شورای انقلابی و وزیر دادگستری سابق قذافی، اعلام کردند که "شریعت اسلام مهم ترین مرجع قانون گذاری در لیبی خواهد بود". آقای تقوایی اسلحه و مردم مسلح را گواهی می آورد تا نگرانیهای دخالت ناتو را رفع کند. گویا "مردم مسلح" خود بخود کلید هر تحول انقلابی هستند! بدون اینکه همفید که این مردم مسلح زیر کدام پرچم و کدام افق مسلح شده اند، تفنگ، و ظاهرا امروز بمب، مساولی انقلاب است! امروز کارگران سیاه پوست در لیبی توسط بخشی از مردم مسلح مورد نظر آقای تقوایی کشتار میشوند، مردم مسلح در جنگی نژاد پرستانه توسط نیروهای انقلابان علیه دست جات دیگر به جنگ برده میشوند و همین مردم مسلح ابزار شورای موقت ناکو علیه کارگران و اعتراضات کارگری اند که در لیبی قید به خدمت گرفته میشوند. قدوسیت مردم مسلح تنها ابزار فریب و کلاهبرداری سیاسی است.

میدان بدر کردن طبقه کارگر و کمونیم در جدال با جمهوری اسلامی است. مخالفت جریاناتی امثال اکثریت، سلطنت طلبها و حزب مشروطه و... در حمله به ایران نیز صرفا از سر گرانگی هم ریختن کل جامعه و نابودی زیر ساختهای اقتصادی ایران است. بالاخره این کشور کنار بیرون، و نه مردم ایران مردم لیبی هستند که به راحتی بشود بخشی از آنان را زیر پرچم ناتو و با وساطت این اپوزیسیون مفلوک، بسپج کرد. تجربه انقلابات گذشته در ایران و تجارب انقلابات کشورهای عربی، هم برای طبقه

کارتونهای طنز، جنبشهای انقلابی معترض به جمهوری اسلامی، و از میدان بدر کردن طبقه کارگر و کمونیم در جدال با جمهوری اسلامی است. مخالفت جریاناتی امثال اکثریت، سلطنت طلبها و حزب مشروطه و... در حمله به ایران نیز صرفا از سر گرانگی هم ریختن کل جامعه و نابودی زیر ساختهای اقتصادی ایران است. بالاخره این کشور کنار بیرون، و نه مردم ایران مردم لیبی هستند که به راحتی بشود بخشی از آنان را زیر پرچم ناتو و با وساطت این اپوزیسیون مفلوک، بسپج کرد. تجربه انقلابات گذشته در ایران و تجارب انقلابات کشورهای عربی، هم برای طبقه

انتخابات و اوضاع سیاسی ایران نگاه بورژوائی یا کارگری؟



مصاحبه مصطفی اسد پور با کورش مدرس
نشد. و الان که تکرار می کنیم نگاه بیشتری را باز هم در بخش بزرگ تری از اقتصاد سیاسی و طبقه اپوزیسیون می بینیم صحبت از

این است که جمهوری اسلامی در خاکریز آخر قرار گرفته، مسئله سرنگونی مطرح است، مسئله انقلاب مطرح است و جامعه در آستانه آن قرار دارد و این امر جریانات متعدد و مختلف اپوزیسیون چپ طرح میکنند. به سادگی بحث بر سر این است که اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی به چه رسیده، بحران عمیقی دست و پای جمهوری اسلامی را بسته است و نمی تواند تولید را سر و سامان ببخشد. حتی وقتی که جمهوری اسلامی بارانه ها را به سرانجام رساند دیگر از آن شادی و اعتماد به نفس خبری نیست و بالاخره مسئله مهم تر مسئله تشنج های سیاسی داخلی جمهوری اسلامی مورد اشاره قرار می گیرد. یک نمونه کوچک آن مشرب رو در رو قرار گرفتن احمدی نژاد در مقابل خامنه ای و مسئله برادران قاچاقچی، مسئله شاخ و شانه کثینین علیه سپاه پاسداران و غیره مطرح شد. که با دخالت مستقیم دولت آمریکا برگزار شد قرار بود بخشی از اپوزیسیون جمع شوند و تارک "دولت در سایه" یا "دولت در تبعید" را ببینند و در فضای اعتراضی موجود جان تازه ای به اوضاع سیاسی بدهند. چند ماه بعد با هدف ایجاد همگرایی بین جنبش سبز و لیبرال ها و جمهوری خواهان کفرانسی در لندن برگزار شد که جزئیات آن زیاد معلوم

انتخابات می کند و در هر دوره انتخابات، که انتخاب بین آلترناتیوهای مجاز مطرح می شود، به دلایل ویژه روبنای جمهوری اسلامی، کل سیستم به تکان در می آید و صافبندی ها و آرایش های جدیدی شکل میگیرد. جناح های مختلف برای این که نیرو بسپار کنند و خونشان را متشکل کنند آرایش جدیدی به خود میگیرند. هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی ایران به یک زمین لرزه سیاسی تبدیل می شود.

پشت این زمین لرزه از یک طرف تناقض ذاتی نظام فقهانی اسلامی با جامعه ایران و بافت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن نهفته است و از طرف دیگر سوار بر این تنش آرایشی که بخش های مختلف بورژوازی، برای گرفتن امتیاز و برای فشار در پروسه انتخاباتی جمهوری اسلامی، بخود میدهند قرار دارد. این پدیده هر چهار سال یکبار اتفاق می افتد و بخشی از اپوزیسیون هر چهار سال یکبار به آن می گوید انقلاب، یا هر چهار سال یکبار وعده سرنگونی جمهوری اسلامی را می دهد. دوره جدال بین احمدی نژاد و رفسنجانی هم همین را می دیدیم. گفتند سرنگونی در راه است. دور قبل از آن هم، دوره خاتمی، به همین شکل بود و انتخابات بعدی احمدی نژاد هم همین را می بیند. این تکان ها و این آرایش ها و این تحلیل ها و این تلاش برای متحد کردن صفوف مختلف در جنبش بورژوائی ایران پدیده تازه ای نیست، ادواری است. به این معنی شما می گوید چرخش، تبدیل شدن رزمستان به تابستان هم یک نوع چرخش است. این وضعیت ادامه می دهد یا چقدر می تواند ادامه دهد؟

کورش مدرس: کسی نمی تواند پیش بینی کند که جمهوری اسلامی چقدر می تواند با این وضعیت اقتصادی به حیات خود ادامه دهد؟

جاذبه الگوی لیبی ...

نمیدانند. نیروهائی که چنین آرزو میکنند، یا باید عمق قومگیزی و منفعت در اشاعه دشمنی کور میان مردم در آنها نهادینه باشد، یا فرقه های مذهبی تیپ مجاهد باید باشند و یا گروههای غیر مسئول و حاشیه ای هستند که هیچ مسئولیتی در قبال سرنوشت مردم و مدنیت در این جامعه ندارند. کسانی که حاضرند برای رسیدن به اهداف حقیر خود تن به هر سناریوی سیاهی بدهند.

طبقه کارگر و خطر حمله به ایران

طبقه کارگر ایران اولین قربانی حمله به ایران خواهد بود، همچنانکه در لیبی این اتفاق افتاد. هیچ سناریوی ارتجاعی از نوع لیبی نمیتواند رها و آسایش و امنیت را به ایران بیاورد. سران دول غربی از بلر و سارکوزی تا بقیه، خود کمتر از صدام حسین، عدلی، خامنه ای، رفسنجانی و... علیه بشریت جنایت نکرده اند. دفاع از نقشه های

انتظار میوه ای که قرار است خودش از درخت بیفتد یعنی دنباله روی از سیر رویداد ها و پاسیفیسیم سیاسی حاصلی ندارد.

بعلاوه دقیقاً متوجه نمی شوم این تز که "به ته قضیه رسیده" یعنی چه؟ سرمایه سود نمیرد؟ اقتصاد از نظر تولید سرمایه داری به بن بست رسیده است؟ البته که اقتصاد بورژوائی بحران زده است. بحران همه جا هست، در جمهوری اسلامی هم هست. اما جمهوری اسلامی یک مولفه مهم تری هم در این بحران دارد آن هم مشکلات ساختاری و روبنایی اش است. مشکلاتی که موانعی را در مقابل سواد آوری سرمایه به وجود می آورد. نه الزماً در مقابل سود آوری سرمایه، در مقابل جلب سرمایه و در مقابل سرمایه گذاری لازمی که برای سود آوری بیشتر سرمایه در ایران مورد نیاز است.

منتهی من دقیقاً نمی دانم منظور از این تز که "جمهوری اسلامی به ته رسیده است" چیست. سرمایه داری به طور کلی به ته قضیه رسیده اما آیا این به این معنی است که مثلاً یونان به ته رسیده؟! چه کسی می تواند بگوید که پاکستان به ته رسیده یا نرسیده یا ایران به ته رسیده یا نرسیده؟! بورژوازی تا آنجایی که بتواند سود ببرد به ته زندگی خود ادامه می دهد و کسب سود میکند. تازه اگر شاخصی برای به ته رسیدن آن باشد شاخص درآمد و سود بردن سرمایه در ایران است. همه شاخص های اقتصادی نشان می دهد که سرمایه در ایران سود کلانی می برد و سرمایه داری ایران اصلاً فلج نیست. اما کسی که رشد سرمایه داری را منتظر با کم شدن بیکاری می بیند به سرمایه داری توهم دارد. سرمایه داری همیشه سودآوری اش توند است. اگرده" طبقه کارگر است. به قول انگلس تاریخ سودآوری سرمایه با خون و عرق طبقه کارگر نوشته شده . در نتیجه کسی که فکر می کند اگر متحد کارگران کمونیست در کمیته های کمونیستی کارخانه و محله و شهر، شکل بگیرند، اگر این صف متحد شود، و اگر خودآگاهی این طبقه متحد کارگران کمونیست در ایران امروز بسیار ممکن، واقعی و عملی است. شرط هر تحول انقلابی، شرط معانعت، نه هر سناریوی سیاهی در این جامعه، آماجگی طبقه کارگر ایران، آماجگی کمونیستها این طبقه و فعالین راستین آن برای بسیج نیروی طبقاتی خود در مقابل هر مخاطره ای است. این تنها ضامن ایجاد آینده ای انسانی و زندگی قابل تحمل برای بشریت در ایران است.

ای از پلنوم اخیر کومله را دارم و همینطور از چریک فدائیان. هر کدام از آنها راه حل هائی را مطرح می کنند. از جمله متحد کردن بخش هایی از صفوف اپوزیسیون.

اجازه بدهید برای این که دقیق تر به جنبه های مختلف قضیه بپردازیم و آنها را از هم تفکیک کرده باشیم در سه بخش سوالات خود را مطرح کنم. وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی، وضعیت سیاسی آن و راه حل ها. در مورد وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی همه از آن بعنوان یک بحران اقتصادی عمیق نام میبرند و می گویند آمارهای مختلف، مسئله اشتغال، رشد سالانه اقتصادی، نرخ تورم، قیمت نفت، نقدینگی دولت، ورشکستگی صندوق مالی و غیره همه نشانه این است که جمهوری اسلامی به ته قضیه رسیده و همه تلاش های و همه بازی های مختلف و همه جناح بندی های مختلف نتوانستند راه حلی برای نجات خود پیدا کنند. حتی در خصوص ساری ها، هدفمند کردن پارانه ها هم علیرغم قول بزرگی که داد نتوانست کاری کند. جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند رابطه سرمایه، چرخش سرمایه داری در اقتصاد ایران را به نتیجه برساند. این مبنای اختلافات سیاسی است که امروز بالا گرفته است. شما در رابطه با مسئله بحران اقتصادی بازها اظهار نظر کرده اید اما اجازه بدهید یک بار دیگر به این مسئله بپردازیم. به نظر شما آیا واقعاً جمهوری اسلامی به ته آن رسیده و چقدر می تواند با این وضعیت اقتصادی به حیات خود ادامه دهد؟

کورش مدرس: کسی نمی تواند پیش بینی کند که جمهوری اسلامی چقدر می تواند با این وضعیت اقتصادی به حیات خود ادامه دهد؟

مصطفی اسد پور: در ادامه تحلیلی که از اوضاع می شود، جریانات مختلف آلترناتیوهای مختلف و راه حل های مختلفی ارائه می دهند. مقابل من نوشته بسیار مفصلی از نشست اخیر رهبری راه کارگر وجود دارد. نوشته

فردا همگی نیروی سناریو سیاهی خواهند شد که در دل آن انسان آذینخواه، برابری طلب، زن معترض و کارگر و برای انقلاب کمونیستی، را جمعاً سرکوب خواهند کرد. در دل آنچ در لیبی اتفاق افتاد، باید به عنوان پنجره ای به دیدن عمق سیاست ارتجاعی این جریانات نگرست و صف خود را با آن آشنا کرد. این جریانات از مجاهد، تا پژاک، حزب دمکرات، فدائیان خلق، اکثریت، حزب کمونیست کارگری، سازمان زحمتکشان مهندی، آذرین مقدم، تا کل جریان سبز و... با پرچمهای و اسلحه مختلف، میتوانند هر چه را نمایندگی کنند، جز منفعت طبقه کارگر. دفاع کل جنبش از آنهایی که در دل حمله به ایران، جنگ خانه به خانه را زیر نام سپه "خلفها و ملتها و مذاهب مختلف" پیش میبرند، تا آنانی که میخواهند انقلابشان بار بگیرد و ناتو را محرکه انقلاب خود میدانند، تا آنهایی که توقع دارند نیروهای ناتو به جای حمله نظامی آنها را کمک کنند، پول و اسلحه و امکانات را در اختیار آنها بگذارند،

امروز جامعه صنعتی ایران، با طبقه کارگر بلقو قدرتمند، بطور عینی آماده هر تحول انقلابی است. اگر طبقه کارگر ایران یک قدم به جلو بردارد، اگر کمونیستهای این طبقه نقش تاریخساز خود را ایفا کنند، اگر متحد کارگران کمونیست در کمیته های کمونیستی کارخانه و محله و شهر، شکل بگیرند، اگر این صف متحد شود، و اگر خودآگاهی این طبقه متحد کارگران کمونیست در ایران امروز بسیار ممکن، واقعی و عملی است. شرط هر تحول انقلابی، شرط معانعت، نه هر سناریوی سیاهی در این جامعه، آماجگی طبقه کارگر ایران، آماجگی کمونیستها این طبقه و فعالین راستین آن برای بسیج نیروی طبقاتی خود در مقابل هر مخاطره ای است. این تنها ضامن ایجاد آینده ای انسانی و زندگی قابل تحمل برای بشریت در ایران است.

کارگر را به عنوان ابزار و سرباز در جبهه خود میخواهد! این صف، متحد و همبسته دور قبل، زیر چرخم انقلاب سبز علیه منفعت کارگر، ایستاد.

هر جا که کمونیستها و طبقه کارگر آماده نباشند، خطر شکست وسیعترین تحركات انقلابی بسیار محتمل است. شکست به معنای مصادره اعتراض مردم، به معنای کج کردن جهت انقلاب مردم، به معنای اعمال سیاست این یا آن جناح از بورژوازی بر اعتراض مردم، چیزی که بخش عمده اپوزیسیون جمهوری اسلامی برایش آماده شده است. مورد لیبی از این قبیل بود و انقلاب ۵۷ ایران نیز از همین تیپ بود. نقشه اپوزیسیون ایران، دفاع آنها از حمله ناتو به لیبی، تلاش آنها برای قانع کردن دول غربی در حمله به ایران و فضائی که ایجاد کرده اند، نه تنها در خدمت کاستن عمر جمهوری اسلامی نیست، بلکه فرصت بیشتری را به آن خواهد داد و در حقیقت علیه صف اعتراض مردم انقلابی به جمهوری اسلامی است.

انتخابات و اوضاع سیاسی ...

بورژوازی به جامعه بورژوازی دارد. جمهوری اسلامی بحران دارد مثل همه کشورهای دیگری که بحران دارند به اضافه یک مولفه روپنایی که به این بحران جنبه مضاعف می دهد. منتهی از طرف دیگر ایزوله شدن جمهوری اسلامی با زیاد قاطی نبودن جمهوری اسلامی با بازار جهانی، بخصوص از نظر جلب سرمایه در دنیا، باعث شده است که بدهکاری های جمهوری اسلامی کمتر از بخش اعظم سایر کشورهای سرمایه داری است. سرمایه کمتری را هم، بخصوص به صورت اعتبار و قرض، جلب کرده است. منتهی به همین دلیل اقتصاد محصور سرمایه داری در ایران ضربات عظیمی که بحران اقتصادی به جمهوری اسلامی اروپایی ها بعضاً در امریکای لاتین زده را متحمل نشده است. سرمایه داری در ایران قبل از بحران هم قادر نبود اعتبار و سرمایه جلب کند و با بحران زیاد به محدودیت هایش اضافه نشده است. شاخص هایی که لااقل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی اعلام کرده اند این است که در همین دوره بحرانی که بسیاری از کشورهای غربی انقباض اقتصادی را رشد منفی داشته اند، اقتصاد ایران یک رشد دو و نیم درصدی داشته. و این با شاخص های دنیای امروز در دوره بحران، اصلاً علامت انقباض اقتصادی یا انقباض اقتصاد جامعه نیست. اینها واقعیت اقتصادی جمهوری اسلامی است که بر دوش طبقه کارگر ساخته شده است.

یک مشکل جدی جمهوری اسلامی این است که در سطح روپنایی "ترک" عظیمی دارد. و هر بار با هر انتخاباتی، که به طور ادواری برگزار میشود، مهم نیست که این انتخابات بین صوفی خودشان است، "ترک" بزرگی در سطح روپنای جامعه دهن باز میکند. این ترک ناشی از تحمیل یک سیستم قرون وسطانی مذهبی به یک جامعه خیلی پیشرفته شهری، به یک اقتصاد به نسبت پیشرفته سرمایه داری است. نظام حکومتی، ارزش ها و فرهنگ و سیستم قرون وسطی اسلامی به تن جامعه مدرن ایران نجس است. این ترک بزرگ روپنایی جامعه را همیشه در مقابل تلاطم یا بی ثباتی سیاسی آسیب پذیر نگاه می دارد و به تحریکات در جامعه ابعاد وسیعتری می دهد، نقش یک آمپلی فایر سیاسی را بازی میکند. علاوه بر این رشد سرمایه داری در ایران دامنه بورژوازی ایران و دامنه قدرت آن را افزایش میدهد و داده است. بورژوازی ای که به درجه زیادی دستش از قدرت سیاسی کوتاه است و یا منافعی با سیستم حکومت اسلامی در خطر قرار میگیرد. این واقعیت هم در انتخاباتی را تبدیل به کشمکش بخش های مختلف بورژوازی برای گرفتن سهم بیشتر در قدرت سیاسی میکند که خود را البته بر آن ترک روپنایی سوار میکنند و از آن استفاده میکنند.

تأثیر این ترک را تقریباً در همه انتخابات ها دیده ایم. در انتخاب خاتمی تبدیل به یک محرک عظیم برای این که به جناح دیگر رأی ندهند شد. این

تلاطم ها در انتخابات بین رفسنجانی و احمدی نژاد و انتخابات بین احمدی نژاد و موسوی، به نوعی بروز کرد. در هر دور انتخاباتی، با توجه به رشد بورژوازی و قدرت گرفتن بیشتر و بیشتر آن در درون خود بخش حاکم، جمهوری اسلامی مجبور می شود برای تضمین ولایت فقیه یک انقلاب است. این واقعیت زندگی جمهوری اسلامی است. منتهی اینکه اینها علامت تمام شدن جمهوری اسلامی باشد وچمدان همانرا را ببینیم که انقلاب در راه است و از این حرف ها، من فکر می کنم هیچ آدم عاقلی این چنین احکامی را به عنوان تحلیل تحویل نمی دهد و هیچ آدم عاقلی این حرف ها را به عنوان تحلیل قبول نمی کند. این تبلیغات انتخاباتی است و این نوع دوره حاشیه بورژوازی اخیر ایران برای طبقه سرمایه دار بوده است. آنقدر ثروتمند شده اند، آنقدر حجم ثروت ها بالا رفته که با هیچ کدام از دوره های قبلی قابل مقایسه نیست. و این ثروت از قبل کار کارگر به دست می آید و این ثروت چندین برابر درآمد نفت است. منشأ این ثروت کار طبقه کارگر است و این سرمایه داری است که دارد ارزش اضافی طبقه کارگر را تصاحب می کند و پولدار می شود. نمیدانم چرا یک عده از چپ ها این مهربانتر از مادر شده اند. که این سرمایه داری نیست. این منطق، منطق بورژوازی در همه جا است. بورژوازی می گوید سرمایه داری در اصل خوب است اما این سرمایه داری نیست، سرمایه داری واقعی و خوب است. آن شکلی است که من می گویم. سرمایه داری که رفاه می آورد، سرمایه داری که خوشبختی می آورد، سرمایه داری که در آن بیکاری نیست، سرمایه داری که در آن فقر و فلاکت نیست، سرمایه داری که در آن استبداد نیست، اختناق نیست. این تصویر سرمایه دار مخالف از سرمایه داری حاکم در این است. تصویر کسی است که میخواد بر اساس "کاستی" های سرمایه داری حاکم، برای خودش پایه بسازد. کمونیستی که رو به طبقه کارگر حرف میزند می گوید که این سرمایه داری است و طرف دیگر هم سرمایه داری است. هر بخشی از بورژوازی سر کار بیاید در اساس همین وضع را با خود دارد. سرمایه داری اصولاً یعنی همین. جنگ اینها بر سر تصاحب ثروت جامعه، بر سر تقسیم آن، بر سر نحوه افزایش آن، بر سر نحوه بارور تر کردن پروسه کار، بر سر افزایش نرخ استثمار طبقه کارگر، و بر سر افزایش جلب سرمایه است. پشت دعوا های دمکراتیک یا ضد اسلامی یا غیر اسلامی این جنبش همین منفعت های واقعی نهفته است. و طبقه کارگر نباید سیاهی لشکر این دعوای ضد طبقه کارگر امر خود را دارد، باید صف خود را متشکل کند، مبارزه خود را کند و کل توده زحمتکش جامعه را حول متحد کند.

تلاطم نظام، فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی با نیاز جامعه ایران، در سطح فرهنگی و زندگی فردی در افکار

کمونیست ۱۶۳

سیاست و به ایدئولوژی را به طبقه کارگر بشناساند. این هم بخشی از جدالی است که در جریان است. **مصطفی اسد پور:** اجازه دهید من سوال را به این شکل مطرح کنم. اینکه جمهوری اسلامی در بحران سرمایه داری به سر میرسد. این بحران و مشکلات عظیم اقتصادی که جمهوری اسلامی با آن دست و پنجه نرم می کند، در ارزیابی و تحلیل سیاسی شما چه جایی را به خودش اختصاص می دهد؟ گاهاً در رابطه با نظرات شما گفته می شود که مسئله متعارف شدن یا طرح اینکه حل کردن تناقضات اقتصادی جمهوری اسلامی ممکن است باعث می شود که شما بقای جمهوری اسلامی را فرض می گیرید و با این تحلیل شما به جای اینکه مشوقی باشید برای طبقه کارگر یا اعتراض بر علیه جمهوری اسلامی، اینها نشان دان شکافهایشان و اینکه باید با آنها به مبارزه بپردازید و با آن دست و پنجه نرم کنید، همه اینها را کنار می گذارید. کلاً این بحران اقتصادی که شما می گوئید کجای تحلیل سیاسی شما قرار دارد؟ **کوروش مرمرسی:** اتفاقاً من کسی هستم که پایه جدلهای درون رژیم را توضیح میدهم. آن کسی که فکر می کند فلاں این است که سعادت است، دعوایش شده، یا جنگ قدرت میان محافل غیر مرتبط با نظام تولیدی در ایران است توضیحی در مورد پایه خود این دعا میدهد. کسی که سال است اعلام میکند جمهوری اسلامی دارد سرنگون میشود ولی سر جای خود ایستاده توضیحی نمیدهد. اینکه اینها همه اسلامی اند و با هم دعوایشان بر سر این است که چطور خود را حفظ کنند توضیح نیست. این تصویر ساده لوحانه ای از سیاست است. اتفاقاً این بحث هایی که در اینجا به آن اشاره می کنم یا قبلاً هم با هم بحث کردیم مبنای دعوا و دلیل دعوا را توضیح میدهد. در دوران جنبش سبز هم گفتیم مبنای دعوی جناح ها یا جنبش ها بر سر چیست. اتفاقاً آنهایی که مبنای دعوا را نمی شناختند یا دنبال سبز رفتند یا دنبال احمدی نژاد و اگر هم نرفتند از سر ضد اسلامی گری افراطی شان بیچند کدام از این مواضع حقیق آسمانی باشد یا آیهات توراتی که خدا داده باشد. موسوی از کوه پایین آورده باشد. حقیقت اجتماعی به ناچار یک حقیقت طبقاتی است. اینکه جامعه را چگونه کسی فکر می کرد که اسلامی است یعنی ببیند و نقد شما به کجای جامعه است کاملاً از موضع طبقاتی شما، از جنبشی که به آن تعلق دارید و از پایه طبقاتی آن جنبش ناشی می شود. بورژوا به محض اینکه کسی سوداوری اش کم شود میگوید "وضع عظیم بورژوازی را خلق کرده که دیگر بیش از همیشه منطق آن کاملاً سود است و ایدئولوژی زیادی ندارد. بعضی از آنها اصلاً اسلامی نیستند، بعضی ها سرمایه داری اند و بعضی ها پرو و مدرن هستند و بعضی هم سلطنت طلب هستند. منتهی برای هم در درجه اول گردش سرمایه، تضمین امنیت، اقبال دارند به جامعه برای این بورژوازی در خود جمهوری

انتخابات و اوضاع سیاسی ...

بورژوازی، پرو غرب، که امروز در موفقیت فرو دست است، به شراکت بگذارند، نمیخواهند حکومت اسلامی را سرنگون شود، رقبای پرو غرب شان از آن سر دنیا سرازیر شوند و اوضاع را از دستشان خارج کنند. اینها پرچم ولایت فقیه مشروطه را برداشته اند. اینها را از نظر سیاسی طیف سبز، دو خرداد و امروز احمدی نژاد نمایندگی می کنند.

ولایت فقیه مشروطه فرمولی است برای کوتاه کردن دست دستگاه مذهبی از دخالت در سیاست، و نگاه داشتن موقعیت برتر سرمایه دارانی که با اتکا به جمهوری اسلامی رشد کرده اند. میخوانند حکومت اسلامی را نگه دارند، میخوانند قدرت را در دست خود نگه دارند، اوانتاژ خود را علیه جنبش های دیگر و بخش های دیگر بورژوازی ایران حفظ کنند، ولایت فقیه را تبدیل به ملکه الیزابت کنند. مقامی که کار زیادی نمی کند فقط سمبل باصلاح استقرار یک نظم است و اگر اوضاع خیلی وخیم شود مثل ملکه انگلیس می تواند دخالت کند و ارتش را به خیابان بفرستد.

دعوی امروز به این شکل در آمده است. کجای این بحث به معنی است که گویا دعواهای درون جمهوری اسلامی به حاشیه می رود و با ندیده گرفته می شود؟ باز هم می گویم حقیقت اجتماعی- طبقاتی است و آنچه هر کس به عنوان حقیقت میبیند به این بستگی دارد که از منظر کدام طبقه به جامعه و به کشمکش های آن نگاه می کند. اگر از موضع طبقه کارگر نگاه کنید به این می بینید، از موضع بورژوا

نگاه کنید چیز دیگری می بینید. طبقه کارگری که نگاه می کند می تواند فتوا بدهد که بخلاف کارخانه حرام است یا حلال، سیستم بانکی به چه شکل باید باشد، چه کسی اعتبار دهد و چه کسی ندهد و غیره. این عقوبت به درجه زیادی به سرمایه در ایران امنیت داده است و همین امنیت است که سرمایه را بکار بیشتر انداخته است، منشا بالا رفتن خود گمتری سرمایه و سودآوری سرمایه دوره احمدی نژاد است. این عقب نشینی را بالاخره به خامنه ای هم قبولانند. بالاخره خامنه ای هم می خواهد سیستم در قدرت باقی بماند.

امروز این کشمکش از اقتصاد به سیاست برگشته است. اگر بیاد داشته باشید در دوره عروج احمدی نژاد ما گفتم که این نشانه عروج مساله اقتصاد و حل ناامنی پایه ای سرمایه در حکومت اسلامی است. با حل این ناامنی، به درجه زیادی، دو باره صورت مسله به **منشا سیاسی** ناامنی سرمایه برگشته است. اگر به یاد داشته باشید وقتی اولین دعواهای احمدی نژاد و خامنه ای شروع شده بود گفتم که اینها دارند به پیشواز انتخابات می روند و مسئله مورد بحث این انتخابات این است که چه اندازه از اسلامیت این رژیم باید باقی بماند.

پرو بزرگی از بورژوازی ایران، توده بورژوازی تازه به دوران رسیده و سرمایه های نوکیسه که هیچ علفی ندارند سرفه ثروت اندوزی خود را با بخش دیگری از

داری خوب نیست، یا اگر سرمایه داری خوب هم هست سرمایه داری اش مهم نیست و مسئله اسلامیت آن تنها مسئله و مشکل شان است. به عبارتی دیگر اینها نوع افراطی تر مشروطه فقیه را می خوانند. آنها مشروطه فقیه را میخوانند و اینها می خواهند فقط مشروطه فقیه را ببنند. مثل دعوی سلطنت طلبان با جمهوری خواهان بعد از انقلاب مشروطه ایران.

مشکل طبقه کارگر فقط مشروطه فقیه نیست، کل سرمایه داری است. در حالی که بخشی از سبزه ها ولایت فقیه مشروطه می خوانند. بخش رادیکال سبزه ها اصولاً ولایت فقیه نمیخواهند و هیچکدام نقدی به سرمایه داری ایران ندارند و نمی توانند داشته باشند. از موضع طبقه بورژوا به جامعه نگاه می کنند. اصلاً کارگر را نمی بینند و نسبت به مسئله طبقه کارگر کور اند، همانطور که بورژوا کور است. از موضع بورژوا به دنیا نگاه می کند و صرفاً چیزهایی را می بیند که از نظر طبقاتی می تواند ببیند.

تو "به آخر خطر رسیدن اقتصادی جمهوری اسلامی" الان تم بحث همه سبزه های چپ و راست بورژوازی است. از سبزه ها اکثریت تا لیبرال ها و سلطنت طلبان و بخش اعظم چپ ها، همه دارند یک "تم" یا یک "حقیقت" را تکرار می کنند. بیان ها مختلف اند، کلماتی که بکار برده می شوند مختلف اند، اما پشت همه آنها یک تصویر واحد وجود دارد.

اگر من حرفی داشته باشم، حرف من به طبقه کارگر این است که اینها همه دارند حرف واحد طبقه خودشان را می زنند. اینها بورژواهایی اند که اصلاً نمی خوانند ماهیت بورژوازی سیستم را مقابل چشم طبقه کارگر قرار بگذارند. می خواهند این سیستم مسئله ای ندارد، خودش می داند که سیستم بورژوازی است بعد هم فکر می کند که بورژوازی در قدرت خوب نیست و می خواهد بورژوازی بهتر از آن را حاکم کند. کجای این بحث بر می گردد به اینکه من نتقاضات را نمی بینم؟ تبیینی که اینجا من سعی میکنم از این کشمکش ها بدست بدهم با تبیین رایج فرق دارد.

من نتقاضات را می بینم و اتفاقاً می گویم در سطح روینا این شکاف ها را دارند و همین شکاف ها نه تنها این امکان را به وجود می آورد که در سیستم تقاضی میلیون ها آدم، با خاستگاه طبقاتی مختلف را به خیابان بیاورد، بلکه نیروی عظیم سرمایه ای است که تا همینجا حکومت اسلامی را کیلومترها از موضع اسلامیت خود اسکان را به وجود می آورد که در سیستم تقاضی میلیون ها آدم، با خاستگاه طبقاتی مختلف را به خیابان بیاورد، نیروی کار ارزان، آن سرمایه را به کار بیندازد. امروز دعوا بر سر این است که سیستم حاکم نمی تواند به اندازه کافی سرمایه به ایران جلب کند. محیط را نا امن نگاه میدارد. این البته نسبی است. طرف یکسال گذشته مطابق آمارهای بانک جهانی ایران

بیلگی حدود یک میلیارد دلار فقط سرمایه اولیه خارجی جذب کرده است. آیا این سرمایه زیادی است؟ نه! آیا سرمایه دار جذب سرمایه بیشتر می تواند سرمایه خارجی جذب کند؟ صدها میلیارد دلار می تواند جذب کند. منتهی دعوی ما بر سر این نیست. این غم سرمایه دار یا خرده بورژوازی می دانند. البته ممکن است که کنترل از دستشان خارج شود اما بعید است.

چند ماه پیش، وقتی اولین نشانه های اختلاف بین خامنه ای و احمدی نژاد بروز کرد، با هم صحبت کردیم، من گفتم که دوره بسیار متحوالی را در پیش داریم. به نظر من انتخابات آینده هم مثل انتخابات گذشته یک دوره بسیار متحوالی خواهد بود. طرفین سعی می کنند که با شیوه های مختلف تریب نیسج کنند. تریب ندارم در صف بندی ای که امروز موجود است همه پایه های این سبزه ها، و الزاماً رهبران آن، دنبال جناح احمدی نژاد می روند چرا که امروز از آن خود سبزه بهتر آن است. چرا نمایندگی می کند. جریان احمدی نژاد البته یک رگه پوپولیستی دارد که سبزه ندارد. طبیعی است که مردم با این فرق می کنند. آنها پوپولیست نیستند و این یکی پوپولیستی است که در شرایط امروز بهتر از آن ها می تواند نفوذ کند. مشروطه فقیه را نمایندگی کند. طرف مقابل هم البته دارد خودش را منسجم میکند و صف شان هم یک دست نیست. در حال به سمت انتخابات مجلسی می رویم که تعداد زیادی نماینده باید انتخاب شوند. همه جناح ها مشغول صف آوری برای این انتخابات اند. به نظر من متحوالی خواهد بود.

ایجاب این تحول چه خواهد بود؟ آیا به تظاهرات خیابانی تبدیل می شود یا نه؟ ممکن است. اما ایجاب آن را نمی توانم پیش بینی کنم و لافال امروز قابل پیش بینی نیست. اما قطعاً یک دوره بسیار متحول و پر تلاطم را در پیش داریم. جنگ های شان در بالا شدید تر می شود و معمولاً وقتی دعوی ایران از سلطنت طلب گرفته تا طیف طرفدار جمهوری اسلامی، همیشه نشان داده اند وقتی که پای انقلاب و پای کارگر به میان کشیده شود منفعت خود را بیشتر می چسبند و در مقابل هم کوتاه می آیند و با هم می سازند. طبیعتاً آن بخشهایی، چه درون حکومت و چه بیرون حکومت، که در این شرایط به هم می چسبند، بیشتر به هم می آیند. در نتیجه من فکر می کنم اینها تمایل به اینکه جامعه را در این شرایط به جنگ خیابانی بکشند، ندارند و تا آنجایی که بتوانند سعی می کنند آنرا کنترل کنند. اگر به برخوردی که جمهوری اسلامی به کل سبز کرد نگاه کنید میبینید که رهبران اصلی آنها را یک روز هم به زندان نبردند. فقط در خانه هایشان "حبس" اند و رفت و آمد های شان را محدود کردند. این را با مقدرات کسی مانند اسالو یا دانشجویان داب می بینید. کمونیست های دیگر مقایسه کنید تفاوت

داری خوب نیست، یا اگر سرمایه داری خوب هم هست سرمایه داری اش مهم نیست و مسئله اسلامیت آن تنها مسئله و مشکل شان است. به عبارتی دیگر اینها نوع افراطی تر مشروطه فقیه را می خوانند. آنها مشروطه فقیه را میخوانند و اینها می خواهند فقط مشروطه فقیه را ببنند. مثل دعوی سلطنت طلبان با جمهوری خواهان بعد از انقلاب مشروطه ایران.

مشکل طبقه کارگر فقط مشروطه فقیه نیست، کل سرمایه داری است. در حالی که بخشی از سبزه ها ولایت فقیه مشروطه می خوانند. بخش رادیکال سبزه ها اصولاً ولایت فقیه نمیخواهند و هیچکدام نقدی به سرمایه داری ایران ندارند و نمی توانند داشته باشند. از موضع طبقه بورژوا به جامعه نگاه می کنند. اصلاً کارگر را نمی بینند و نسبت به مسئله طبقه کارگر کور اند، همانطور که بورژوا کور است. از موضع بورژوا به دنیا نگاه می کند و صرفاً چیزهایی را می بیند که از نظر طبقاتی می تواند ببیند.

تو "به آخر خطر رسیدن اقتصادی جمهوری اسلامی" الان تم بحث همه سبزه های چپ و راست بورژوازی است. از سبزه ها اکثریت تا لیبرال ها و سلطنت طلبان و بخش اعظم چپ ها، همه دارند یک "تم" یا یک "حقیقت" را تکرار می کنند. بیان ها مختلف اند، کلماتی که بکار برده می شوند مختلف اند، اما پشت همه آنها یک تصویر واحد وجود دارد.

اگر من حرفی داشته باشم، حرف من به طبقه کارگر این است که اینها همه دارند حرف واحد طبقه خودشان را می زنند. اینها بورژواهایی اند که اصلاً نمی خوانند ماهیت بورژوازی سیستم را مقابل چشم طبقه کارگر قرار بگذارند. می خواهند این سیستم مسئله ای ندارد، خودش می داند که سیستم بورژوازی است بعد هم فکر می کند که بورژوازی در قدرت خوب نیست و می خواهد بورژوازی بهتر از آن را حاکم کند. کجای این بحث بر می گردد به اینکه من نتقاضات را نمی بینم؟ تبیینی که اینجا من سعی میکنم از این کشمکش ها بدست بدهم با تبیین رایج فرق دارد.

من نتقاضات را می بینم و اتفاقاً می گویم در سطح روینا این شکاف ها را دارند و همین شکاف ها نه تنها این امکان را به وجود می آورد که در سیستم تقاضی میلیون ها آدم، با خاستگاه طبقاتی مختلف را به خیابان بیاورد، بلکه نیروی عظیم سرمایه ای است که تا همینجا حکومت اسلامی را کیلومترها از موضع اسلامیت خود اسکان را به وجود می آورد که در سیستم تقاضی میلیون ها آدم، با خاستگاه طبقاتی مختلف را به خیابان بیاورد، نیروی کار ارزان، آن سرمایه را به کار بیندازد. امروز دعوا بر سر این است که سیستم حاکم نمی تواند به اندازه کافی سرمایه به ایران جلب کند. محیط را نا امن نگاه میدارد. این البته نسبی است. طرف یکسال گذشته مطابق آمارهای بانک جهانی ایران

بیلگی حدود یک میلیارد دلار فقط سرمایه اولیه خارجی جذب کرده است. آیا این سرمایه زیادی است؟ نه! آیا سرمایه دار جذب سرمایه بیشتر می تواند سرمایه خارجی جذب کند؟ صدها میلیارد دلار می تواند جذب کند. منتهی دعوی ما بر سر این نیست. این غم سرمایه دار یا خرده بورژوازی می دانند. البته ممکن است که کنترل از دستشان خارج شود اما بعید است.

چند ماه پیش، وقتی اولین نشانه های اختلاف بین خامنه ای و احمدی نژاد بروز کرد، با هم صحبت کردیم، من گفتم که دوره بسیار متحوالی را در پیش داریم. به نظر من انتخابات آینده هم مثل انتخابات گذشته یک دوره بسیار متحوالی خواهد بود. طرفین سعی می کنند که با شیوه های مختلف تریب نیسج کنند. تریب ندارم در صف بندی ای که امروز موجود است همه پایه های این سبزه ها، و الزاماً رهبران آن، دنبال جناح احمدی نژاد می روند چرا که امروز از آن خود سبزه بهتر آن است. چرا نمایندگی می کند. جریان احمدی نژاد البته یک رگه پوپولیستی دارد که سبزه ندارد. طبیعی است که مردم با این فرق می کنند. آنها پوپولیست نیستند و این یکی پوپولیستی است که در شرایط امروز بهتر از آن ها می تواند نفوذ کند. مشروطه فقیه را نمایندگی کند. طرف مقابل هم البته دارد خودش را منسجم میکند و صف شان هم یک دست نیست. در حال به سمت انتخابات مجلسی می رویم که تعداد زیادی نماینده باید انتخاب شوند. همه جناح ها مشغول صف آوری برای این انتخابات اند. به نظر من متحوالی خواهد بود.

ایجاب این تحول چه خواهد بود؟ آیا به تظاهرات خیابانی تبدیل می شود یا نه؟ ممکن است. اما ایجاب آن را نمی توانم پیش بینی کنم و لافال امروز قابل پیش بینی نیست. اما قطعاً یک دوره بسیار متحول و پر تلاطم را در پیش داریم. جنگ های شان در بالا شدید تر می شود و معمولاً وقتی دعوی ایران از سلطنت طلب گرفته تا طیف طرفدار جمهوری اسلامی، همیشه نشان داده اند وقتی که پای انقلاب و پای کارگر به میان کشیده شود منفعت خود را بیشتر می چسبند و در مقابل هم کوتاه می آیند و با هم می سازند. طبیعتاً آن بخشهایی، چه درون حکومت و چه بیرون حکومت، که در این شرایط به هم می چسبند، بیشتر به هم می آیند. در نتیجه من فکر می کنم اینها تمایل به اینکه جامعه را در این شرایط به جنگ خیابانی بکشند، ندارند و تا آنجایی که بتوانند سعی می کنند آنرا کنترل کنند. اگر به برخوردی که جمهوری اسلامی به کل سبز کرد نگاه کنید میبینید که رهبران اصلی آنها را یک روز هم به زندان نبردند. فقط در خانه هایشان "حبس" اند و رفت و آمد های شان را محدود کردند. این را با مقدرات کسی مانند اسالو یا دانشجویان داب می بینید. کمونیست های دیگر مقایسه کنید تفاوت

داری خوب نیست، یا اگر سرمایه داری خوب هم هست سرمایه داری اش مهم نیست و مسئله اسلامیت آن تنها مسئله و مشکل شان است. به عبارتی دیگر اینها نوع افراطی تر مشروطه فقیه را می خوانند. آنها مشروطه فقیه را میخوانند و اینها می خواهند فقط مشروطه فقیه را ببنند. مثل دعوی سلطنت طلبان با جمهوری خواهان بعد از انقلاب مشروطه ایران.

مشکل طبقه کارگر فقط مشروطه فقیه نیست، کل سرمایه داری است. در حالی که بخشی از سبزه ها ولایت فقیه مشروطه می خوانند. بخش رادیکال سبزه ها اصولاً ولایت فقیه نمیخواهند و هیچکدام نقدی به سرمایه داری ایران ندارند و نمی توانند داشته باشند. از موضع طبقه بورژوا به جامعه نگاه می کنند. اصلاً کارگر را نمی بینند و نسبت به مسئله طبقه کارگر کور اند، همانطور که بورژوا کور است. از موضع بورژوا به دنیا نگاه می کند و صرفاً چیزهایی را می بیند که از نظر طبقاتی می تواند ببیند.

انتخابات و اوضاع سیاسی ...

دنبال احمدی نژاد و صحبت از یک دو قطبی یا دو نگرش یا دو برخورد مختلف به جمهوری اسلامی است. اینکه این حکومت با سرکوب سرپای خودی ایستاده یا اینکه انتخابات می تواند انتخابی باشد از نوعی که مثلاً فرض کنید در کشورهای غربی مثل انگلستان، اینکه اینجا هم مردم فریب می خورند و همان خصالت فریبکارانه را دارد که در انگلستان یا دموکراسی های شناخته تر وجود دارد. شما فکر نمی کنید که زمانیکه جمهوری اسلامی با سیستم دموکراسی غربی مقایسه می شود به جنبه سرکوب و فریب جمهوری اسلامی امتیاز زیادی داده می شود؟! نحوه تبلیغی که شما برای انتخابات می گویند تأکیدات متفاوتی دارد با کسانی که می گویند بساط انتخابات جمهوری اسلامی را بر سرشان خراب می کنیم.

کوروش مدرسی: اولاً من نگفتم کارگرها رفتند دنبال احمدی نژاد گفتیم بخشی از آنها رفتند، خیلی از آنها هم نرفتند دنبال احمدی نژاد.

ثانیاً انتخابات در جمهوری اسلامی سیستمی است که به ما، به مخالف نظام، که هیچ به کسی که حتی به نظام ملاحظه هم دارد، اجازه نمی دهد در انتخابات شرکت کند. کارگر، آدم غیر اسلامی، آدم مخالف رژیم یا مخالف مردمی نتواند وارد سیستم انتخاباتی بشود در نتیجه این انتخابات پوچ است. انتخابات را باید تحریم کرد، باید علیه آن آرتیسوین کرد، باید قانع کرد، باید کسی نزود در انتخابات شرکت کند چون پوچ است. انتخابات نیست، چون هیچ حقی در میان نیست، یک شورای نگهبان دارند که لیست را کنترول می کند و می گویند که چه کسانی در انتخابات می توانند شرکت کنند.

اما، تا آنجا که به طبقه کارگر و کمونیسم بر میگردد، این تنها نیی از حقیقت است. میگویند بزرگترین دورغ گفتن نیی از حقیقت است. اگر به همین نیمه از حقیقت بسنده کنیم آنوقت به مداح انتخابات غرب تبدیل می شویم. به این دلیل که در غرب و دموکراسی پارلمانی هر شورای نگهبان وجود دارد. تفاوت ایران با سیستم دموکراسی غربی در این است که در ایران شورای نگهبان فقها هستند و در غرب مجتمع سرمایه دارها.

من و شما اگر بخواهیم در انگلیس یا سوئد خودمان را بکنایه کنیم، اگر نتوانیم به تعداد کافی بیزنس و سرمایه دار به حمایت از خودمان جذب کنیم که پول تبلیغات ما را بدهند، که صدای ما را به مردم برسانند، که قانع کنند، که ژورنالیست، مفسر سیاسی، روشنفکر، گوینده و خواننده خوش صدا و خوش حرف استخدام کنیم، اگر پولش را نداشته باشیم که روی همه کانال های تلویزیونی، نشریات و تلوویزهای تبلیغ کنیم، فیلم بسازیم، در خانه های مردم و محل کارشان را بزنیم و قانع شان کنیم که به فلان کس رای بدهید، هیچ شانسی نداریم که حتی در یک محله کوچک خودمان هم رای بیاوریم. می خواهم بگویم که انتخابات در

دموکراسی های غربی انتخابات آزاد نیست. آزاد است که اسم بنویسد ولی شورای نگهبانی دارند که مجتمع سرمایه داران است و آنها تعیین میکنند که چه کسانی بطور واقعی میتوانند در انتخابات شرکت کنند یا وسعشان میسرود در انتخابات شرکت کنند. اگر این بعد قضیه را نبینید مداح انتخابات، به شیوه کشور های غرب، می شوید. انتخابات در غرب مطلقاً آزاد نیست. از این نظر آزاد است که بتوانید ثبت نام کنید منتهی سروسزنی شانس ندارید مگر اینکه بخشی از بورژوازی را پشت سر خود داشته باشید. حتی اگر بخواهید در شهرداری، کنسول یا کمون محله خودتان رای بیاورید، باید دکاندارهای آن محل یا شرکت های بزرگ آن محل پول انتخابات شما را تأمین کنند و برایتان مبلغینی استخدام کنند که در خانه های مردم را بزنند و بگویند که به فلانی رای بدهید. اوباما از همین الان برای انتخابات دوره بعد ریاست جمهوری امریکا یک بلیون

دلار پول جمع اوری کرده است. کدوم می باشد که نباید در انتخابات شرکت کرد، به نظر من موضع درستی است که باید این موضع را گرفت، باید آرتیسوین کرد. منتهی موضع من در انگلیس هم همین است و می گویم که نباید در انتخابات شرکت کرد. در آمریکا هم موضع من همین است و می گویم نباید قاطی این بالماسکه شد چون واقعاً بالماسکه است، سیرک است. هر کسی پول بیشتری به دست بیاورد رای می آورد. یک روز بوش، یک روز اوباما. امروز این یکی یک بلیون دلار پول در آورده فردا یکی دیگر دو بلیون دلار پول از سرمایه دارهای طرفدار خودش و کسانی که می خواهند دستی در این دیس پول داشته باشند جمع می کند. حرف من این است که خاصیت کمونیست بودن یا مارکسیست بودن فکر می کنم که نباید به این چیزها چشم دوخت. اینکه سپاه پاسداران بیشتر سهم داشته باشد و دیگری کمتر داشته باشد مهم نیست. من می گویم داریم به یک دوره تلاطم ادواری دیگر نزدیک می شویم. همه جنبش های دارند نیروی طبقاتی خود را بسیج می کنند. کمونیست ها هم باید پایه طبقاتی خود، طبقه کارگر، را بسیج کنند. کارگر را روشن تر و اتحاد طبقاتی را از این عمیق تر کنیم.

اگر بورژوا باشد یا دنیا را از روزنه بورژوازی نگاه کنیم مسئله فرق می کند. از موضع بورژوا انتخابات پارلمانی غربی بر وفق مرادش است بخاطر اینکه سیستم کنترلی به سرمایه و بازار آزاد داده می شود و شورای نگهبان را بازار آزاد تعیین می کند. یعنی بازار آزاد است که نقش شورای نگهبان را تعیین می کند. کل دعوی نگهبان و پارلمانی و دموکراسی غربی با انتخابات جمهوری اسلامی بر سر این است که چه کسی شورای نگهبان است. بازار آزاد یا دستگاه مذهب. موضع طبقه کارگر این است که هر دو شما باید بروید به جهنم و هر دو شما ارتجاعی هستید. دموکراسی و شورای نگهبان واقعی من این موضع است. این موضع من و روزنامه نگار و روشنفکر بیشتری است.

استخدام کرد، تعداد بیشتری را استخدام کرد که بروند در خانه مردم و آنها را قانع کردند که به فلانی رای بدهند، سرمایه داران است و آنها تعیین میکنند دنیا. منتهی شیدانه ترین نوع انتخابات اختلافی که بین انتخابات در ایران با انتخابات اروپای غربی هست این است که در ایران سیستم کنترول شورای نگهبان فقهانی است اما در غرب سیستم کنترول پولی است. دعوی بورژوازی هم در ایران سر همین است می گویند این سیستم را بر دارید و سیستم پولی را جایگزین آن کنید. چرا با فقهات بخشی از بورژوازی محروم می کنید؟ هر کس از من بپرسد در انگلیس هم در انتخابات شرکت کنیم یا نه، میگویم می گویم فریب می خورید. آیا جمهوری اسلامی بیشتر فریبکار است یا یکی می سی؟! سگ زرد برادر شغال است. هر دو آنها فریبکارند. همه میسرود امریکا یک بلیون

دلار پول جمع اوری کرده است. کدوم می باشد که نباید در انتخابات شرکت کرد، به نظر من موضع درستی است که باید این موضع را گرفت، باید آرتیسوین کرد. منتهی موضع من در انگلیس هم همین است و می گویم که نباید در انتخابات شرکت کرد. در آمریکا هم موضع من همین است و می گویم نباید قاطی این بالماسکه شد چون واقعاً بالماسکه است، سیرک است. هر کسی پول بیشتری به دست بیاورد رای می آورد. یک روز بوش، یک روز اوباما. امروز این یکی یک بلیون دلار پول در آورده فردا یکی دیگر دو بلیون دلار پول از سرمایه دارهای طرفدار خودش و کسانی که می خواهند دستی در این دیس پول داشته باشند جمع می کند.

حرف من این است که خاصیت کمونیست بودن یا مارکسیست بودن فکر می کنم که نباید به این چیزها چشم دوخت. اینکه سپاه پاسداران بیشتر سهم داشته باشد و دیگری کمتر داشته باشد مهم نیست. من می گویم داریم به یک دوره تلاطم ادواری دیگر نزدیک می شویم. همه جنبش های دارند نیروی طبقاتی خود را بسیج می کنند. کمونیست ها هم باید پایه طبقاتی خود، طبقه کارگر، را بسیج کنند. کارگر را روشن تر و اتحاد طبقاتی را از این عمیق تر کنیم.

اگر بورژوا باشد یا دنیا را از روزنه بورژوازی نگاه کنیم مسئله فرق می کند. از موضع بورژوا انتخابات پارلمانی غربی بر وفق مرادش است بخاطر اینکه سیستم کنترلی به سرمایه و بازار آزاد داده می شود و شورای نگهبان را بازار آزاد تعیین می کند. یعنی بازار آزاد است که نقش شورای نگهبان را تعیین می کند. کل دعوی نگهبان و پارلمانی و دموکراسی غربی با انتخابات جمهوری اسلامی بر سر این است که چه کسی شورای نگهبان است. بازار آزاد یا دستگاه مذهب. موضع طبقه کارگر این است که هر دو شما باید بروید به جهنم و هر دو شما ارتجاعی هستید. دموکراسی و شورای نگهبان واقعی من این موضع است. این موضع من و روزنامه نگار و روشنفکر بیشتری است.

مصطفی اسد پور: به پایان گفتگو نزدیک می شویم و من چند سوال دیگر دارم. اجازه بدهید همین بخش سرمایه را ادامه بدهیم. تا آنجایی که به جناح بندی درون جمهوری اسلامی در آستانه انتخابات مربوط می شود، چه چیزی نظر شما را جلب می کند؟ چون الان مسابقه زیادی هست یا نشریات اپوزیسیون چپ را می خوانید مبنی که سپاه پاسداران حامل و نماینده کدام بخش از سرمایه داری است یا رفسنجانی کدام بخش آن است و اینکه چه کشمشک هایی بین هم دارند. کدام یک از اینها توجه شما را جلب می کند؟ اگر اشتباه نکنم چریک های فدایی نوشته بودند که اینها (جناحهای حکومتی) یک اتاق فکری دارند که همه با هم تصمیم می گیرند که وقتی اختلافی هم با هم پیدا می کنند خیلی بیشتر از اینها هم به هم چسبیده اند و همه اینها یک گانبدنی است. شما بجای این قضیه فرار می گیرید چه جنبه هایی از این اختلافات و کشمشک ها برای شما واقعاً مهم است و به آن تأکید میکنید و نظر شما را جلب می کند؟

کوروش مدرسی: اینکه همه اینها توطئه است، ادامه همان تئوری دانی جان ناپلونی است که میگویند "همه چیز کار انگلیسی ها است". گویا اینها با هم توطئه می کنند و همه چیز ساخت و پاخش است، سهم های بین خودشان را تقسیم کرده اند و همه چیز برای شما و من همین است و می گویم نباید قاطی این بالماسکه شد چون واقعاً بالماسکه است، سیرک است. هر کسی پول بیشتری به دست بیاورد رای می آورد. یک روز بوش، یک روز اوباما. امروز این یکی یک بلیون دلار پول در آورده فردا یکی دیگر دو بلیون دلار پول از سرمایه دارهای طرفدار خودش و کسانی که می خواهند دستی در این دیس پول داشته باشند جمع می کند.

حرف من این است که خاصیت کمونیست بودن یا مارکسیست بودن فکر می کنم که نباید به این چیزها چشم دوخت. اینکه سپاه پاسداران بیشتر سهم داشته باشد و دیگری کمتر داشته باشد مهم نیست. من می گویم داریم به یک دوره تلاطم ادواری دیگر نزدیک می شویم. همه جنبش های دارند نیروی طبقاتی خود را بسیج می کنند. کمونیست ها هم باید پایه طبقاتی خود، طبقه کارگر، را بسیج کنند. کارگر را روشن تر و اتحاد طبقاتی را از این عمیق تر کنیم.

اگر بورژوا باشد یا دنیا را از روزنه بورژوازی نگاه کنیم مسئله فرق می کند. از موضع بورژوا انتخابات پارلمانی غربی بر وفق مرادش است بخاطر اینکه سیستم کنترلی به سرمایه و بازار آزاد داده می شود و شورای نگهبان را بازار آزاد تعیین می کند. یعنی بازار آزاد است که نقش شورای نگهبان را تعیین می کند. کل دعوی نگهبان و پارلمانی و دموکراسی غربی با انتخابات جمهوری اسلامی بر سر این است که چه کسی شورای نگهبان است. بازار آزاد یا دستگاه مذهب. موضع طبقه کارگر این است که هر دو شما باید بروید به جهنم و هر دو شما ارتجاعی هستید. دموکراسی و شورای نگهبان واقعی من این موضع است. این موضع من و روزنامه نگار و روشنفکر بیشتری است.

کمونیست ۱۶۳

هم باید از این فرصت حداکثر استفاده را کنند. در دوره تحولات اجتماعی فرد، در مدت کوتاهی چیزهایی را می فهمد و یاد می گیرد که در سال های متمادی در دوره غیرملاحظه یاد نمی گیرد. کار ما باید این باشد که طبقه کارگر از این ماجرا منسجم تر، متحد تر و آگاه تر بیرون بیاید.

به نظر من پایه انسجام طبقه کارگر، انسجام کمونیست کلامی است و من لاقط پیشنهاد حرکت برای درست کردن کمیته های کمونیستی متشکل از رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر که در سطح محله و چه در سطح کارخانه را داده ام. به نظر من این راه عملی و راه موفقی است تا استخوان بندی را در طبقه کارگر منسجم کرد و قدرت دفاع به آن داد. تا جایی که بتواند نگذارند که در این انتخابات شرکت کند و بعد هم اینکه هر کسی در این انتخابات سر کار آمد یا یک طبقه کارگر متشکل تر و آگاه تر روبرو شود. طبقه کارگری که قادر است از خودش نفاذ کند و یک جایی شروع به تعرض به کل سیستم سرمایه داری در ایران کند.

مصطفی اسد پور: شما به چه بایندکرد رسیدید و نظر خودتان را اعلام کردید. یک سوال در همین مورد دارم. تا آنجایی که به اپوزیسیون چپ مربوط شود با توجه به درسهایی که از جنبش سبز گرفته شده و با توجه به وضعیتی که کارگران و اعتراضات اجتماعی که به نوعی هیچکدام موفقیت زیادی در برابر جمهوری اسلامی نداشته، مسئله چه باید کرد ها در دستور قرار گرفته است. مثلاً راه کارگر که مشارکت فعال در جنبش ضد دیکتاتوری را مطرح می کنند. این که باید تعداد بیشتری از جریانات اپوزیسیون را جمع کرد و در تلاطم هایی که در راه است جنبه قوی تری را در مقابل جمهوری اسلامی به وجود آورد. در جای دیگری نوشته شده است که گویا در میان نیروهای چپ بحث این مسئله هست که پلانتری می در دست بعضی از نیروها می چرخد که اتحاد نیروهای چپ را با سکوهای لیبرال به وجود می آورد که بتوان اینها را با هم جمع کرد و صف محکم تری در مقابل جمهوری اسلامی قرار داد و بتوان با آن از این وضعیت نجات یافت.

کوروش مدرسی: ببینید، من و شما راه کارگر و کومله و حزب کمونیست و همه اینها با هم جمع شوند، در اطلاعیه ای که بدهیم هیچ تأثیری در دنیای واقعی نمی گذارد. مشکل این است که برای بخش اعظم چپ در خارج کشور سیاست یک شکل جبهه ملی ای به خود گرفته است. یعنی دیدار، جمع شدن، ائتلاف های کاغذی را شکل دادن و غیره سیاست تبدیل شده است به علم چرخیدن کنار هم و امضا دادن و بیانیه مشترک دادن و موضع گرفتن. سوال من این است که فرض کنید راه کارگر کومله و فلان حزب یک موضعی را گرفتند. چه اتفاقی می افتد؟ هیچ. این

حزب حکمتیست و مبارزات جاری طبقه کارگر



(در معرفی قطعهنامه مصوب پلنوم بیست و یکم حزب)

مصاحبه با رحمان حسین زاده

رادیو پرتو: پلنوم بیست و یکم حزب حکمتیست قطعهنامه ای در رابطه با مبارزات جاری طبقه کارگر به تصویب رسانده است. رحمان حسین زاده دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست مهمان هائی از این قطعهنامه خواهیم پرداخت. قطعهنامه شامل مسایل و جنبه های متعددی است. برای شروع اجازه دهید بپرسم که ضرورت تصویب این قطعهنامه از کجا مایه گرفته است؟

رحمان حسین زاده: این قطعهنامه ضروری شده است، چون اعتراضات و اعتراضات جاری طبقه کارگر در مراکز کارگری ایران وجود دارد. این مبارزات مسائل متعددی را پیش پای فعالین و رهبران کارگری گذاشته است. لازم است که کارگران کمونیست خیلی آگاهانه و با روشن بینی به استقبال این دوره بروند. این مبارزه ای است که آحاد کارگر و به طور مشخص پیشروان کارگری و رهبران کمونیست را در بر میگیرد. خودآگاهی بیشتر همراه با هدفمند حرکت کردن در این مبارزات جاری خیلی لازم است. حزب حکمتیست به سهم خود نکالت فعال و هدفمند در مبارزات جاری طبقه کارگر را ضروری میدانند و موقعیت طبقه کارگر و مبارزات و تشکلات این طبقه و راه پیشروی در دوره حاضر را مورد بحث و بررسی قرار داده و به نکات محوری اشاره کرده است. ما فکر میکنم که این باعث میشود که کارگران کمونیست با دست پر تر در این مبارزات حضور فعال و هدفمندتری را داشته باشند.

رادیو پرتو: به متن قطعهنامه که نگاه میکنید به تفرقه و پراکندگی در صفوف کارگران اشاره میکنند و در همان حال سعی میشود که از جنبه های مختلف بر این ضعف غلبه شود. ایران کشوری است که از اعتراض و اعتصاب کارگری کم نیاروده است، طبقه کارگر در ایران بعنوان بشکه باروت مورد اشاره قرار گرفته است. منظور شما از تفرقه و پراکندگی چیست و چرا پیش آمده است؟

رحمان حسین زاده: تفرقه و پراکندگی در صفوف طبقه کارگر و در مبارزات جاری آن یک معضل واقعی است. وگرنه این ابعد از اعتراض و اعتصابات کارگری در طی سه دهه اخیر که علیه جمهوری اسلامی و بورژوازی وجود داشته، قاعدتا

در مورد پدیده سرکوب چه میگوید؟
رحمان حسین زاده: سرکوب حتما مانع بزرگی بوده، به ویژه در یک دهه اول حیات جمهوری اسلامی مانع بسیار تعیین کننده تری بود، اما بعد از سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران این مسئله برای هر فعال و رهبر کارگری به یک فرض شرایط کار و مبارزه تبدیل شده است. اکنون تاکید محوری بر اینکه مسئله سرکوب ماکان مانع اتحاد و پیشروی طبقه کارگر در مبارزات جاری اش میباشد درست نیست. من فکر میکنم که ضعیف و ناهمگونی، از جمله تفرقه و پراکندگی، نبودن اتحاد و هماهنگی لازم در میان رهبران رادیکال کارگری، که در سالانی قلی به آن جواب داده، به علاوه دست بالا پیدا نکردن سیاست کمونیستی در مبارزات جاری طبقه کارگر، مانع اصلی پیشروی این طبقه در مبارزات جاری میباشد. فعالین و رهبران رادیکال کارگران اگر علاوه بر مسئله سرکوب متوجه بشوند که مشکلات و موانع جدی تری وجود دارد که این طبقه را از اتحاد و پیشروی باز میدارد، نمیتوانند از موقعیت فعلی جلوتر روند.

در میان رهبران رادیکال کارگری، که در سالانی قلی به آن جواب داده، به علاوه دست بالا پیدا نکردن سیاست کمونیستی در مبارزات جاری طبقه کارگر، مانع اصلی پیشروی این طبقه در مبارزات جاری میباشد. فعالین و رهبران رادیکال کارگران اگر علاوه بر مسئله سرکوب متوجه بشوند که مشکلات و موانع جدی تری وجود دارد که این طبقه را از اتحاد و پیشروی باز میدارد، نمیتوانند از موقعیت فعلی جلوتر روند. اگر درجه بالاتری از اتحاد و همبستگی در میان پیشروان و رهبران کمونیست و خودآگاهی وجود داشته باشد مبارزات کارگری و اتحاد در صفوف این جنبش بهتر میشود. هر موردی که شما اشاره میکنید، شرکت واحد و هفت تپه، در دل کارگری ایران ممکن است به شرط اینکه فعالین ایجاد این تشکله همت کنند و درجه بالاتری از خودآگاهی و انسجام در میان رهبران و فعالین ایجاد شود.

رادیو پرتو: در قطعهنامه از دو گام اساسی برای غلبه بر وضعیت فعلی اسم برده میشود. اولین گام اتحاد و همبستگی در حیطه های مختلف اقتصادی و سیاسی و از سوی دیگر شکل گیری تشکل های توده ای کارگری. لطفاً کنید فرآیند شما چیست؟
رحمان حسین زاده: جوهر اصلی قطعهنامه این است که کمک کند که مبارزات جاری طبقه کارگر گامی دیگر رو به جلو بردارد. اولین گام اتحاد وسیعتر از موقعیت امروزی باید حول مطالبات عاجل شکل بگیرد. این انجیزی است که طبقه کارگر ایران در بخشهای مختلف با آن دست به گریبان است. مهمترین مطالبه افزایش دستمزدها است که میتواند محور حرکت مشترک بخشهای مختلف طبقه کارگر باشد. علاوه بر این، اتحاد در مبارزه کارگری را باید مستمرو دائمی کرد و اینجا به مسئله ایجاد تشکل میرسد. شرط ادامه اتحاد، تشکل کارگران است. پس گام دوم ایجاد تشکل است. به این معنا اگر چنین اتفاقی بیفتد، ما شاهد بهبود شرایط کار و زندگی و عقب نشینی بورژوازی از دست درازی بیشتر و هر روزه به مطالبات کارگران خواهیم بود.

در نتیجه خلاصه قطعهنامه ما این است که مبارزات جاری طبقه کارگر گامی در جهت تشکل یابی و اتحاد وسیعتر در صفوف این طبقه را بردارد. بر این اساس ما معتقدیم که میتوان توازن قوا را به نفع مبارزه طبقه کارگر تغییر داد.

رادیو پرتو: اجازه دهید سنوالی را در رابطه با اتحاد و همبستگی در مبارزات جاری مطرح کنم. مسئله افزایش دستمزدها در دستمزدهای عقب افتاده الان بیشترین توجه را به خود جلب کرده است. از نظر شما ایجاد وسیعترین اتحاد و همبستگی منظور چیست؟ آیا منظورتان طرح شعارهای واحد است؟ یا مطالبات مشخصی را میخواهید مطرح کنید؟
رحمان حسین زاده: همانطور که در اول مصاحبه هم گفتیم پراکندگی در مبارزات جاری طبقه کارگر وجود دارد. در عین حال ما شاهد اعتراضات و اعتصابات این طبقه هستیم که عمدتاً مطالبات مشابه دارند که شما اشاره کردید، اساسی ترین و محوری ترین مطالبه "افزایش دستمزدها" و "پرداخت دستمزدهای معوقه است. جاهایی ما مشاهده میکنیم که بخش هایی از طبقه کارگر به مطالبات مطرح شده شان رسیده اند که یک نمونه بسیار موفق آن ماهشهر است. اما با این وصف هنوز این سنوالی اعتبار دارد که در تمام این پرتلهای وجود کثرت در اعتصابات و اعتراضات کارگری اما چرا ما شاهد بهبود جدی در ادامه مبارزات کارگران نیستیم؟! اینجاست که مسئله اتحاد وسیعتر و گسترده تر حول مطالبات مشترک مطرح میشود و اهمیت میابد. اینجاست که مسئله ابراز قدرت در مقابل کارفرما و دولت بوجود میاید. بحث ما بر سر اتحاد وسیع طبقه در همین برهه زمانی است که در مراکز کارگری بر سر مطالبات مشترک از جمله افزایش دستمزدها میتوانند و باید بوجود آید. این دوره طبقه کارگر محتاج اتحاد، همکاری و همدلی در سرانجام رساندن مطالبات مشترک خود میباشد. بخش های مختلف کارگری به هر شکلی که فعالین کارگری خود تجربه آن را دارند از مبارزات سایر بخشها ضروری است. حرکت به این سمت نیروی بیشتری از صفوف این طبقه را به خود جلب خواهد کرد و اتحاد بیشتری را دامن خواهد زد.

رادیو پرتو: از مدتها قبل مسئله واحدهای بزرگ صنعتی از جمله صنعت نفت مورد اشاره حزب حکمتیست بوده است. چیزی که برای من مطرح است اینستکه حساسیت جمهوری اسلامی به این مراکز بسیار زیاد است و فکر میکنم که از این سنوالی مراکز تحت فشار بیشتری از سایر مراکز باشند. از طرف دیگر امنیت شغلی کارگران این مراکز به مراتب بهتر از سایر بخش های کارگری است. که این مسئله به نوبه خود باعث شده که در مبارزات جاری این بخشها کارگران محتاط تر باشند و کمتر با مطالبات بخشهای مختلف کارگری همراهی خود را

نشان دهند. نظر شما در این باره چیست؟
رحمان حسین زاده: به دو جنبه مسئله شما اشاره کردید. حقیقت این است که همانگونه که ما به مراکز کارگری حساسیم بورژوازی بیشتر حساس است. بورژوازی ایران مزه تلخ تحرک و مبارزه کارگران نفت در انقلاب ۵۷ را چشیده است. و صد البته از تکرار آن وحشت دارد و برای مقابله تمهیداتی در دستور دارد. یک جنبه دیگر این است که زندگی طبقه کارگر ایران زیر خط فقر است و بیصد و سی هزار تومان نمایی دستمزد کارگر است. در شرایطی که از ارزان مبنای تحرک سرمایه در ایران است، و شاهد نیروی کار عظیم بیگار در جامعه هستیم و تشدید به بیگاری هر روزه بر سر کارگران این مراکز میچرخد، در این فضا، این درجه از امنیت و ثبات شغلی که برای کارگران این بخشها وجود دارد، مهم است. مجموع این واقعیات و امور موزنی برای کم تحرک کردن و به "کلاه خود" سپیدن" در این مراکز را دامن زده است. به این معنا این سیاست به یک امکان گزینی انداخته است. حتی نهداهای دولتی از جمله تلخ کارگر و شوهرهای اسلامی در این مراکز محدود کرد. بر همین موقیعت سرمایه گذاری کرده اند و بعضاً در همین چهارچوب تق می زنند. در اینجا عواملی است که تحرک طبقه ما را در مراکز کلیدی محدود کرده است. راهش این است که در تمام این پرتلهای وجود کثرت در اعتصابات و اعتراضات کارگری اما چرا ما شاهد بهبود جدی در ادامه مبارزات کارگران نیستیم؟! اینجاست که مسئله اتحاد وسیعتر و گسترده تر حول مطالبات مشترک مطرح میشود و اهمیت میابد. اینجاست که مسئله ابراز قدرت در مقابل کارفرما و دولت بوجود میاید. بحث ما بر سر اتحاد وسیع طبقه در همین برهه زمانی است که در مراکز کارگری بر سر مطالبات مشترک از جمله افزایش دستمزدها میتوانند و باید بوجود آید. این دوره طبقه کارگر محتاج اتحاد، همکاری و همدلی در سرانجام رساندن مطالبات مشترک خود میباشد. بخش های مختلف کارگری به هر شکلی که فعالین کارگری خود تجربه آن را دارند از مبارزات سایر بخشها ضروری است. حرکت به این سمت نیروی بیشتری از صفوف این طبقه را به خود جلب خواهد کرد و اتحاد بیشتری را دامن خواهد زد.

در نتیجه خلاصه قطعهنامه ما این است که مبارزات جاری طبقه کارگر گامی در جهت تشکل یابی و اتحاد وسیعتر در صفوف این طبقه را بردارد. بر این اساس ما معتقدیم که میتوان توازن قوا را به نفع مبارزه طبقه کارگر تغییر داد.

رادیو پرتو: اجازه دهید سنوالی را در رابطه با اتحاد و همبستگی در مبارزات جاری مطرح کنم. مسئله افزایش دستمزدها در دستمزدهای عقب افتاده الان بیشترین توجه را به خود جلب کرده است. از نظر شما ایجاد وسیعترین اتحاد و همبستگی منظور چیست؟ آیا منظورتان طرح شعارهای واحد است؟ یا مطالبات مشخصی را میخواهید مطرح کنید؟
رحمان حسین زاده: همانطور که در اول مصاحبه هم گفتیم پراکندگی در مبارزات جاری طبقه کارگر وجود دارد. در عین حال ما شاهد اعتراضات و اعتصابات این طبقه هستیم که عمدتاً مطالبات مشابه دارند که شما اشاره کردید، اساسی ترین و محوری ترین مطالبه "افزایش دستمزدها" و "پرداخت دستمزدهای معوقه است. جاهایی ما مشاهده میکنیم که بخش هایی از طبقه کارگر به مطالبات مطرح شده شان رسیده اند که یک نمونه بسیار موفق آن ماهشهر است. اما با این وصف هنوز این سنوالی اعتبار دارد که در تمام این پرتلهای وجود کثرت در اعتصابات و اعتراضات کارگری اما چرا ما شاهد بهبود جدی در ادامه مبارزات کارگران نیستیم؟! اینجاست که مسئله اتحاد وسیعتر و گسترده تر حول مطالبات مشترک مطرح میشود و اهمیت میابد. اینجاست که مسئله ابراز قدرت در مقابل کارفرما و دولت بوجود میاید. بحث ما بر سر اتحاد وسیع طبقه در همین برهه زمانی است که در مراکز کارگری بر سر مطالبات مشترک از جمله افزایش دستمزدها میتوانند و باید بوجود آید. این دوره طبقه کارگر محتاج اتحاد، همکاری و همدلی در سرانجام رساندن مطالبات مشترک خود میباشد. بخش های مختلف کارگری به هر شکلی که فعالین کارگری خود تجربه آن را دارند از مبارزات سایر بخشها ضروری است. حرکت به این سمت نیروی بیشتری از صفوف این طبقه را به خود جلب خواهد کرد و اتحاد بیشتری را دامن خواهد زد.

کمونیست تر در آن شرکت دارد. مخرج مشترک اینها چیز خاصی ندارد و این فعالیتها نگاه داشتن قیافه بشاش است. ما داریم فعالیت می کنیم، اتحاد عمل می کنیم مشکل این است که عملی در حال انجام نیست که اتحاد آن چیزی را نتوانستند شکستی را به بورژوازی تحمیل بکنند. نمونه آن نوشکر هفت تپه، و ماهشهر بودند. هر جا که کارگران متحد هستند و رهبری درست دارند بورژوازی را شکست می دهند و رمز شکست دادن بورژوازی هم همین است.

کمونیست تر در آن شرکت دارد. مخرج مشترک اینها چیز خاصی ندارد و این فعالیتها نگاه داشتن قیافه بشاش است. ما داریم فعالیت می کنیم، اتحاد عمل می کنیم مشکل این است که عملی در حال انجام نیست که اتحاد آن چیزی را نتوانستند شکستی را به بورژوازی تحمیل بکنند. نمونه آن نوشکر هفت تپه، و ماهشهر بودند. هر جا که کارگران متحد هستند و رهبری درست دارند بورژوازی را شکست می دهند و رمز شکست دادن بورژوازی هم همین است.

کمونیست تر در آن شرکت دارد. مخرج مشترک اینها چیز خاصی ندارد و این فعالیتها نگاه داشتن قیافه بشاش است. ما داریم فعالیت می کنیم، اتحاد عمل می کنیم مشکل این است که عملی در حال انجام نیست که اتحاد آن چیزی را نتوانستند شکستی را به بورژوازی تحمیل بکنند. نمونه آن نوشکر هفت تپه، و ماهشهر بودند. هر جا که کارگران متحد هستند و رهبری درست دارند بورژوازی را شکست می دهند و رمز شکست دادن بورژوازی هم همین است.

انتخابات و اوضاع سیاسی ...

دیپلماسی است و ربطی به تناسب قوای واقعی و ربطی به تغییر تناسب آن کسی می تواند دنیا را عوض کند که نیروی عوض کردن را سازمان داده و به میدان آورده است. برای تغییر دادن باید نیروی تغییر دهنده را بسیج کرد. با اطلاع و همکاری و دوتا پلانترم دادن، کسی جلب نمی شود. آن هم طبقی که از طرفداران منتظری تا آدم های چپ تر و

بخصوص فضای بیمار و منزوی خارج کشور، که ظاهراً هرچه رادیکال تر باشید رابطه تان باید با جامعه کمتر و ضعیف تر باشد! شخصاً علاقه ای ندارم در چنین پروسه ای درگیر شوم و فکر می کنم که طبقه کارگر هم باید بروند دنبال همان کاری که باید بکنند و کمونیست ها هم باید بروند دنبال کاری که باید بکنند و آن هم متشکل کردن سیاسی و عملی طبقه کارگر در صحنه سیاست ایران است. این را من راه درست برای میدانم.

سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف

مهم تاریخی

ثریا شهبازی



مقدمه:

متنی که میخوانید بر مبنای بحثی است که توسط من تحت عنوان "سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی" در سمینار مرکزی حزب حکمتیست، در تاریخ ۱۹ اوت ۲۰۱۱، ارائه شد. متن تهیه شده همان محتوا و چهارچوب را دنبال میکند، که با توجه به سؤالاتی مطرح شده، تکمیل شده است. بحث "سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی"، نه یک بررسی آکادمیک، که مضمون آن بر سلسله بحثهای است که تلاش میکند یک نگرش منسجم و پراتیکی نسبت به جامعه ایران، اقتصاد و به تبع آن سیاست و صف بندی های طبقاتی، را شکل دهد.

سرمایه داری ایران،

دو نقطه عطف مهم تاریخی

دلیل انتخاب این سوره برای بحث این است که رفقای زیادی به این مسئله فکر میکنند و از زوایای گوناگون جوانب مختلف این بحث توسط رفقای دیگر مطرح شده است. و مهمتر اینکه به اعتقاد من ریشه بسیاری از سایه روشن های مختلف در مباحث سیاسی روز، به درک اشتباه در مورد جامعه ایران باز میگردد.

با گامها تصاویر مختلفی در مورد ایران بعنوان یک جامعه سرمایه داری داریم. این را در صفوف حزب خودمان می بینیم. و در صفوف حزب هم، آنجا که در مورد جامعه سرمایه داری صحبت میکند، شاهد استنتاجات سیاسی و چپ و راست زندقهای شدت تکان دهنده ای هستیم. راست

زندهای افراطی مانند با پرچم "گلد یک جامعه سرمایه داری و برای سوسیالیسم" پشت جریان سیاسی سیر رفتن، یا از تحولات این و آن جریان ارتجاعی در اپوزیسیون حمایت کردن، را شاهد بودیم. اینها استنتاجات سیاسی است. تعدادی امروز اجازه بدهید فعلا استنتاجات سیاسی را کنار بگذاریم و آن را موزن کنیم به سلسله بحث های بعدی. و در این سمینار خود بحث "سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی" را باز کنیم. در این جلسه من سعی میکنم تصویری که فکر میکنم تصویر درستی از جامعه سرمایه داری امروز ایران را طرح کنم.

ما همیشه از این صحبت میکنیم که شیوه تولید است که زندگی اجتماعی آدم ها را رقم میزند. و قضاوتهای ما در مورد جامع از شیوه تولید استنتاج میشود. مثلا شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه داری و ... میدانیم که این شیوه تولید است که صف بندی های طبقاتی را شکل میدهد و به تبع آن جنبش های اعتراضی وارد سوخت و ساز جامعه میشوند. همیشه این نظام اقتصادی و مناسبات اقتصادی است

که معلوم میکند که تولید به چه شیوه ای انجام میشود، و به تبع آن است که طبقات تولید و بازتولید میشوند. طبقات وارد مناسبات اقتصادی و سیاسی میشوند. و جنبش های اجتماعی حول این مناسبات اقتصادی، طبقاتی، شکل میگیرند. به این اعتبار از طبقه شروع کردن، خیلی روش درستی نیست. از طبقه شروع کردن معنی اش کندن از پایه های اقتصادی و مناسباتی است که طبقه در آن رابطه تولید

ت: مسئله پایان جنگ سرد، جهان چند قطبی، جایگاه ایران، و سرمایه و بورژوازی ایران، باید در این سلسله بحث ها مورد بحث قرار گیرد و استنتاجات سیاسی مختلف در پرتو آن، مطرح شود. چ: بحران سیاسی و اقتصادی امروز سرمایه در ایران چیست؟ مشخصات و تفاوتهاش با بحران سایر کشور ها در چیست؟ تفاوت آن با بحرانی که جمهوری اسلامی با آن متولد شد، چیست.

چ: و بالاخره صف بندیهای طبقاتی، بورژوازی و اپوزیسیون، مضمون و محتوای جدالهایی که امروز در جریان است، چیست.

از اصلاحات ارضی شروع میکنم. دهه چهل، و پنجاه سال پیش، جامعه ایران یک جامعه فئودالی بود و اصلاحات ارضی از بالا و توسط شاه صورت گرفت. ایران نه به شیوه کلاسیک و با یک انقلاب بورژوازی، که از بالا و توسط یکی از حکومت های پادشاه به اصطلاح وابسته به امپریالیست، نظام اقتصادیش به سرمایه داری تغییر کرد. زمین ها توسط دهقانان به تصرف در نیامد، و نظام فئودالی توسط چریزی و انقلاب و حرکت از پایین به سرمایه داری تبدیل نشد. بلکه زمین توسط حکومت بین دهقانان تقسیم شد و با سرعت هم پروسه سلب مالکیت از دهقانان شروع شد. و دهقانان وسیعا به پرولتر و کارگری که چیزی جز نیروی کارش برای فروش نداشت، تبدیل شد، و کرور کرور زمینها کار به طرف شهرها به حرکت در آمد.

اصلاحات ارضی در دهه چهل که توسط شاه صورت گرفت، که "انقلاب سفید شاه مردم" خوانده شد، توانست شیوه اصلی تولید جامعه و مناسبات اصلی حاکم بر داری تبدیل کند. برای تغییر مناسبات فئودالی به سرمایه داری، اولین چیزی که باید صورت بگیرد سلب مالکیت از نیروی کار است. نیروی کار دهقانی که اول به او زمین داده میشود و بعد پروسه سلب مالکیت از او، که زیر فشار قرض های کمزگی و عدم توان رقابت با تولیدات بزرگ می تواند زمین و ملک خود را حفظ کند. و ورشکست میشود، سرعت آغاز میشود. و دهقان صاحب زمین شده سرعت به پرولتر تبدیل میشود و بدنبال کار، و فروش نیروی کارش، روانه شهرها میشود. در این رابطه من توصیه میکنم که حتما حل امپریالیستی مسئله ارضی، نوشته منصور حکمت را بخوانید.

اصلاحات ارضی رسما نیز خلاصی به مناسبات فئودالی زد. اصلاحات ارضی کار پهلوی اول، رضا شاه، که اولین تحرک حاکم در بورژوازی از بالا بود برای به قدرت رساندن این طبقه، را تکمیل کرد. پهلوی پدر، توانست به یک حکومت مرکزی و متمرکز، که لازمه اعمال قدرت طبقه حاکم در یک جامعه بورژوازی است، شکل دهد. سرمایه داری به یک حکومت متمرکز و مرکزی احتیاج دارد. حکومت های ملوک الطوائفی و منطبقه ای و "خانقانی"، که در آن قدرت های منطقه ای هر کدام می توانند "ساز خودشان را بزنند"، مانع سیاسی در مقابل رشد و تکوین سرمایه است. پهلوی دوم، کار پهلوی اول را تکمیل کرد. و پس از اصلاحات ارضی، بورژوازی هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی بر نظام سیاسی و اقتصادی جامعه ایران حاکم شد. با این بحث میخواهم بگویم که پیشروی های سرمایه و بورژوازی در ایران، تاریخا، هیچگاه محصول تحولات از پایین و پیروزی جنبش های اجتماعی بورژوازی نبوده است. این واقعت به صف بندیهای طبقاتی - تاریخی در میان خود بورژوازی ایران، شکل داده است. صف بندیهای که رنگ خود را به تمام طول تاریخ پنجاه ساله سرمایه داری ایران، و صنایع مونتاژ است.

پیشتر از آن، زده است. مناسبات اقتصادی و رشد نیروهای مولده در جامعه، لازم دارد که طبقه رو به رشد، که در جامعه سرمایه داری بورژوازی است، به قدرت برسد، و بالا بیاید و قدرت را در دست بگیرد. ما یک انقلاب مشروطه داشتیم، که یک انقلاب کلاسیک بورژوا - دمکراتیک بود، برای به قدرت رساندن بورژوازی در ایران. انقلاب مشروطه شکست خورد. سرمایه داری ایران، طبقه اش را، بورژوازی را، نه به شیوه کلاسیک و نه توسط یک انقلاب بورژوازی بلکه تماما از طریق اصلاحات سیاسی - اقتصادی امپریالیستی به قدرت رساند و به این شکل نظام اقتصادی و سیاسی ایران تماما تغییر کرد. این مدل سرمایه داری شدن ایران، کشمکش های سیاسی و صف بندیهای طبقاتی در جامعه را، از همان بدو تولد، شدت تحت تاثیر قرار داد. و علاوه بر بورژوازی، که از بالا و توسط یکی از حکومت های پادشاه وابسته به امپریالیست، نظام اقتصادیش به سرمایه داری تغییر کرد. زمین ها توسط دهقانان به تصرف در نیامد، و نظام فئودالی توسط چریزی و انقلاب و حرکت از پایین به سرمایه داری تبدیل نشد. بلکه زمین توسط حکومت بین دهقانان تقسیم شد و با سرعت هم پروسه سلب مالکیت از دهقانان شروع شد. و دهقانان وسیعا به پرولتر و کارگری که چیزی جز نیروی کارش برای فروش نداشت، تبدیل شد، و کرور کرور زمینها کار به طرف شهرها به حرکت در آمد.

اصلاحات ارضی در دهه چهل که توسط شاه صورت گرفت، که "انقلاب سفید شاه مردم" خوانده شد، توانست شیوه اصلی تولید جامعه و مناسبات اصلی حاکم بر داری تبدیل کند. برای تغییر مناسبات فئودالی به سرمایه داری، اولین چیزی که باید صورت بگیرد سلب مالکیت از نیروی کار است. نیروی کار دهقانی که اول به او زمین داده میشود و بعد پروسه سلب مالکیت از او، که زیر فشار قرض های کمزگی و عدم توان رقابت با تولیدات بزرگ می تواند زمین و ملک خود را حفظ کند. و ورشکست میشود، سرعت آغاز میشود. و دهقان صاحب زمین شده سرعت به پرولتر تبدیل میشود و بدنبال کار، و فروش نیروی کارش، روانه شهرها میشود. در این رابطه من توصیه میکنم که حتما حل امپریالیستی مسئله ارضی، نوشته منصور حکمت را بخوانید.

اصلاحات ارضی رسما نیز خلاصی به مناسبات فئودالی زد. اصلاحات ارضی کار پهلوی اول، رضا شاه، که اولین تحرک حاکم در بورژوازی از بالا بود برای به قدرت رساندن این طبقه، را تکمیل کرد. پهلوی پدر، توانست به یک حکومت مرکزی و متمرکز، که لازمه اعمال قدرت طبقه حاکم در یک جامعه بورژوازی است، شکل دهد. سرمایه داری به یک حکومت متمرکز و مرکزی احتیاج دارد. حکومت های ملوک الطوائفی و منطبقه ای و "خانقانی"، که در آن قدرت های منطقه ای هر کدام می توانند "ساز خودشان را بزنند"، مانع سیاسی در مقابل رشد و تکوین سرمایه است. پهلوی دوم، کار پهلوی اول را تکمیل کرد. و پس از اصلاحات ارضی، بورژوازی هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی بر نظام سیاسی و اقتصادی جامعه ایران حاکم شد. با این بحث میخواهم بگویم که پیشروی های سرمایه و بورژوازی در ایران، تاریخا، هیچگاه محصول تحولات از پایین و پیروزی جنبش های اجتماعی بورژوازی نبوده است. این واقعت به صف بندیهای طبقاتی - تاریخی در میان خود بورژوازی ایران، شکل داده است. صف بندیهای که رنگ خود را به تمام طول تاریخ پنجاه ساله سرمایه داری ایران، و صنایع مونتاژ است.

همان زمان، هنگامی که اصلاحات ارضی صورت میگردد، بخش اصلی اپوزیسیون حکومت پهلوی، چپ و راست، اپوزیسیونی که تماما ادامه سنت جنبه ملی بود، از توده ای تا چریک فدایی و مجاهد و پیکار و جریانات اسلامی و غیر اسلامی، و اصلی ترین جریانات سیاسی اپوزیسیون رژیم شاه، نقشان به شاه این بود که این شاه "وابسته" است، "سگ زنجیر آمریکا" است. و قبول نداشتند که ایران یک جامعه سرمایه داری است. و اگر شما به این اپوزیسیون دودکش های کارخانه ها را نشان میدادید و می گفتید که صنعت را ببین، و بین که ایران یک جامعه صنعتی شده است، و ایران یک جامعه سرمایه داری است، و در آن پرولتر صنعتی وجود دارد، این واقعات را تبلیغات سیاسی به نفع رژیم شاه می دانست و به شما میگفت که شما "ساواکی" هستید. و اگر شما میگفتید که در ایران یک انکشاف سرمایه دارانه در شرف وقوع است، این را تعرض سیاسی به سنگر خود میدانست. به راحتی به شما می گفت که شما برای رژیم شاه تبلیغ میکنید! این حال و هوای اصلی اپوزیسیون شاه قبل و بعد از انقلاب ۵۷ است. بخش اصلی اپوزیسیون قبول ندارد که اصلاحات ارضی مسئول زمین در ایران، و مسئله مالکیت بر زمین را حل کرده است. هنوز نوسالاری آن را دارد که بورژوازی در ایران "خرندش" به قدرت میرسد! پدیده ای که در ادبیات اتحاد مبارزان کمونیست به آن "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" میگویند.

این اپوزیسیون، چپ آن هم، اعتقاد داشت که ایران جامعه ای است که در آن "بورژوازی ملی و مترقی" وجود دارد، و در حق آن "ظلم" شده است. وقتی نگاه میکردید که ببینید این "بورژوازی ملی و مترقی" که در حق آن ظلم شده است کی است، متوجه می شدید که به آن بخشی از بورژوازی اشاره دارد که به حاشیه جامعه رانده شده است و در کارگاههای عقب مانده، بازار و کارگاههای خانگی تولیدات - لگن و تسبیح و مهر و جامان مشغول بود. این تولید و این بورژوازی مقدسات آن اپوزیسیون بود. اپوزیسیونی که چپ و "کارگرموست اش" هم، هیمنطور فکر میکرد. اپوزیسیونی که مخالف صنایع مونتاژ و مخالف شاه بود. به خاطر دیکتاتوری شاه، که بعدا در مورد دیکتاتوری و ضرورت آن در سرمایه داری ایران باید گفت. بلکه تحت عنوان نقد به دیکتاتوری، هنگامی که "حال و هوای" ادبیات اقتصادی اش را می دیدید و مضمون و محتوای نقاش را بیرون میکشید، متوجه می شدید که به موانع پیش پای رشد بخشی از صنایع، به محدودیت های صنایع "ملی"، انتقاد دارد. و حامی تولیداتی بود چون کبریت توکلی، که آن موقع خصوصی و "ظلمی ملی" بود! و شکایت داشت که راه رشد این سرمایه ها، و این بورژوازی بسته شده است! و شاه مانع رشد این ها بوده است! و شاه مانع به قدرت رسیدن آن بخش از بورژوازی شده است! معتقد بود که اگر چپ "بورژوازی ملی" که به بیان این اپوزیسیون و دمکرات بود به قدرت میرسید، مرفی می توانست مدل انگلیس یا سوئد شود.

اگر مدل جرات میکردید و به این چپ میگفتید که در ایران بورژوازی در قدرت است، و بورژوازی ملی و مترقی نداریم. و میگفتید که آن بخش از بورژوازی که شما آن را ملی و مترقی می نامید اتفاقا صدها برابر بیشتر طبقه کارگر را استثمار میکند، و طبقه کارگر را در شرایط بسیار بی حقوق تری در مبادلات پایاپای مثل شاگرد و برده قرار میدهد، و به کارگر به

سرمایه داری ایران...

جای دستمزد غذا میدهد، و نیروی کار را در شرایط بدی تر و عقب مانده تری در کارگاههای کوچک با ساعت کار طولانی بدون بیمه و مرخصی و ... بکار میگیرد، و می گفتند که این بورژوازی "ملی و مترقی" اتفاقا از آن یکی که "وابسته و کمپادور" است هارتز است، که می گفتند که اتفاقا کارگر صنایع مونتاژ از موقعیت بهتری بود از نظر حقوق و هم از نظر شرایط کار قرار دارد، آن چپ به شما میگفت که شما طرفدار حکومت پهلوی هستید و ساواکی هستید چروا که دودکش کارخانه ها را نشان میدهد و می گویند که اصلاحات امپریالیستی جامعه ایران را "زنده" داده است و سرمایه داری کرده است.

تولید، موقعیت کارگر در تولید، رابطه کارگر با کارفرما، پدیده انباشت و سودآوری و دستمزد کارگر و حقوق صنفی کارگر، کاری نداشت. این اپوزیسیون، چپ طرفدار کارگر و راست اسلامی آن، سخنگوی اعتراض مستقیم و پرشور آن بخش از بورژوازی بود که موقعیت و منفعت اش در مقابل پیشروی بخش دیگر بورژوازی، که شاه در رأس آن بود، در خطر بود. سرمایه منصل به خاندان پهلوی که در رابطه تنگاتنگ و مستقیم با سرمایه امپریالیستی انباشت میکرد، و در نظام سرمایه ایران آینده و این خاطر این شعار بورژوازی عظمی طلب ایرانی را که میگفت "به امید روزی که هر ایرانی یک اتومبیل پیکان داشته باشد" را تمسخر میکرد و آن را تعرضی به حیات سیاسی خود می دانست. تحقق این "امید" بورژوازی بزرگ و صنعتی، نه برنامه ای برای ایجاد شده، که آن را تیر خلاصی به کسب و کار و تولید عقب مانده خود می دانست. شعاری که برای کمونیسم طبقه کارگر، فراخوان بورژوازی بزرگ صنعتی بود برای انکشاف سرمایه، سازمان دادن وسیع تولید که طی آن قرار است طبقه کارگر را به ضرب و زور و آوین و ساواک و مجلس و ... ساکت و ارزان نگاه داشت تا این رویای بورژوازی بزرگ، به نیروی طبقه کارگر، متحقق شود. امری که برای کمونیسم طبقه کارگر فراخوانی بود برای اعتراض به اختناق و دیکتاتوری، فراخوانی بود برای ضرورت اتحاد و تشکل وسیع تر، نه میدان آمدن وسیع تر طبقه کارگر برای بهبود شرایط کار و دستمزد و مقابله با تعرضات سرمایه بخش اعظم چپ ایران، پیش و در دل انقلاب ۵۷، کمترین ارتباط فکری، سیاسی، مبارزاتی، و فرهنگی با طبقه کارگر و با کمونیسم طبقه کارگر نداشت. بازتاب این صف بندی اپوزیسیون، در سطح روینایی عبارت از این بود که این صحنه نقش به حکومت پهلوی نقد به فرهنگ غربی آن، به "حق زن" و فرهنگ نسبتا آزاد تری بود که سرمایه داری در مقابل فودالیسم و فرهنگ روستایی، با خود میآورد. اگر کسی میخواهد بداند که چرا در ایران جریان ارتجاعی چون جمهوری اسلامی به قدرت رسید، باید ورود و اعتراض و حال و سوز بخش اصلی اپوزیسیون، چپ و غیرامپریالیستی" و "ملی" بود. صنایع بزرگ و رو به رشد را صنایع "خارجی"، "مونتاژ" ناخالص که صحتدست ساخت وطن نیست، و تولید "بنجل" میدانست، چپیی که در مقابل، بخشی رسما و بخشی دوافکتو، طرفدار تولید کالاهای سنتی و غیر صنعتی بود که به شیوه های عقب مانده در روستاها و کارگاههای کوچک شهری و خانگی تولید میشد. کالاهایی که اساسا نه برپرسه توزیع کالاهای اصلی و در سوپرمارکت و فروشگاههای بزرگ زنجیره ای، که در بازار و بازارچه توزیع می شد.

برای این چپ ایران ناسیونال و زیان و بنزخاوری... که هم کارگران در آن در شرایط نسبتا با حقوق تری نسبت به کارگران کارگاههای کوچک و خانگی کار میکردند و هم غالبا محصولات مرغوب تر و ارزان تری تولید میکردند، دشمن، خارجی و بنجل بود. نوع محصول، نحوه مالکیت بورژوازی بر کارخانه و نحوه توزیع، دشمن این چپ بود، نه مناسبات تولید. این اپوزیسیون اساسا به مناسبات

سینما بود! منتسب کردن عقب ماندگی فرهنگی اپوزیسیون مرتجع بورژوازی به مردم، یک طرفد چپ سنتی است برای توجیه پلانتفرم سیاسی عقب مانده خود. چپیی که بند نافش به اعتراض بخش معینی از بورژوازی وصل است که آن بورژوازی مذهب زده و شرق زده و عقب مانده و مردسالار است. بورژوازی که سرش به بازار تهران و اصفهان و مشهد و روستا و کارگاههای کوچک و کارگاههای خانگی وصل است. اکثریت آحاد آن چپ، که تسبیح بدست برای فعالیت سیاسی به مساجد سرازیر شدند، در خلوت خود به مذهبی بودند و نه شرقی! فرهنگ عقب مانده ناشی از جوهر و "فیئنت بد" شرقی و اسلامی آحاد این اپوزیسیون نبود. همه خودشان را چپ، مارکسیست و کمونیست میدانستند، حتی تعدادی از آخوندها، جالب است بدانید که بخشی از آن چپ شعار دادن زین به دهقانان را به مطرح میکرد. غافل از اینکه دهقانان زمین دار شده و پروسه سلب مالکیت از آنها هم در شرف اتمام بود و میلیون میلیون پورتلتر شده، و به نفع مردم بودند. بخش اعظم ادبیات انتقادی آن دوران را بخوانید و ببینید که تقدس روستا و عقب ماندگی، تقدس زن ستیزی، تقدس روضه و بساط سفره نذری و حبش و لیک و آفتابه لگن، در مقابل کولر داب و بخاری داشتن و یخچال داشتن و پیکان داشتن و اشتغال زن و مهدکودک و شهرنشینی، چطور نفس میفروخت!

سینما بود! منتسب کردن عقب ماندگی فرهنگی اپوزیسیون مرتجع بورژوازی به مردم، یک طرفد چپ سنتی است برای توجیه پلانتفرم سیاسی عقب مانده خود. چپیی که بند نافش به اعتراض بخش معینی از بورژوازی وصل است که آن بورژوازی مذهب زده و شرق زده و عقب مانده و مردسالار است. بورژوازی که سرش به بازار تهران و اصفهان و مشهد و روستا و کارگاههای کوچک و کارگاههای خانگی وصل است. اکثریت آحاد آن چپ، که تسبیح بدست برای فعالیت سیاسی به مساجد سرازیر شدند، در خلوت خود به مذهبی بودند و نه شرقی! فرهنگ عقب مانده ناشی از جوهر و "فیئنت بد" شرقی و اسلامی آحاد این اپوزیسیون نبود. همه خودشان را چپ، مارکسیست و کمونیست میدانستند، حتی تعدادی از آخوندها، جالب است بدانید که بخشی از آن چپ شعار دادن زین به دهقانان را به مطرح میکرد. غافل از اینکه دهقانان زمین دار شده و پروسه سلب مالکیت از آنها هم در شرف اتمام بود و میلیون میلیون پورتلتر شده، و به نفع مردم بودند. بخش اعظم ادبیات انتقادی آن دوران را بخوانید و ببینید که تقدس روستا و عقب ماندگی، تقدس زن ستیزی، تقدس روضه و بساط سفره نذری و حبش و لیک و آفتابه لگن، در مقابل کولر داب و بخاری داشتن و یخچال داشتن و پیکان داشتن و اشتغال زن و مهدکودک و شهرنشینی، چطور نفس میفروخت!

خواهان بازگرداندن این جمعیت کارگری را روستا ها و حبس کردن آنها در مناسبات عقب مانده تولید روستایی بود، تا جامعه به "خودکفایی" برسد! چپیی که هرگز به استثمار طبقه کارگر توسط همه بخش های بورژوازی اعتراض نداشت! این اپوزیسیون خواهان آن بود که مناسبات "خوش گذشتنه"، فودالیسم، و بساط تولید عقب مانده گذشته، باز گردد و نیروی کار به روستا بازگردد.

دولتی به قدرت میرسد که "ابا امپریالسم جنگ دارد" و درها و دیوارها و روزه ها را به روی غرب می بندد، و بدون این که یک شریک انحصاری و قدرتمند اقتصادی داشته باشد، با تملک کامل بر تولید و توزیع، فعالیت اقتصادی را سازمان میدهد. در سالیهای اول به قدرت رسیدن، این دولت طبقه کارگر، و نیروی انقلابی که زیر پرچم بورژوازی اپوزیسیون به حرکت در آمده بود و هنوز به "بورژوازی ملی و مترقی" توم داشت، را وسیعاً سرکوب میکند. نیروی انقلابی، که وسیعاً مورد حمایت این تحولات انقلابی، اعتصاب نفت و اعتراضات سراسری، تمام اپوزیسیون، چپ و راست ارتجاعی آن، را هم ناچار میگرد. دولت بورژوازی جنبش، علاوه بر سرکوب طبقه کارگر و چند کمونیستی طبقه کارگر، چپیی را هم که بیشتر در صف خلق با هم علیه کار دشمن مشترک جنگیده بودند، قتل عام و سرکوب میکند. این سرکوب اساسا علیه کمونیسم و طبقه کارگر بود. طبقه کارگری که دولت جدید، نه متحد قلبی و تاکتیکی، که از روز اول در دشمن بقائیتش بود. طبقه کارگری که نه برای به قدرت رساندن، بلکه برای به قدرت رسیدن، از مبارز سرمایه بورژوازی، که برای منفعت و حق خود به میدان آمده بود، منفعتی که با منفعت تمام بخش های بورژوازی، هرگز سازش پذیر نبود.

بورژوازی ملی، از اپوزیسیون تا قدرت!

بورژوازی ملی، از اپوزیسیون تا قدرت! این واقعیت ناشی از این بود که این فرهنگ، روینایی ارتزشی و اخلاقی آن و بخش از بورژوازی رو به اضمحلال بود که در مقابل رشد بورژوازی در قدرت میسرش به غرب وصل بود، یعنی خاندان شاه، در حال محو و نابودی بود. آنهم بورژوازی بازار و روستا و کوچک بود که چپ به آن "خرده بورژوازی مرفه سنتی" میگفت. "خرده بورژوازی" که گاه مرفه تر و "فربه تر" از بخش دولتی بود. بورژوازی که فرهنگش فئودالی، روستایی و عقب مانده بود. بخشی از طبقه استثمارگر که در مقابل بخش رو به رشد دولتی و صنعتی، کم و کارش در خطر بود. خط سلب مالکیت و پرولتاریزه شدن را احساس میکرد. و بازگشت به تولید روستایی و بازگرداندن نیروی کار شهری به روستا و مناسبات عقب مانده روستایی را، تنها راه حفظ موقعیت طبقاتی خود میدانست.

شرق زدگی و اسلام زدگی بخش اعظم اپوزیسیون، که زمینه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بود، ناشی از آن بود که منتسب به مصائب و محرومیت های جامعه، فرهنگش فقر و فقر و فقر و فقر بود که آن بورژوازی ارتجاعی و عقب گرا بود، بورژوازی که فرهنگش هم ارتجاعی بود. ارتجاعی که چپ آن را "بورژوازی ملی" می نامید که به لقب "مترقی" و "امکرات" هم منتسب شده بود. بورژوازی که به مراتب مرتجع تر از بورژوازی غربی بود که نوکر و شیطان و در قدرت بود! این چپ ادعایش این بود که من بعنوان نماینده پرولتاریا، خواهان یک نظام سوسیالیستی هستم! و با متلا در اعتراض به شرافت سرمایه، خواهان مسکن و بهداشت و بیمه بیکاری و آموزش و ... رایگان و با استاندارد بالا برای جمعیت وسیع کارگری، زن و مرد و کودکان باشد، که به بدینال کار به شهرها روی آورده بودند و در حاشیه شهرهای بزرگ در حلی آبادها زندگی میکردند. چپیی که هنوز با اپوزیسیون بورژوازی، "برای رفع مشقات این محرومین"،

بورژوازی ملی، از اپوزیسیون تا قدرت! این واقعیت ناشی از این بود که این فرهنگ، روینایی ارتزشی و اخلاقی آن و بخش از بورژوازی رو به اضمحلال بود که در مقابل رشد بورژوازی در قدرت میسرش به غرب وصل بود، یعنی خاندان شاه، در حال محو و نابودی بود. آنهم بورژوازی بازار و روستا و کوچک بود که چپ به آن "خرده بورژوازی مرفه سنتی" میگفت. "خرده بورژوازی" که گاه مرفه تر و "فربه تر" از بخش دولتی بود. بورژوازی که فرهنگش فئودالی، روستایی و عقب مانده بود. بخشی از طبقه استثمارگر که در مقابل بخش رو به رشد دولتی و صنعتی، کم و کارش در خطر بود. خط سلب مالکیت و پرولتاریزه شدن را احساس میکرد. و بازگشت به تولید روستایی و بازگرداندن نیروی کار شهری به روستا و مناسبات عقب مانده روستایی را، تنها راه حفظ موقعیت طبقاتی خود میدانست.

شرق زدگی و اسلام زدگی بخش اعظم اپوزیسیون، که زمینه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بود، ناشی از آن بود که منتسب به مصائب و محرومیت های جامعه، فرهنگش فقر و فقر و فقر و فقر بود که آن بورژوازی ارتجاعی و عقب گرا بود، بورژوازی که فرهنگش هم ارتجاعی بود. ارتجاعی که چپ آن را "بورژوازی ملی" می نامید که به لقب "مترقی" و "امکرات" هم منتسب شده بود. بورژوازی که به مراتب مرتجع تر از بورژوازی غربی بود که نوکر و شیطان و در قدرت بود! این چپ ادعایش این بود که من بعنوان نماینده پرولتاریا، خواهان یک نظام سوسیالیستی هستم! و با متلا در اعتراض به شرافت سرمایه، خواهان مسکن و بهداشت و بیمه بیکاری و آموزش و ... رایگان و با استاندارد بالا برای جمعیت وسیع کارگری، زن و مرد و کودکان باشد، که به بدینال کار به شهرها روی آورده بودند و در حاشیه شهرهای بزرگ در حلی آبادها زندگی میکردند. چپیی که هنوز با اپوزیسیون بورژوازی، "برای رفع مشقات این محرومین"،

مرگ بر جمهوری اسلامی زنده باد جمهوری سوسیالیستی

سناریوی لیبی و امید جریانات ارتجاعی

ظاهراً پیروزی ناتو در جنگ علیه دولت قذافی و سر هم بندی کردن یک "دولت دوره انتقالی" متشکل از ارتجاعی ترین جریانات عشیره ای، قومی، مذهبی و سران سابق دولت قذافی، راه و الگوی نوع جدیدی از دخالت ارتجاعی امپریالیستی غرب در منطقه است. اگر حمله نظامی به افغانستان، ماجراجویی های نظامی بوش و سیاست ضربه پیشگیرانه و به تباهی کشیدن زندگی میلیونها انسان در عراق و افغانستان شکست سیاستهای ارتجاعی غرب و در راس آن آمریکا بود، اینبار مدل دخالت در لیبی قرار است منافع ارتجاع امپریالیستی را در منطقه و باز تحت عنوان "دفاع از انقلاب مردم" حفظ کند. ظاهراً قرار است سناریوی حمله نظامی، اینبار به رهبری اروپا، مسلح کردن جریانات ارتجاعی و "آزاد" کردن یک منطقه و بالاخره سر هم کردن "دولت موقت انتقالی" یا "لویه جرگه" بعنوان نمایندگان مردم انقلابی در کشورهای دیگر به اجرا درآید.

این سناریوی ارتجاعی بخشی از جریانات راست، نیروهای قومی و فاشیست و جریانات حاشیه ای و غیر مسئول را به وجد آورده است. جریاناتی که از حمله نظامی ناتو بعنوان کمک به انقلاب مردم لیبی دفاع کرده و یا خواهان اجرای این سناریو، بعنوان راهی برای تسهیل "سرنوشتی" جمهوری اسلامی، "انقلاب مردم"، "حق مردم کرد" یا "شرط انتخابات آزاد"، در ایران شده اند و آمادگی

سرمایه داری ایران...

ایران برای برون رفت از این بحران، به بن بست رسیده است. بن بست از نوع بحران شوروی، که می تواند سرعت به حالت انفجاری برسد.

راه حل بورژوازی اول برای حل بحران:

بازکردن "درها" و خروج از "انزوا" و پیوستن به بازار جهانی، چه معنایی می تواند در دنیای واقعی داشته باشد.

بخشی از بورژوازی ایران برای حل بحران اقتصادی امروز، الگوی پیوستن به بازار بورژوازی غرب را دارد. و تصور میکند که بورژوازی و سرمایه در غرب می تواند مشکلات و معضلات سرمایه در ایران را حل کند. این بخش، اپوزیسیون سبز و همه حواریون چپ و راست آن را در برمیگیرد. این یک توهم و یک اتوپی است. هر قدر خصوصی کند و هر قدر درها را برای سرمایه غرب باز کند، نمی تواند مشکلات اقتصادی را حل کند.

بورژوازی غرب خود در بحران است. برای یونان راه حل ندارد. این رفغ موانع سرمایه در بریتانیا راه حل ندارد. الگوی توسعه اقتصادی غرب به بن بست رسیده است. ریشه میلیتاریسم امروز غرب در این موقعیت اقتصادی خوابیده است. غرب امروز به تقسیم کار دیگری بین قطب های اقتصادی چین و روسیه و اروپا و غرب، رضایت داده است. غرب نسخه نجات بخشی برای ایران ندارد. نه ایران برایش بازار نیروی کار ارزان است، و نه اساساً قدرت سرمایه گذاری در ایران را دارد،

که بتواند سرمایه و بورژوازی ایران را از نظر اقتصادی ایمن به پرتی از یونان نصب اش کند. برای کسی کار ایجاد نمی شود. این برای اقتصادی که در حال رشد است و هر روز وسیعاً به نیروی کارش اضافه میشود، مرگ است! غرب ناجی نیست، که نسخه نجات بخش اش انتقال چندین برابر بحران خود به جوامع دیگر است.

راه حل بورژوازی، نوم برای حل بحران:

بخش دیگری از بورژوازی، متوهم است که گویا این بحران و خروج از "انزوا"،

با الگوی رفتن به سمت و جذب در سرمایه حل خواهد شد. جذب شدن در اقتصاد چین و جذب شدن در بازار چین هر برای اقتصاد سرمایه داری ایران مرگ است. ارتجاع سیاه اسلامی امثال احمدی نژاد، بخشاً به "الگوی رشد به سبک چینی" دل بسته است. این بخش تلاش

میکند با پرچم سیاسی پوپولیستی - مستضعف بناهی و با کاهش فشار بحران سیاسی و نارضایتی عمومی، و به امید جذب در بازار سرمایه چینی، راه حلی برای برون رفت از بحران بیابد. سرمایه چینی نیز برای حل بحران ارزان بازار بزرگترین بازار جهانی نیروی کار ارزان است که سرمایه از سراسر جهان را به خود جذب میکند.

این بخش، بدنبال منابع است و باز کردن درهای ایران به سمت سرمایه چینی، در اولین قدم تولیدات داخل ایران، و هر آنچه که "بورژوازی ملی" به قیمت استثمار وحشیانه طبقه کارگر، ساخته بود را ورشکسته میکند. تولیدات و صنایع ایران در مقابل کالاهای ارزان تر چینی، قدرت رقابت ندارند، و به سرعت تولیدات داخل ایران ورشکسته میشوند. و سرمایه در ایران وضعیت به مراتب بحرانی تری از سرمایه های غربی، که در مقابل سرمایه و تولیدات چینی، قادر به رقابت نیستند، خواهد یافت.

ایران منتقل کنیم. امروز هم میزازه ای علیه سگان زنجیره ای کس دیگری، در جریان است. این سگ زنجیره ای امروز ولی فقیه، خامنه ای و ارتجاع اسلامی است. سگ زنجیره ای که بنا به خاصیت متغیر جمهوری اسلامی و "سیالیت آن"، در مقاطع مختلف نمایندگان و سخنگویان

از صف خلق تا صف سکولارها

بازتاب این بحران، که منشأ بحران امروز درون حاکمیت است، در میان اپوزیسیون چین، چگونه است. به انقلاب ۵۷ باز گردیم. اپوزیسیون چپ بورژوازی که در انتقاد به رژیم شاه، صف خلق و ضد خلقی ایجاد کرده بود برای برافراشتن یک پرچم بورژوا ارتجاعی. پیروزی خلق، پرچمی بود که از نظر آن چپ، معنای پیروزی انقلاب بود. چپی که انتقادش به شاه، از زاویه "سرمایه داری بد" و "محصول خارجی" و "سگ زنجیره ای" بودن دیکتاتور بود. این اپوزیسیون در سطح

رسمی یا ضمنی خود را برای شرکت در این سناریو اعلام کرده اند. این جریانات با سرمایه گذاری بر نفرت مردم از جمهوری اسلامی و به نام ضدیت با جمهوری اسلامی و زندگی مردم ایران را اسلامی و سرنوشتی آن جاده صاف کن سناریوی ملیتاریزه میکند و به جمهوری اسلامی کشیدن جامعه ایران شده اند. اعلام حمایت این جریانات بیش از هر چیز ماهیت ارتجاعی، ضد انقلابی و سناریوی سیاهی آنان را نشان میدهد.

نخستین غرب با جمهوری اسلامی نه تنها کوچکترین ربطی به جدال مردم ایران با جمهوری اسلامی و مبارزه آنان برای آزادی و برابری ندارد، برعکس هر نوع دخالت غربی در منجمله حمله ناتو به ایران مستقیماً آورد. حمله حرکت آزادیخواهانه مردم ایران است. مردم آزادیخواه، طبقه کارگر و جوانان پر شوری که در آرزوی یک زندگی بهتر به مقابله با جمهوری اسلامی بخت اند، قربانیان اصلی حمله نظامی ناتو خواهند بود. حمله ای که علاوه بر خسارات عظیم انسانی، تخریب کل زیربنای اقتصادی را به دنبال خواهد داشت، و کل مدنیت را در ایران به مخاطره می اندازد. و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی مردم را

فرهنگی اشاره کردم که چرا مذهب زده و شرقی و عقب مانده بود و چرا مخالفت با پدیده هایی چون زن و محیط زیست و زندگی و مدرنیسم، پالترم سیاسی اش بود. و توضیح دادم که اعتراضات بازناتو اعتراض آن سرباز در حال اضحلال و عقب گرا بود. آن چپ و آن اپوزیسیون، تمام اعتراضش را در زیر پرچم اپوزیسیون بورژوازی برده بود، و برای اینکه به اعتراضش پوشش مقبول و "انقلابی" بدهد صفتی بنام "صف خلق ساخته بود. در صف خلق همه طبقات و اقشار، جز به اصطلاح عناصر وابسته به شاه و آمریکا که در صف ضدخلق بودند، ساریین از کاسب محل، صاحب کوره پزخانه، دهقان و کارگر، حاجی بازار ای و کارفرما و صاحب "کریبت توکلی" که صنعتی در صف "ملی" بود، همه در صف خلق جا داده شده بودند. از نظر سیاسی هم، سخنگویان این صف در سازمانها و احزاب مختلف، از "پان اپوزیست"، "چریک توده ای و مجاهد و جبهه ملی و فدائیان اسلام و آیت الله های متوجع و فقیه و قائم و احزاب و سازمانهای ناسیونالیست کرد و ترک و خلق ترکمن و ... همه متحد شده بودند. یک مبارزه خلق علیه ضد خلق "سازمان" یافته بود.

همین تصویر را برگردانیم و به امروز ایران منتقل کنیم. امروز هم میزازه ای علیه سگان زنجیره ای کس دیگری، در جریان است. این سگ زنجیره ای امروز ولی فقیه، خامنه ای و ارتجاع اسلامی است. سگ زنجیره ای که بنا به خاصیت متغیر جمهوری اسلامی و "سیالیت آن"، در مقاطع مختلف نمایندگان و سخنگویان ای مایع هم پیشروی طبقه کارگر است. هم مانع رشد بخشی از بورژوازی است! هم افشار و طبقات مختلف جامعه، جز سگ زنجیره ای و نزدیکانش، با هم یک دشمن مشترک دارند. اپوزیسیون پرورغرب سنتی، که در حسرت بازگشت سلطنت است، این سگ زنجیره ای را مهم به "چپاول ملکت" و "غارت منابع ملی" میکند، چرا که انقلاب دست آن بخش را از قدرت اقتصادی و سیاسی کوتاه کرد و او را به حاشیه راند. این

اپوزیسیون ادعای انکشاف سرمایه در ایران را تعرضی به سنگر سیاسی خود میداند که هنوز در حسرت ایران "قدرت" زمان پهلوی میسوزد که قرار بود این انکشاف، به نام نامی اعلیحضرت صورت بگیرد! اپوزیسیون که نقش متوجه این است که نهادهای مذهبی، سپاه و ... "مشتی آخوند شیطان" اقتصاد کشور اقتصادی ایران، که ظاهراً بحرانها به خاطر ولی فقیه و اسلامیت آن است، بدنبال راه حل اول یعنی پیوستن به بازار سرمایه در غرب، میچنگد. راه حلی که برای ایران، چیزی جز تباهی و سیاهی بدنبال ندارد.

سرمایه داری در ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی، یکی تودک و شروع، و دیگری انکشاف و رشد، را پشت سر گذاشته است. بحران امروز جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی، بحران رشد است که فعلاً راه حل بورژوازی اقتصادی برون رفتی، ندارد. این وضعیت بیش از هر چیز، مطلوبی است. بورژوازی برای به قدرت رساندن بخش دیگری از بورژوازی، صف خلق دیروز، امروز بر خود نام صف "سکولارها" گذاشته است. به همان اندازه ای که صف خلق کمترین ارتباطی به منافع مردم، منافع زحمتکشان و طبقه کارگر نداشت، این صف "سکولارهای" جدید علیه حاکمیت هم کمترین ربطی به سکولاریسم، حق زن، و جدایی دین از دولت و طرفداری از بنیاد های یک جامعه سکولار ندارد. صف سکولارها، همچون صف خلق، پوشش مردم پسندانه و مقبولی است برای پنهان کردن منافع طبقاتی دشمنان مردم. کسی از شما بپرسد که شما در مخالفت با جمهوری اسلامی به چه صفتی تعلق دارید، شما بگویید به سکولارها، کسی نفرت شما با آقای سروزکی و آقای کروبی، و ادعا و تشخیص نمی دهد. چرا که آن پرچم و ادعا در دست آن رهبری است! و شما باید مقتداً در مورد سکولاریسم و اینکه بنیادهای یک جامعه سکولار چیست و این ادعای سکولارها، رنگین کمانی از آقای ایوباما و بوش و خانم کلینتن تا آقای سروزکی، از زهرا رهنورد و آیت الله کروبی تا حمید تقوایی، و خانم احدی، شالگونی، مهرانگیز کار و اکثریت و صف حزب توده، از آیت الله خاتمی و گنجی و

کمونیست ۱۶۳



است.

حمایت از دخالت ناتو و سناریوی لیبی، شرکت در جنایت علیه مردم ایران و شرکت مستقیم در تحقق سناریوی سیاه و فرو بردن جامعه ایران به عظیم ترین سیاه چال اجتماعی و مدنی است. طبقه کارگر و حزب کمونیست کارگری حکمتیست افشا و مقابله با این سیاست ضد انسانی و روشن کردن سراب "نجات" و "انقلاب" توسط ناتو برای مردم و طبقه کارگر را امر خود میدانند. جریانات مدافع این پروژه را رسوا کرده و از آنها گذشت نخواهد کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران -

حکمتیست

۱۴ سپتامبر ۲۰۱۱

عبدالله مهدی و حزب دمکرات، تا ناتو و جنگنده هایش را میتواند ببینید. که همگی دشمن مشترک دارند. ولی فقیه، همان سگ زنجیره ای سی سال پیش است. صفتی که مدعی است که سرمایه داری ایران "بذکار میکند"، سرمایه "رشد نکرده است". و همه برای حل بورژوازی بحران اقتصادی ایران، که ظاهراً بحرانها به خاطر ولی فقیه و اسلامیت آن است، بدنبال راه حل اول یعنی پیوستن به بازار سرمایه در غرب، میچنگد. راه حلی که برای ایران، چیزی جز تباهی و سیاهی بدنبال ندارد.

سرمایه داری در ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی، یکی تودک و شروع، و دیگری انکشاف و رشد، را پشت سر گذاشته است. بحران امروز جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی، بحران رشد است که فعلاً راه حل بورژوازی اقتصادی برون رفتی، ندارد. این وضعیت بیش از هر چیز، مطلوبی است. بورژوازی برای به قدرت رساندن بخش دیگری از بورژوازی، صف خلق دیروز، امروز بر خود نام صف "سکولارها" گذاشته است. به همان اندازه ای که صف خلق کمترین ارتباطی به منافع مردم، منافع زحمتکشان و طبقه کارگر نداشت، این صف "سکولارهای" جدید علیه حاکمیت هم کمترین ربطی به سکولاریسم، حق زن، و جدایی دین از دولت و طرفداری از بنیاد های یک جامعه سکولار ندارد. صف سکولارها، همچون صف خلق، پوشش مردم پسندانه و مقبولی است برای پنهان کردن منافع طبقاتی دشمنان مردم. کسی از شما بپرسد که شما در مخالفت با جمهوری اسلامی به چه صفتی تعلق دارید، شما بگویید به سکولارها، کسی نفرت شما با آقای سروزکی و آقای کروبی، و ادعا و تشخیص نمی دهد. چرا که آن پرچم و ادعا در دست آن رهبری است! و شما باید مقتداً در مورد سکولاریسم و اینکه بنیادهای یک جامعه سکولار چیست و این ادعای سکولارها، رنگین کمانی از آقای ایوباما و بوش و خانم کلینتن تا آقای سروزکی، از زهرا رهنورد و آیت الله کروبی تا حمید تقوایی، و خانم احدی، شالگونی، مهرانگیز کار و اکثریت و صف حزب توده، از آیت الله خاتمی و گنجی و

نقاط اشتراک بورژوازی علیه کارگر

نقاط اختلاف درونی آن علیه هم



امان کفا
سپتامبر ۲۰۱۱

باری دیگر جدال در میان نیروهای جمهوری اسلامی و صف بندی های آن سرریز کرده است. این جدال ها در زمانی رخ می دهد که دولت دهم قرار است بعد از مدت کوتاهی پس از انتخابات مجلس سرکار آید. بحران های جمهوری اسلامی، بهیچ وجه انتقافی تازه نیست ولی یکسان تصور کردن آنها، جدا از زمان و شرایطی که در آن مطرح می شوند، دیگر ساده اندیشی است. با فضایی که در جامعه

شناخت چهارچوب ها و قانونمندی هاست تا با اتخاذ عمل آگاهانه تغییر مورد نظرش را ممکن سازد. بررسی زیر، تلاشی است در این رابطه.

ایران جامعه ای سرمایه داری است

در ایران ما با رشد عظیم ثروت در دوره حاضر مواجه ایم. برخی این رشد را به فروش نفت و درآمد حاصله از آن (بالاخص بارش صعودی و چند برابر شدن قیمت نفت) در سالهای اخیر نسبت می دهند. می گویند که اقتصاد ایران، اقتصادی نفتی است. تا پول نفت است، مشکل اقتصادی وجود ندارد! و لابد به همین دلیل، بحران ها هم، همگی بحران های سیاسی بین زدان سرگردنه چاه های نفت است! در صورتیکه فروش نفت، دستنیایی به ارز و درآمد، گرچه فاکتور بسیار مهمی است، اما حتی بنا به آمارهای موجود (چه از منابع جمهوری اسلامی

لازم است. سیاستی که اگر بر متن تصویر کاملی از جامعه ایران، موقعیت طبقه کارگر و همچنین سرمایه و سمت و سوی حرکت آن مطرح نشود، آن سیاست اگر نه غیر ممکن، حداقل بسیار اختیاری می شود. بررسی همه جانبه مسلماً از حوصله این نوشته فراتر می رود، ولیکن پاسخ به سوالات زیر می تواند به جهتگیری مناسبی کمک کند. برای نمونه آیا بحران فعلی همان بحرانی است که جمهوری اسلامی مثلاً در ۱۵ سال قبل و یا ۸ سال گذشته با آن درگیر بوده است؟ آیا شرایط همان است که آن موقع بود؟ انتظارات همان است؟ چه تغییراتی به وجود آمده است و با اصلاح تغییراتی در ایران و یا در دنیای فعلی سرمایه در جریان است که می تواند بر سیاست کمونیستی تأثیر داشته باشد؟

یافتن و یا حتی بررسی این سوالات برای کمونیست ها مطرح است، سوالاتی که برای چپ غیر کارگری، کاملاً "بی جا" و نامربوط است. بحران جمهوری اسلامی در تصور این چپ، امری اساساً درون خانوادگی است که ربطی نه به سرمایه و سرمایه داری و نه به اوضاع و احوال جامعه دارد. پاسخ ها از پیش آماده است و نسخه ها پیچیده شده است. در افق ها و تصاویر وارونه ای که اینها در مقابل کارگران کمونیست قرار می دهند، همه چیز ایستا جلوه می کند و به اتخاذ سیاستی نمی انجامد. برای این چپ، رابطه و اصولاً ربط جمهوری اسلامی به سرمایه در ایران، گنگ و نامفهوم است. به همین دلیل در تصویر این چپ، بحرانها، نه بازتابی از روابط پایه ای تر در جامعه، بلکه دعوایی درونی و خانوادگی تصویر میشود، و در نتیجه نیازی به بررسی، تحلیل و اتخاذ عملی مشخص نیست. سیاست در نتیجه به موضع گیری سنتز پیدا می کند. و آنجا که هدف، پراتیکی را تعقیب نمی کند، با وجود تمامی فعالیت هایشان، عملاً نظاره گر، پاسیو و بی تأثیر هستند. بازتابی که بالاچار به دنباله روی و تبدیل شدن به سیاهی لشکر طبقات دیگر می انجامد. در صورتیکه کارگر کمونیستی که به دنبال راه حل است، نیازمند

جهانی به کشورهای متروپل و تحت سلطه، یک تقسیم کار بین المللی در قرن ۲۰ برقرار گردید. تقسیم کاری که به تقسیم کار "تولید قهوه در برزیل و چای در سیلان" شناخته شد. ایران و چای یکی از حوزه های صدور سرمایه بند از مراکز سرمایه بندی در حقیقت بود، و در حقیقت صدور سرمایه به ایران سنتاً از این طریق انجام می گرفت. نقش دولت در ایران، همچون دیگر کشورهای "تحت سلطه"، دوگانه بوده است. از یکطرف دولت با فروش نفت و در آمد حاصله از آن، سرمایه عظیمی درمقایسه با میزان درآمد حاصل از سرمایه گذاری در داخل کشور در اختیار داشته است، و از طرف دیگر درآمد عظیم نفت به دولت امکان داد تا زیر بنای لازم برای حرکت سرمایه در جامعه را بسازد. زیر ساختی که امکانات مورد نیاز را برای سرمایه جهانی فراهم میکرد. هزینه خط راه آهن و ایستگاه قطار با دولت ایران و لوکوموتیو از سرمایه جهانی بود که بدین ترتیب به سرمایه جهانی امکان می داد تا با صرفه جویی در هزینه های خود نسبت سوش، از هر واحد سرمایه که به این حوزه وارد میشود، را بسیار بالاتر ببرد.

حرفه آینه که سطح دستمزد در این حوزه های صدور سرمایه، بمراتب از کشورهای متروپل پایین تر است. و در نتیجه سرمایه امپریالیستی می تواند سود بیشتری برای سرمایه اش، از این طریق بدست آورد. پروسه ای که طی آن سرمایه امپریالیستی قادر می شود ارزش اضافی مضاعف، تولید مافوق سود امپریالیستی، را تصاحب کند. تضمین این شرایط تولید، تضمین سطح نازل دستمزد یا کارآرزان، از مهمترین وظایف دولت در کشورهای تحت سلطه است. همین خصلت است که خود را در روبنای سیاسی سرکوب و دیکتاتوری عریان دولت در این کشورها ابراز می کند. به این اعتبار، کل سیستم سرمایه داری جهانی، در هم پیوسته و انتگره شده است. در تصویر وارونه چپ که در ایران اعتراض به "بورژوازی کمپرادور" بود و شاه را "سگ زنجیری آمریکا" می دانست، نه تنها رابطه تنگتنگ سرمایه در بعد جهانی برسمت شناخته نمی شد، بلکه به سرمایه داری بون ایران هم ناباور بود. در تصویر این چپ "سرمایه" ساخت ایران" امکانات بیشتری داده شد و موعظه "ایرانی جنس ایرانی" هم جز سر داده می شد. میزان ثروت و ارزش اضافه ای که کارگر با این چپ به واقعیت مبدل شده بود و آنرا متحد خود و مترقی می دانست. بی دلیل نبود که این چپ در انقلاب ۵۷ هم به بخش هایی از سرمایه در ایران با دیدی دوستانه و هم رکاب، علیه شاه می نگرست. ایران، نه امروز، بلکه سالهاست که جامعه ای سرمایه داری است.

دهه ۴۰ و ۵۰ تا انقلاب ۵۷

با گذرش سرمایه جهانی و نیاز به کارآرزان، کشورهای مختلف درگوشه و کنار دنیا به جرگه کشورهای سرمایه داری می پیوستند. در ایران نیز، این پروسه، گرچه از مدتی نسبتاً کوتاه و با گذرش سرمایه جهانی و نیاز به کارآرزان، کشورهای مختلف درگوشه و کنار دنیا به جرگه کشورهای سرمایه داری می پیوستند. در ایران نیز، این ارزش اضافه، در عین حال نیازمند یکطرف دولت با فروش نفت و در آمد حاصله از آن، سرمایه عظیمی درمقایسه با میزان درآمد حاصل از سرمایه گذاری در داخل کشور در اختیار داشته است، و از طرف دیگر درآمد عظیم نفت به دولت امکان داد تا زیر بنای لازم برای حرکت سرمایه در جامعه را بسازد. زیر ساختی که امکانات مورد نیاز را برای سرمایه جهانی فراهم میکرد. هزینه خط راه آهن و ایستگاه قطار با دولت ایران و لوکوموتیو از سرمایه جهانی بود که بدین ترتیب به سرمایه جهانی امکان می داد تا با صرفه جویی در هزینه های خود نسبت سوش، از هر واحد سرمایه که به این حوزه وارد میشود، را بسیار بالاتر ببرد. حرفه آینه که سطح دستمزد در این حوزه های صدور سرمایه، بمراتب از کشورهای متروپل پایین تر است. و در نتیجه سرمایه امپریالیستی می تواند سود بیشتری برای سرمایه اش، از این طریق بدست آورد. پروسه ای که طی آن سرمایه امپریالیستی قادر می شود ارزش اضافی مضاعف، تولید مافوق سود امپریالیستی، را تصاحب کند. تضمین این شرایط تولید، تضمین سطح نازل دستمزد یا کارآرزان، از مهمترین وظایف دولت در کشورهای تحت سلطه است. همین خصلت است که خود را در روبنای سیاسی سرکوب و دیکتاتوری عریان دولت در این کشورها ابراز می کند. به این اعتبار، کل سیستم سرمایه داری جهانی، در هم پیوسته و انتگره شده است. در تصویر وارونه چپ که در ایران اعتراض به "بورژوازی کمپرادور" بود و شاه را "سگ زنجیری آمریکا" می دانست، نه تنها رابطه تنگتنگ سرمایه در بعد جهانی برسمت شناخته نمی شد، بلکه به سرمایه داری بون ایران هم ناباور بود. در تصویر این چپ "سرمایه" ساخت ایران" امکانات بیشتری داده شد و موعظه "ایرانی جنس ایرانی" هم جز سر داده می شد. میزان ثروت و ارزش اضافه ای که کارگر با این چپ به واقعیت مبدل شده بود و آنرا متحد خود و مترقی می دانست. بی دلیل نبود که این چپ در انقلاب ۵۷ هم به بخش هایی از سرمایه در ایران با دیدی دوستانه و هم رکاب، علیه شاه می نگرست. ایران، نه امروز، بلکه سالهاست که جامعه ای سرمایه داری است.

دهه ۴۰ و ۵۰ تا انقلاب ۵۷

با گذرش سرمایه جهانی و نیاز به کارآرزان، کشورهای مختلف درگوشه و کنار دنیا به جرگه کشورهای سرمایه داری می پیوستند. در ایران نیز، این پروسه، گرچه از مدتی نسبتاً کوتاه و

علم بهتر است از ثروت

نیاز به سود بیشتر و بالا بردن نرخ بهره بیشتر را در سر میپوراند، اما تصور میکرد که بدون "دستگاه" (نیروی

بالاترین رانندگان و بارآوری کار است. افزایش مهارت کارگر در این رابطه از نیازهای دائمی سرمایه است. مبارزه با بی سواد و با تحصیلات عمومی از جمله اقدامات سرمایه در فرام کردن این نیاز است، که در وهله اول، بر عهده دولت سرمایه است. سرمایه در عین حال نیازمند مدیران و متخصصین و تکنوکرات ها است، تا مؤثرترین روش های بهره وری و رشد تکنولوژی لازم برای ارزش افزایی بیشتر را فراهم کنند. به همین دلیل در ایران، در کنار کاهش بی سواد و برنامه های دولت بنام "پیکار با بی سواد"، تعداد نسبتاً محدودتری به دانشگاهها راه پیدا میکنند و امکان تحصیلات بالاتر را پیدا میکنند. (تکنورها" اساساً به همین دلیل است). و تنها بخشی از نیروی کار در پست های "عالی رتبه" استخدام شده، و باقی به صف نیروی آماده به کار باید بپیوندند. یا کارگر شوند و یا "لیسانسه بیکار!"

در کمتر از دو دهه، جامعه ایران با تغییرات کیفی، به یک کشور سرمایه دار، با رشد و انباشت وسیع و طبقه کارگری چند میلیونی بدل گشت. برای بورژوازی، جایگاه طبقه کارگر و پرولتار صنعتی، نیرو و توان طبقه کارگر در تولید، امری داده و مفروض بود. صنایع اصلی، و بالاخص صنعت نفت، در این میان جایگاه ویژه ای دارد. قدرت و اتحاد این بخش از طبقه برای گرفتن بخش هر چند کوچک از تولیدشان از حلقوم سرمایه (نسبت به کارگران دیگر صنایع)، نشانی سمبلیک از جایگاه ویژه تر و حساسیت سرمایه و دولتش به هرگونه تحرک و عمل در بین این کارگران بود.

در این دوره در مجموع، حضور کارگران ماهر، تکنوکرات ها و متخصصین، بر متن رشد تولید و دوره رونق و توان خرید و گذرش بازار داخلی در حمایت فاکتورهای بود که شریان اصلی سرکوب دولت جهت تضمین پایین نگه داشتن سطح دستمزد کارگر، تصاحب ارزش اضافه تولید شده در ایران به حدی بود که صدور کالاها تولید شده به بازارهای عموماً همجوار ایران مبراه انداخت. انباشت سرمایه در ایران به این ترتیب می شد، اما به هیچ وجه محدود به کارگر و زحمتکشان ایران نبود. در همان زمان بخشی از سرمایه در ایران، سرمایه بزرگ و مشخصاً شاه را به دلیل حجم سرمایه تحت کنترلش، و قدرت تمام و کمال دولتی، مانعی در امکان دستیابی خود به سهم بیشتری از ارزش اضافه بود. بخشی دیگر، سرمایه تجاری و بالاخص بازار، گسترش سرمایه بزرگ را خطری در تهدید عرصه سود خود می دانست. چه بسا که طرح های کاهش هزینه دولتی در آن زمان، محدود به سوبسیدها نبود. برای نمونه، افزایش درآمد دولتی از طریق گسترش مالیات ها و عملاً مالیات بندی بر سرمایه تجاری، همان زمان مطرح بود. جناح هایی از بورژوازی نابالغ، خیال تصاحب سود بیشتر را در سر میپوراند، اما تصور میکرد که بدون "دستگاه" (نیروی

نقاط اشتراك بورژوازی...

سرمایه بزرگ و قدرقدرتی دولت و حکومت مطلقه شاه و سرکوب عریان) ، رویایشان قابل تحقق است. این بخش از بورژوازی ناراضی نیز به صف انقلاب پیوست.

بهررو بحران جهانی اواسط دهه ۱۹۷۰، بدون اینکه خود سرمایه در ایران الزاماً دچار بحران شده باشد، با کاهش سرمایه گذاری و عمدتاً از همان شاهراه نفت، و به ایران وارد شد.

انعکاس سریع و وسیع آن بحران بر ایران، با انقلاب ۱۳۵۷، همه چیز را به هم ریخت و طرح ها و نقشه هایی که بر ای گسترش سودآوری سرمایه ارائه شده بود را در نیوی راه قطع کرد. بالاخره طبقه کارگر با حضورش در انقلاب بطور واقعی کار دولت شاه را نام کرد. درحالیکه خیمه فریاد می زد که "ما هنوز فرمان قیام ندادیم" و با دادن گل به سربازان، هرگونه دست اندازی به نیروی مسلح و ارتش را ممنوع می کرد، قیام با پرچم تاریخی "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما" بوقوع پیوست.

دوران حکومت جمهوری اسلامی

دولتی که بعد از سقوط دولت شاه سرکار آمد، در اولین قدم، هدفش جلوگیری از هرگونه انکشاف انقلابی و عقب راندن هرگونه خواست انقلابی بود. اقدامات و راه اندازی دوباره سرمایه، گرچه امری مهم ولیکن ثانوی برای انقلاب به سر آمدن رسیده بود، که بسا که در آن چند سال، سیاست و نه اقتصاد ضامن حفظ حکومت سرمایه در ایران بود. "اقتصاد مال خر است" بیان همین واقعیت بود. حمله به کردستان، بستن نشریات مخالف، انقلاب اینولوژیک در دانشگاه، ملغی کردن شوراها و کارگری و اخراج و اعدام های خرداد...۶۰... تنها نمونه هایی از این دوره از تاریخ سرکوبی است که جمهوری اسلامی به پیش برد.

بحران های اولیه جمهوری اسلامی حاکی از شکستن انتتاف درون حکومت و به این اعتبار، بحرانی سیاسی بود. بخشی از ضد انقلابی که از دولت بیرون انداخته شد. در عین حال جنگ ایران و عراق، و فضای جنگی و ملیتاریسم حاکم در محیط کار، اشتقاق در صفوف و محیط کار و زندگی کارگران، و سرکوب ممتد به جمهوری اسلامی امکان داد تا بتواند از حکومتی که قرار بود موقت باشد، گذر کند و به عمر خود بیافزاید. جنگ ایران و عراق با تمم مقبولیتی که برای عقب راندن کارگران و خواست هایشان داشت، با ادامه ۸ سال و تأثیرات مخربش بر کل جامعه، و مانعی بر سر انباشت و گردش سرمایه در ایران بدل گشت. جام زهر نوشیده شد و جنگ خاتمه یافت و طنین خواست شرایط و اقتصاد بهتر در سطح جامعه شنیده می شد.

با وجود نیروی کار ارزان، و سرکوب شدید، شیوه پیشبرد اقتصاد جامعه از آنکه تنها جمعیتی که عرض ۱۰ سال اول انقلاب از ۳۵ میلیون به ۵۱ میلیون رسیده بود، انقلاب بود که

جمهوری اسلامی قادر به پاسخ دادن به آن نبود. خصوصی سازی ها در گشایش اقتصادی نگاه داشت. انتخاب سطحی محدود در این دوره آغاز شد تا به سرعت انباشت افزوده شود. با وجود این سرمایه عمدتاً هنوز از طریق دولت و برنامه های آن بجلو می رفت. گسترش و میزان انباشت

سرمایه در ایران نه تنها نسبت به امروز، بلکه نسبت به دوره قبل از انقلاب نیز نازل بود. مجموعه ای از شرایط سیاسی و ساختاری جمهوری اسلامی، نظیر قدرت انواع و اقسام حکام دینی و تصمیمات و فتوایشان، و شرایط سرمایه جهانی و عدم قبول دولت جمهوری اسلامی، به عدم امنیت عموماً بر اساس همان طرح هایی است که در زمان رفسنجایی هم مطرح بود. بخش هایی از مدیریت های سازمان های دولتی برای تشکیل شرکت های غیر دولتی مقرر می شوند. جنبش های سیاسی بورژوازی هم با همین امید به هيجان آمدند و حتی رضا پهلوی هم به صف حامیان او خرد می پیوندد! طرح حذف سرمایه دوباره مطرح می شود، اما از عملی نمی شود. هنوزی قوی تر از ختمی، و انتلافی با نفوذ و با حمایت صریح ولی فقیه، لازم می آید تا بتواند راه دل قابل قبولی برای سرمایه در ایران فراهم کند. انتلافی از "گلوله مذاب اصلی" با انتخاب احمدی نژاد و با پشتیبانی کامل ولی فقیه، دولت را در دست می گیرد. توافق ناسیونالیسم سرمایه عظمت طلب ایرانی، توسط احمدی نژاد به اجر درآید. این دوره

همزمان شد با تغییر و تحول وسیعی در سطح بین المللی، که شکست آمریکا در عراق، و عروج اقتصادی چین و روسیه و اروپای متحد، و کنار رفتن مدل دمکراسی غربی بمثابه "الگوی مقبول" دولتها در عرصه جهانی، نمونه هایی از آن می باشند. در این دوره، درایران، چندین فاکتور که از دوره های قبل هم مطرح بود دست به دست هم دادند. در عرصه کارمزدی، وجود وسیع کارگران آماده بکار، و مشخصاً کارگران ماهر در بعد چندین میلیونی، امکانی به سرمایه در ایران داد تا تاریخ معاصر ایران و در منطقه بیسابقه است. خصوصی سازی های وسیع، راه پیشروی کردنی را باز کرد. و فروش سهام بخش های گوناگون دولتی، و سازمان دادن و بهره برداری از سرمایه گذاری وسیع زیر ساختاری که از سالها پیش آغاز شده بود، امکان گسترش وسیع تولید را فراهم ساخت. علاوه بر این، بکار افتادن دستگاه سرکوبی که فراتر از دوره های قبلی، شمشیر را از رو بست تا هرگونه اعتراضی را با بیشترین نیرو مورد حمله قرار دهد، مجموعه "برنامه" این دوره دولت سرمایه را به اجرا در آورد. مضافاً اینکه با وجود تحریم ها، نیاز تولید کالاها می مورد نیاز یک جامعه ۷۰ میلیونی، یک بازار داخلی وسیع در ایران را مهیا و فراهم کرد. نتیجتاً، در ایران در این دوره ما شاهد تولید عظیمی از ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر ایران هستیم. ثروتی که برای سرمایه در ایران غیر قابل تصور بود. این همان پشتوانه ای است که امکان ارائه طرح حذف سرمایه ها را فراهم آورد.

اختلاف و سهم خواهی که بخش های گوناگون سرمایه در ایران برای دستیابی به تریبون دولتی در این دوره داشته اند، بر همین اساس افزایش یافته جمهوری اسلامی قادر به پاسخ دادن به آن نبود. خصوصی سازی ها در گشایش اقتصادی نگاه داشت. انتخاب سطحی محدود در این دوره آغاز شد تا به سرعت انباشت افزوده شود. با وجود این سرمایه عمدتاً هنوز از طریق دولت و برنامه های آن بجلو می رفت. گسترش و میزان انباشت سرمایه در ایران نه تنها نسبت به امروز، بلکه نسبت به دوره قبل از انقلاب نیز نازل بود. مجموعه ای از شرایط سیاسی و ساختاری جمهوری اسلامی، نظیر قدرت انواع و اقسام حکام دینی و تصمیمات و فتوایشان، و شرایط سرمایه جهانی و عدم قبول دولت جمهوری اسلامی، به عدم امنیت عموماً بر اساس همان طرح هایی است که در زمان رفسنجایی هم مطرح بود. بخش هایی از مدیریت های سازمان های دولتی برای تشکیل شرکت های غیر دولتی مقرر می شوند. جنبش های سیاسی بورژوازی هم با همین امید به هيجان آمدند و حتی رضا پهلوی هم به صف حامیان او خرد می پیوندد! طرح حذف سرمایه دوباره مطرح می شود، اما از عملی نمی شود. هنوزی قوی تر از ختمی، و انتلافی با نفوذ و با حمایت صریح ولی فقیه، لازم می آید تا بتواند راه دل قابل قبولی برای سرمایه در ایران فراهم کند. انتلافی از "گلوله مذاب اصلی" با انتخاب احمدی نژاد و با پشتیبانی کامل ولی فقیه، دولت را در دست می گیرد. توافق ناسیونالیسم سرمایه عظمت طلب ایرانی، توسط احمدی نژاد به اجر درآید. این دوره همزمان شد با تغییر و تحول وسیعی در سطح بین المللی، که شکست آمریکا در عراق، و عروج اقتصادی چین و روسیه و اروپای متحد، و کنار رفتن مدل دمکراسی غربی بمثابه "الگوی مقبول" دولتها در عرصه جهانی، نمونه هایی از آن می باشند. در این دوره، درایران، چندین فاکتور که از دوره های قبل هم مطرح بود دست به دست هم دادند. در عرصه کارمزدی، وجود وسیع کارگران آماده بکار، و مشخصاً کارگران ماهر در بعد چندین میلیونی، امکانی به سرمایه در ایران داد تا تاریخ معاصر ایران و در منطقه بیسابقه است. خصوصی سازی های وسیع، راه پیشروی کردنی را باز کرد. و فروش سهام بخش های گوناگون دولتی، و سازمان دادن و بهره برداری از سرمایه گذاری وسیع زیر ساختاری که از سالها پیش آغاز شده بود، امکان گسترش وسیع تولید را فراهم ساخت. علاوه بر این، بکار افتادن دستگاه سرکوبی که فراتر از دوره های قبلی، شمشیر را از رو بست تا هرگونه اعتراضی را با بیشترین نیرو مورد حمله قرار دهد، مجموعه "برنامه" این دوره دولت سرمایه را به اجرا در آورد. مضافاً اینکه با وجود تحریم ها، نیاز تولید کالاها می مورد نیاز یک جامعه ۷۰ میلیونی، یک بازار داخلی وسیع در ایران را مهیا و فراهم کرد. نتیجتاً، در ایران در این دوره ما شاهد تولید عظیمی از ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر ایران هستیم. ثروتی که برای سرمایه در ایران غیر قابل تصور بود. این همان پشتوانه ای است که امکان ارائه طرح حذف سرمایه ها را فراهم آورد.

است. نزاع شان و جبهه بندی های با نظر گرفتن بحران جهانی سرمایه و کمبود اعتبار، مسئله امنیت است. گویانکه پاسخ های اقتصادی شان یکسان است. سرمایه گسترش یافته، نیازمند بازار است و همچنین امکان دستیابی به سرمایه بیشتر، که خود نیازمند تأمین امنیت سرمایه است.

امری که مترادف با حاشیه ای کردن دستگاه های حکومتی غیر دولتی (مذهبی) است. در عرصه عمومی ایران برای چین نه تعیین کننده و نه مورد قبول است. کارگر چینی بسیار ارزانتر از کارگر ایرانی موجود است. برای خود "حق انتتخاب" قائل است. ادعاهایی چون "موج صادرات از ایران به چین" واقعی نیست.

با درنظر گرفتن موقعیت ایران و تحریم ها، در حال حاضر، دولت چین در روابط اقتصادی و قراردادهای ایران هم همچون بآزاری برای سرمایه و کالای تولید شده در چین می نگردد. در عین حال، مرتباً با محدودیتهای مصوب سازمان ملل، بازارهای جدید هرچه بیشتری بر روی سرمایه ایران، بسته می شوند. بهرحال، حتی اگر تحریم ها هم تخفیف یابد، برنامه سرمایه گذاری های وسیع کند. شرایطی است که ایران را قابل سرمایه گذاری های وسیع کند.

دوره دولت هشتم و نهم جمهوری اسلامی، نیازمند فراهم آوردن شرایطی است که ایران را قابل سرمایه گذاری های وسیع کند.

دولت نهم کماکان دستور پیشبرد ساختار اقتصادی را در مقابل خود دارد و در این تصویر کلیه جناح های مختلف جمهوری اسلامی (چه سبز، چه پوزیسیون و چه اپوزیسیون...) چه دوتایی چه خصوصی و چه دولتی و چه پوزیسیون و چه اپوزیسیون و... را اتخاذ کرد. در مقابل با اختیارات خانگی ای که به جناحی دیگر از حاکم ایران امکان را میدهد تا از انزجار از ولی فقیه و اسلام دولتی استفاده کند و کیسه خودش را پر کند.

بسیاری خواست های کارگری را در مقابلشان گذاشت تا معلوم شود که تفاوتی بین شان نیست. در حقیقت کیمپ شان را معلوم می کند، نه اختلافات درونی شان. اختلافات برای امده است. برای نمونه همگی شان با حذف سرمایه ها هم نظر هستند. طرح هدفمندی یارانه ها، مرحله اولی خود را گذراند و تا همین جا صحبت از عدم توانایی دولت برای پرداختی های دوره بعدی است. آمار جمع می کنند و جملگی مفسران اقتصادی شان دور هم جمع شده اند و مرتباً یادآور می شوند که شرایط وخیم است." تحریم ها دست یکی از نقطه های بروز اختلافات میان احمدی نژاد و خامنه است. تصمیم به اگر احمدی نژاد نبود و یا اگر موسی رئیس جمهور می شد، وضع فرق می کرد. این دروغی بیش نیست. رشد عظیم سرمایه و تولید ارزش اضافه در ایران سرسام آور است. آمارهای ارائه شده توسط حتی بانک جهانی در مورد رشد اقتصادی ایران، به هیچ وجه ربطی به دو حاصله در این کشور را ندارد. گوی رشد نازل اقتصادی پیش بینی شده این مؤسسه در باره بسیاری از کشور های متروپل، نشانگر عدم

جمهوری اسلامی قادر به پاسخ دادن به آن نبود. خصوصی سازی ها در گشایش اقتصادی نگاه داشت. انتخاب سطحی محدود در این دوره آغاز شد تا به سرعت انباشت افزوده شود. با وجود این سرمایه عمدتاً هنوز از طریق دولت و برنامه های آن بجلو می رفت. گسترش و میزان انباشت سرمایه در ایران نه تنها نسبت به امروز، بلکه نسبت به دوره قبل از انقلاب نیز نازل بود. مجموعه ای از شرایط سیاسی و ساختاری جمهوری اسلامی، نظیر قدرت انواع و اقسام حکام دینی و تصمیمات و فتوایشان، و شرایط سرمایه جهانی و عدم قبول دولت جمهوری اسلامی، به عدم امنیت عموماً بر اساس همان طرح هایی است که در زمان رفسنجایی هم مطرح بود. بخش هایی از مدیریت های سازمان های دولتی برای تشکیل شرکت های غیر دولتی مقرر می شوند. جنبش های سیاسی بورژوازی هم با همین امید به هيجان آمدند و حتی رضا پهلوی هم به صف حامیان او خرد می پیوندد! طرح حذف سرمایه دوباره مطرح می شود، اما از عملی نمی شود. هنوزی قوی تر از ختمی، و انتلافی با نفوذ و با حمایت صریح ولی فقیه، لازم می آید تا بتواند راه دل قابل قبولی برای سرمایه در ایران فراهم کند. انتلافی از "گلوله مذاب اصلی" با انتخاب احمدی نژاد و با پشتیبانی کامل ولی فقیه، دولت را در دست می گیرد. توافق ناسیونالیسم سرمایه عظمت طلب ایرانی، توسط احمدی نژاد به اجر درآید. این دوره همزمان شد با تغییر و تحول وسیعی در سطح بین المللی، که شکست آمریکا در عراق، و عروج اقتصادی چین و روسیه و اروپای متحد، و کنار رفتن مدل دمکراسی غربی بمثابه "الگوی مقبول" دولتها در عرصه جهانی، نمونه هایی از آن می باشند. در این دوره، درایران، چندین فاکتور که از دوره های قبل هم مطرح بود دست به دست هم دادند. در عرصه کارمزدی، وجود وسیع کارگران آماده بکار، و مشخصاً کارگران ماهر در بعد چندین میلیونی، امکانی به سرمایه در ایران داد تا تاریخ معاصر ایران و در منطقه بیسابقه است. خصوصی سازی های وسیع، راه پیشروی کردنی را باز کرد. و فروش سهام بخش های گوناگون دولتی، و سازمان دادن و بهره برداری از سرمایه گذاری وسیع زیر ساختاری که از سالها پیش آغاز شده بود، امکان گسترش وسیع تولید را فراهم ساخت. علاوه بر این، بکار افتادن دستگاه سرکوبی که فراتر از دوره های قبلی، شمشیر را از رو بست تا هرگونه اعتراضی را با بیشترین نیرو مورد حمله قرار دهد، مجموعه "برنامه" این دوره دولت سرمایه را به اجرا در آورد. مضافاً اینکه با وجود تحریم ها، نیاز تولید کالاها می مورد نیاز یک جامعه ۷۰ میلیونی، یک بازار داخلی وسیع در ایران را مهیا و فراهم کرد. نتیجتاً، در ایران در این دوره ما شاهد تولید عظیمی از ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر ایران هستیم. ثروتی که برای سرمایه در ایران غیر قابل تصور بود. این همان پشتوانه ای است که امکان ارائه طرح حذف سرمایه ها را فراهم آورد.

اختلاف و سهم خواهی که بخش های گوناگون سرمایه در ایران برای دستیابی به تریبون دولتی در این دوره داشته اند، بر همین اساس افزایش یافته جمهوری اسلامی قادر به پاسخ دادن به آن نبود. خصوصی سازی ها در گشایش اقتصادی نگاه داشت. انتخاب سطحی محدود در این دوره آغاز شد تا به سرعت انباشت افزوده شود. با وجود این سرمایه عمدتاً هنوز از طریق دولت و برنامه های آن بجلو می رفت. گسترش و میزان انباشت سرمایه در ایران نه تنها نسبت به امروز، بلکه نسبت به دوره قبل از انقلاب نیز نازل بود. مجموعه ای از شرایط سیاسی و ساختاری جمهوری اسلامی، نظیر قدرت انواع و اقسام حکام دینی و تصمیمات و فتوایشان، و شرایط سرمایه جهانی و عدم قبول دولت جمهوری اسلامی، به عدم امنیت عموماً بر اساس همان طرح هایی است که در زمان رفسنجایی هم مطرح بود. بخش هایی از مدیریت های سازمان های دولتی برای تشکیل شرکت های غیر دولتی مقرر می شوند. جنبش های سیاسی بورژوازی هم با همین امید به هيجان آمدند و حتی رضا پهلوی هم به صف حامیان او خرد می پیوندد! طرح حذف سرمایه دوباره مطرح می شود، اما از عملی نمی شود. هنوزی قوی تر از ختمی، و انتلافی با نفوذ و با حمایت صریح ولی فقیه، لازم می آید تا بتواند راه دل قابل قبولی برای سرمایه در ایران فراهم کند. انتلافی از "گلوله مذاب اصلی" با انتخاب احمدی نژاد و با پشتیبانی کامل ولی فقیه، دولت را در دست می گیرد. توافق ناسیونالیسم سرمایه عظمت طلب ایرانی، توسط احمدی نژاد به اجر درآید. این دوره همزمان شد با تغییر و تحول وسیعی در سطح بین المللی، که شکست آمریکا در عراق، و عروج اقتصادی چین و روسیه و اروپای متحد، و کنار رفتن مدل دمکراسی غربی بمثابه "الگوی مقبول" دولتها در عرصه جهانی، نمونه هایی از آن می باشند. در این دوره، درایران، چندین فاکتور که از دوره های قبل هم مطرح بود دست به دست هم دادند. در عرصه کارمزدی، وجود وسیع کارگران آماده بکار، و مشخصاً کارگران ماهر در بعد چندین میلیونی، امکانی به سرمایه در ایران داد تا تاریخ معاصر ایران و در منطقه بیسابقه است. خصوصی سازی های وسیع، راه پیشروی کردنی را باز کرد. و فروش سهام بخش های گوناگون دولتی، و سازمان دادن و بهره برداری از سرمایه گذاری وسیع زیر ساختاری که از سالها پیش آغاز شده بود، امکان گسترش وسیع تولید را فراهم ساخت. علاوه بر این، بکار افتادن دستگاه سرکوبی که فراتر از دوره های قبلی، شمشیر را از رو بست تا هرگونه اعتراضی را با بیشترین نیرو مورد حمله قرار دهد، مجموعه "برنامه" این دوره دولت سرمایه را به اجرا در آورد. مضافاً اینکه با وجود تحریم ها، نیاز تولید کالاها می مورد نیاز یک جامعه ۷۰ میلیونی، یک بازار داخلی وسیع در ایران را مهیا و فراهم کرد. نتیجتاً، در ایران در این دوره ما شاهد تولید عظیمی از ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر ایران هستیم. ثروتی که برای سرمایه در ایران غیر قابل تصور بود. این همان پشتوانه ای است که امکان ارائه طرح حذف سرمایه ها را فراهم آورد.

اختلاف و سهم خواهی که بخش های گوناگون سرمایه در ایران برای دستیابی به تریبون دولتی در این دوره داشته اند، بر همین اساس افزایش یافته

منصور حکمت، مبارزه طبقاتی، جنبش ها و احزاب



آذر مدرسی

این متن بر مبنای سخنرانی در سمینار انجمن مارکس- حکمت لندن، که در تاریخ ۴ ژوئن ۲۰۱۱ به مناسبت هفته حکمت برگزار شد، تهیه، تنقیق و تکمیل شده است. همین جا از رفیق آزاد کریمی که لطف کرده و متن را پیاده کردند تشکر میکنم.

با تشکر از همه دوستانی که در جلسه امروز شرکت کردند و با تشکر از رفقای انجمن مارکس- حکمت که یک بار دیگر این امکان را به من دادند تا بتوانم در حد توان گوشه ای از در افزوده های منصور حکمت در جنبش کمونیستی و مارکسیستی را توضیح دهم.

تئیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی و پیچیدگی های آن، سنتها و جنبشهای اجتماعی و بالاخره رابطه احزاب با این جنبشها و طبقات یکی از مهمترین ویژگی های کمونیسم منصور حکمت و یکی از نقاط اختلاف متدیک و بینشی منصور حکمت با چپ موجود و تئیینهای غیر مارکسیستی، نلیخواهی از مبارزه طبقاتی، گرایشات، سنتها، احزاب و روندهای سیاسی در جامعه است. این یکی از مهمترین اصول مارکسیستی است که منصور حکمت انرا از زیر آوار تفاسیر و تعبیر غیر کمونیستی بیرون کشید.

بدون داشتن تئیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی و دیدن این مبارزه در همه ابعاد و اشکال رونمایی آن، از جنبشها، احزاب و نقش نیروهای سیاسی درگیر در مبارزه طبقاتی، نمیتوان روندها و عرصه های اصلی نبرد در هر دوره را روشن کرد، رابطه طبقه کارگر و کمونیستها با سایر جنبشها، گرایشات و احزاب را تعیین کرد و سیاستی کمونیستی اتخاذ کرد.

متد برخورد منصور حکمت به مبارزه طبقاتی، جنبشها و احزاب را در تمام نوشته های تئوریک و سیاسی او میشود دید اما در چند سند بطور ویژه و روشنی در مورد تئیین مارکسیستی از مبارزه طبقاتی، رابطه آن با جنبشها و نقش احزاب توضیح میدهد. بطور نمونه در اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، سمینارهای کمونیسم کارگری (ویژه سمینار کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان) و بازخوانی کاپیتال مارکس، پیشگفتار شیوه برخورد به احزاب بورژوازی، لتئین، درباره احزاب بورژوازی، سه منبع و سه

جزء سوسیالیسم خلقی ایران، آنتومی لیبرالیسم چپ، در پایان یک دوره، حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه میتوان دید.

چپ پوپولیست، مناسبات تولیدی، طبقات و مبارزه طبقاتی

کسانی که با چپ ایران آشنا هستند، تئیین غیر مارکسیستی، مکانیکی و غیر دیالکتیکی این چپ را از مبارزه طبقاتی به یاد دارند. اگر کسی چپ چینی را یاد بشناسد برایش آشناست که وقتی از این چپ سوال میکردید که تحلیل شما از جامعه ایران چیست، مناسبات اقتصادی جامعه ایران را چگونه ارزیابی میکنید، طبقاتی که در این جامعه با هم در جدال اند و چه طبقاتی هستند و این جدال به چه سمتی میروند، این چپ به جای اینکه مناسبات اقتصادی حاکم بر ایران را توضیح دهند، به جای اینکه سرمایه را به عنوان یک رابطه اجتماعی و به عنوان یک مکانیزمی که تولید و باز تولید میکند توضیح دهند، به جای توضیح مکانیزم سودآوری سرمایه، کسب ارزش اضافی، نقش طبقات در تولید و رابطه آنها با یکدیگر بر مبنای این نقش، شروع می کنند به "تحلیل طبقاتی" دادن و در حقیقت جدول طبقات از جلو شما می گذارند. کسی که با فرهنگ آن چپ آشنا باشد به یاد دارد که از نظر این چپ ما انواع طبقه و انواع قشر بندی داشتیم. می گفتند جامعه ایران "بیمه فئودال نیمه مستعمره" یا در بهترین حالت "سرمایه داری وابسته" است. نکته محوری در این "تحلیل" مستعمره، تحت استم یا وابسته جامعه بود. نتیجتا یک بخشی از آن جامعه، بخشی از بورژوازی آن جامعه، علیه سیستم "بیمه فئودال نیمه مستعمره" یا "سرمایه وابسته" است و به آن می گفتند "بورژوازی ملی و مترقی" که باید از آن حمایت می کردید، بورژوازی "ملی و مترقی" که خواهان مبارزه های رشد جامعه بود. خواهان آزادی و دمکراسی بود، ضد دیکتاتوری بود و نتیجه طبقه کارگر وظیفه اش این بود که از آن حمایت کند و او را متحد مرحله ای خود در مبارزه با امپریالیسم بداند. البته در

کنار این بورژوازی "ملی" اقتدار دیگری در بورژوازی ایران وجود داشت. همانطور که منصور حکمت به آن اشاره میکند در جدول طبقات این چپ شما میتونستید بورژوازی انحصاری، بورژوازی بوروکرات، بورژوازی لیبرال، بورژوازی سوداگر، بورژوازی بازار، خرده بورژوازی مرفه، خرده بورژوازی صنعتی، خرده بورژوازی مدرن، خرده بورژوازی سنتی و بعد می رسید به دهقانان، دهقان فقیر، دهقان متوسط، دهقان مرفه و بالاخره پرولتاریا. این چپ جدولی از طبقات به شما تحویل می داد بدون اینکه متکی به تئیین مارکسیستی باشد. بدون هیچ توضیحی رابطه با پایه اقتصادی این "طبقات"، اینکه این "طبقات" در جامعه چه منفعتی را نمایندگی می کنند، چه نقشی در آن مناسبات دارند و در نتیجه چه جایگاهی را در تحولات دارند، بدست بدهد. بسیار دلخواهی، انتزاعی و غیر مارکسیستی انواع رابطه را برین این اقلار مختلف تعریف می کردند. برای این چپ گاهی این گاهی آن قشر بورژوازی "درون خلقی" و "بیرون خلقی" است. این چپ حتی یک کلمه در مورد نظام اقتصادی- سیاسی که در پایه منافع مشترک اقتدار مختلف سرمایه و مناسبات اقتصادی است، صحبت نمیکند. در جایی بورژوازی "ملی" "مترقی" بدلیل ضدیت با امریکا قابل حمایت بود، در جایی بخشی از بورژوازی ملت تحت ستم خواهان استقلال با خودمختاری قابل حمایت بود، مبنای دوری و نزدیکی این چپ با بخشی از بورژوازی از سر ضدیت با امپریالیسم و امریکا یا از سر دعوی درون خاتوندگی بخشهای مختلف بورژوازی بود و بالاخره مسخ خلق و ضد خلق تعریف میشود. در یک کلام یک سیستم دلخواهی، غیر مارکسیستی که هیچ مبنای اقتصادی و هیچ مبنای دیالکتیکی از وجود این طبقات، نقش آنها در مناسبات اقتصادی، رابطه آنها با هدیدگی و مهمتر رابطه این طبقه با طبقه کارگر به دست نمی داد. این چپ به جای تحلیل زیر بنای اقتصادی جامعه ایران جدولی از طبقات را به شما تحویل می داد و به قول منصور حکمت "... در ستون مقابل هر طبقه و قشر "منافع" آن نوشته اند، با یکدیگر مقابله و مقابله میشوند و مبارزه سیاسی و طبقاتی، دشمنان، متحدین پرولتاریا، مرحله انقلاب، سیاست و تکلیفهای پرولتاریا از این طریق "تئیین و تحلیل" میگردد."

تولیدی در ارزیابی از طبقات، نقش آنها در مناسبات تولیدی است در مقابل هم یا در کنار هم قرار می گیرند. گفتن این حکم پایه ای اما در فضای اندوه که کل چپ ایران چپ خلقی و ضد امپریالیست بود مستلزم جدالی جنی در همه سطح فلسفی تئوریک و سیاسی بود. منصور حکمت جدال جنی را علیه این پوپولیس یا سوسیالیزم خلقی را در ابعاد تئوریک و سیاسی شروع کرد. در این جدالها منصور حکمت علاوه بر نشان دادن غیر مارکسیستی بودن تژها و تئیین رایج در مورد جامعه ایران و مناسبات تولیدی آن، در عین حال استنتاج سیاسی راست مبنی بر این تئیین تئوریک تحلیل زیربنای اقتصادی، مناسبات تولیدی و جایگاه طبقات را به روشنی باز کرد و هم در عرصه تئوریک و هم در عرصه سیاست علیه این تئیین غیر مارکسیستی و غیر کمونیستی می ایستد.

در تئیین این چپ مبارزه طبقاتی به مبارزه تقابلی با این تئیین ضد مارکسیستی، تاکید، باز کردن و احیا این تژ مارکس که با جوامع طبقاتی مبارزه طبقاتی به وجود می آید، اینکه مبارزه طبقاتی همیشه در جریان است، مبارزه ای گاه آشکار و گاه پنهان، مبارزه ای که گاه و نه الزاما همیشه احزاب خودش، افق روشن و دورنمای روشن خودش را دارد، هم جدالی جنی در سالیهای بعد از انقلاب ۵۷ بود. روی این مسئله تاکید میکند که از نظر مارکس درجه رشد مبارزه ضد خودمختاری چپ مبارزه آن طبقه کارگر نیست که به مبارزه آن حصلت طبقاتی میدهد بلکه مبارزه طبقاتی با آغاز زندگی پرولتاریا علیه بورژوازی شروع شده است و مراحل

ضد خلق، تضاد بین خلق و امپریالیسم، مبارزه ضد امپریالیستی مردم علی العموم نیروی محرکه جامعه است. تحلیلی که نتیجه مستقیم اش "ملی" (یعنی ضد امپریالیست و انقلابی) دانستن بخشی از بورژوازی ایران بود. استنتاج سیاسی این "تحلیل" و "طبقه بندی" جامعه و پیام این چپ به طبقه کارگر حمایت از بورژوازی خودی، "بورژوازی ملی" بود. این بخش از بورژوازی در تحلیل چپ سنتی نیروی "مترقی"، ضد استبداد شاهنشاهی، ضد امپریالیست و سگ زنجیری اش و نتیجتا متحد طبیعی طبقه کارگر در مبارزه ضد امپریالیستی بود. این تئیین مبنای تئوریک سازش چپ سنتی و خرده بورژوا در ایران با بخشی از بورژوازی (بخش خودی و ضد خودی بورژوازی) از جنبش ارتجاعی اسلامی و بعدها از سیاستهای "ضد امپریالیستی" خمینی بود. نتیجه غیر طبقاتی شدن جامعه غیر طبقاتی شدن مبارزه بود. این چپ در هر حال با جامعه جواب کدام طبقه و افق کدام طبقه و نیازها و آرمانهای کدام طبقه را پیش می برد. نشان نمیدهد که در این چپ مبارزه از این جنبش مبارزه متخلف در این مبارزات و در این جنبش ها با کدامیک از پرچم هایشان شرکت می کنند. علاوه بر این نگاه این چپ به اشکال بروز مبارزه طبقاتی مکانیکی بود. از نظر این چپ مبارزه طبقاتی یک مبارزه دائمی و جریان میان طبقات اصلی نیست. برعکس مبارزه طبقاتی را فقط در آن موقع که طبقه ای به نهایت قدرت خودش رسیده است و علنا سازمان یافته و با شعار و مطالبه به صحنه سیاست یا میگذارد به رسمیت میشناسد. تا جایزیکه به طبقه کارگر بر میگردد هم از این چپ چه در ایران و چه از نظر سطح بین المللی مبارزه طبقاتی این مبارزه ای است که طبقه کارگر آگاه و متشکل و متحزب می آید و در آن شرکت می کند. این چپ هر اعتراض کارگری را بعنوان بخشی از مبارزه طبقاتی به رسمیت نمی شناسد. پاپیسیسم در برخورد به مبارزه طبقاتی نتیجه استنتاج عملی این تئیین بود.

نقاط اشتراک بورژوازی...

توانایی سرمایه داران امپریالیستی و دولتهاش برای پرداخت حقوق کارگران است! این آمار بیش از هر چیز برای میزان سود و تعیین درجه اعتباری برای سیاست های دولت هاست. دولت همچنین از میزان واقعی تورم سرباز می زند. مسئله کارگران نه میزان و درجه توانی که سرمایه دارد است که همیشه سرمایه دار از آن استفاده میکند و می نالد، بلکه مسئله کارگر بیرون کشیدن هرچه بیشتر حق خود از حلقوم سرمایه است. بایستی همان مطالبه کارگری را در مقابلشان گذاشت، و پرسید که آیا با تصویب دستمزدها بر حساب تامین یک خانواده پنج نفری توسط نمایندگان

کارگران و حداقل افزایش آن بر زیادی از کارگران، در دوره مثلاً رفسنجانی داشتند. قدرت کارگری را همچنین در حضور تشکل های علمی کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه می توان دید، در اعتصاب کارگران ماشهبر می توان دید. در این شرایط می توان و بایستی امکان دخالتگری کارگران کمونیست و سازماندهی کارگران حول اتفاقات جاری را میسر تر سازد. این حقایق، سرمایه وسیع در ایران، رشد و انباشت سرمایه، از طرفی موقعیت مهم طبقه کارگر و توان و قدرت بلقوه این طبقه را در اقتصاد و تولید و باز تولید در این جامعه نشان میدهد. ثروت وسیع و افسانه ای تولید شده در ایران بر دوش یک طبقه کارگر وسیع، درگرفتند در مراکز

برای کمونیستها شناخت این حقایق پی بردن و برسمیت شناختن طبقه کارگری قدرتمند، پرولتاریای وسیع صنعتی ایران است، که جامعه ایران را به هزار دلیل آماده تحولات عمیق و سوسیالیستی کرده است. کمونیستهای طبقه کارگر، کارگران کمونیست و احزاب کمونیستی با اتکا به این حقایق، صحنه جنگ خود و مبارزات جدال طبقه کارگر را باید مهیا کنند. موانع به میدان آمدن طبقه کارگری با این توان و قدرت عظیم، را بررسی و آن موانع را از راه بر میدارند. و نیروی طبقاتی خود را در مقابل کل بورژوازی به میدان می آورند، چیزی که نیست بورژوازی نه تنها مشغله اش نیست بلکه خود به به متاع مقابل تحولات انقلابی و کارگری قرار دارد.

برای کمونیستها شناخت این حقایق پی بردن و برسمیت شناختن طبقه کارگری قدرتمند، پرولتاریای وسیع صنعتی ایران است، که جامعه ایران را به هزار دلیل آماده تحولات عمیق و سوسیالیستی کرده است. کمونیستهای طبقه کارگر، کارگران کمونیست و احزاب کمونیستی با اتکا به این حقایق، صحنه جنگ خود و مبارزات جدال طبقه کارگر را باید مهیا کنند. موانع به میدان آمدن طبقه کارگری با این توان و قدرت عظیم، را بررسی و آن موانع را از راه بر میدارند. و نیروی طبقاتی خود را در مقابل کل بورژوازی به میدان می آورند، چیزی که نیست بورژوازی نه تنها مشغله اش نیست بلکه خود به به متاع مقابل تحولات انقلابی و کارگری قرار دارد.

منصور حکمت، مبارزه...

مختلف رشد را طی میکند. با این تبیین از مبارزه طبقاتی است که مارکس مبارزه فردی کارگر، مبارزه یک صنف برای بهبود زندگی، مبارزه علیه ماشینها، جنبش چارتیستها، که هیچکدام ظاهرا بنیادهای سرمایه را هدف قرار ندادند را بخشی از مبارزه طبقاتی می‌داند، با همین تبیین منصور حکمت اعصاب معنجانان انگلیس را، علیرغم شکست آن، مبارزه طبقاتی و حتی بخشی از مبارزه کمونیستی طبقه کارگر می‌داند. او به روشنی تاکید میکند که: «برای اینکه مبارزه طبقاتی را ببینید بنابراین لازم نیست فقط کارگران را در میدانهای با شمارها و پریمپاتیان ببینید. مبارزه طبقاتی را میتوانی در انعکاس آن در بورژوازی ببینید».

تبیین دیگری از مبارزه طبقاتی و بویژه رابطه روبنا و زیربنا در آندوره در میان چپ وجود داشت. تبیینی مکانیکی و استنتاجی اسپاتیستی از این تئز مارکسیستی که انقلابات در اثر تضاد رشد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی شکل میگیرند. این استنتاج که تا رشد تکنیک کارگر، رشد کمی و کیفی، هنوز نوبت انقلاب سوسیالیستی نیست، در نتیجه کمونیست ها باید منتظر بمانند تا مبدعه کارگر رشد کند. در این دوره انتظار باید از نیروهای مترقی مانند بورژوازی که خواهان رشد سرمایه داری و در نتیجه رشد کمی طبقه کارگر است حمایت کنند. یک سیاست کاملا راست. منصور حکمت در ابعاد سیاسی هم علیه این استنتاج راست از مبارزه طبقاتی در جامعه جدال خود را می‌کند.

منصور حکمت علیه تبیین مکانیکی رایج از قانونمند بودن تغییرات اجتماعی بسیار موشکافانه این مسئله که چگونه تضاد مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خودش را بصورت یکسری کشمکش های اجتماعی بر سر مسائل متنوع سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد، اینکه روند تقابل طبقات نه به شکل یک عریان و با پرچم رفع تقابل رشد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی بلکه به شکل یک سلسله کشمکش ها در سطح روبنائی تر و با پیدایش جنبش هائی با هدف مبارز محدود و ویژه پیش میروند، میپردازد.

مجموعه جدالهای تئوریکی که در آندوره و بعدها منصور حکمت با این چپ غیر کارگری و غیر مارکسیست داشت تلاشی برای بیرون کشیدن و احیا مجدد تئزهای مارکس در مانیفست بود. اینکه مبارزه طبقاتی یک رودرویی یکباره، خطی و با پرچم خواستهای زیربنائی نیست. این مبارزه خود را در اشکال پیچیده و روبنائی تر نشان می‌دهد. اینکه مبارزه طبقاتی در اشکال حقوقی، در اشکال فرهنگی، هنری، فکری، سیاسی خود شکل می‌گیرد و همراه خود مکاتبی سیاسی یا فرهنگی را به وجود می‌آورد، هنر ویژه خود را به وجود می‌آورد، ادبیات ویژه خود را به وجود می‌آورد و بالاخره جنبش و سنت سیاسی ویژه خود را به وجود می‌آورد. هیچوقت بورژوازی در تقابل با فئودالیسم خواست اینکه نیروهای مولده باید رشد کنند، جامعه باید صنعتی شود، تجارت باید به وجود بیاید، کارخانه باید به وجود بیاید را علم نکرد و

با این خواستها به جنگ فئودالیسم نرفت. جنگ بورژوازی علیه فئودالیزم در سطح روبنائی تری بیان شد. بورژوازی در فرانسه و انگلیس با این شعارها علیه فئودالیسم برخاستند. وقتی که به ارزیابی مارکس از "انقلابات فرانسه" و ارزیابی منصور حکمت از جنبش مشروطه نگاه می‌کنید، درست بودن و در عین حال کاربرد دقیق و روشن این متد مارکسیستی را میبینید. هیچ طبقه ای جدال خود را با طبقه دیگری با پرچم خواستهای زیربنائی خودش بیان و اعلام نمیکند. بر عکس کشمکش های روبنائی تر، کشمکش های حقوقی، کشمکش های سیاسی، کشمکش های فرهنگی است که به این جدال طبقاتی و تقابل زیربنائی و بنیادی طبقات معنی می‌دهد. زمانیکه بورژوازی فرانسه علیه فئودالیسم ایستاد خواست حکومت جمهوری را به جای سلطنت مطرح کرد. در شکل یک حکومت دیگر را می‌خواهد. حقوق فردی تولید جامعه بورژوائی است و یک جنگ حقوقی است. حقوق فرد در مقابل دولت، حقوق فرد در مقابل سبستم مذهبی، جدایی دین از دولت، روشنگری، دوره رشد علم و اتکا به علم در مقابل خرافات مذهبی، جنگ های فرهنگی و سیاسی دیگری که فرد در مقابل فئودالیسم می‌کند همگی ابعاد روبنائی آن مبارزه طبقاتی است که مارکس و منصور حکمت از آن حرف می‌زنند. منصور حکمت در این مورد در دوره دیگری، پس از فروپاشی بلوک شرق به تفصیل بحث میکند که به آن میپردازم. تا جاییکه به جدال مارکسیسم با چپ سنتی ۵۷ تا ۶۱ برمیگردد تبیین مارکسیستی از جامعه، طبقات، رابطه طبقات، مبارزه طبقاتی یکی از آن بحث های مهم مارکسیستی است که منصور حکمت در جدال خودش با چپ خرد بورژوائی ایران پیش برد.

چپ لیبرال و "دمکرات" و مبارزه طبقاتی

دوره دیگری از جدال منصور حکمت با چپ غیر کارگری و چپ غیر کمونیست دوره بعد از فروپاشی بلوک شرق است. با فروپاشی بلوک شرق و "از مد افتادن" کمونیسم تمام جریانهائی که تا دیروز به خردشان کمونیست می‌گفتند، جریانات غیر کمونیستی، غیر کارگری که کمونیسم پرچم مناسبی برای پیشبرد جنبش شان بود، رسماً کمونیسم را کنار گذاشتند. خیلی با دمکرات شدند، خیلی ها دمکراسی طلب شدند، خواهان آزادی شدند. این چپ امروز دیگر نیازی به مارکسیسم و کمونیست ندانستن خود نداشت. در این دوره با تبیین دیگری از مبارزه در جامعه روبرو می‌شویم. اینکه گویا مبارزه روبنائی مبارزه ای است در خود. و هیچ ربطی به منافع زمینی تر و زیربنائی طبقات مختلف ندارد. دمکراسی به یک مقوله ایده الیزه شده و غیر طبقاتی تبدیل می‌شود، که هیچ مفهوم طبقاتی ندارد. اینست مبارزه برای دمکراسی همگانی و دوباره همه طبقات در آن سهم و مشترک المنافع اند. و با بعد از ۱۱ سپتامبر اسلام سیاسی به جنبشی که هیچ ماهیت طبقاتی ندارد تبدیل میشود. از نظر این چپ اسلام سیاسی ماوراء طبقات است، موجودیتی در خود است نه یک جنبش بورژوائی معین در یک دوره معین، در یک جغرافیای سیاسی معین. منصور حکمت یکبار دیگر این حکم مارکسیستی که پشت همه کشمکشهای سیاسی، فرهنگی، هنری، اخلاقی، حقوقی، یک کشمکش اساسی طبقات آن دوره جامعه وجود دارد، را از زیر آوار چپ غیر کارگری رایج بیرون کشید. جدالی

چند ساله برای تثبیت اینکه بر مبنای این مبارزه طبقاتی است که تقابلهائی در سطح روبنائی مانند عقاید، سنتها، جنبشهایی با افق محدود، سیاستها، احزاب و غیره شکل میگیرند و سرنوشتشان تعیین میشود، از طرف منصور حکمت صورت گرفت. در بحث پایه ای مارکس که جدال سیاسی، جدالی است بر سر منافع پایه ای تر، اینکه این جدالها به منافع پایه ای تر طبقات در آن جامعه ربط دارد، فراموش نشاید تفاوت اینبار این بود که این چپ دیگر الزامی نمیدید که تحت عنوان مارکسیسم خود را بیان کند. اما تاثیرات این تبیین غیر مارکسیستی را در جریانات موسوم به چپ امروز ایران مشهود مشاهده کرد. مبارزه علیه جمهوری اسلامی صرفاً بعنوان یک حاکمیت مذهبی، مبارزه علیه اسلام سیاسی نه بعنوان جنبشی بورژوائی ارتعاجی بلکه اساساً بعنوان ضديت با اسلام یا حکومت مذهبی جمهوری اسلامی. در این دوره منصور حکمت مجدداً در ابعاد دیگر به جدال تئوریک این بینش بورژوائی و غیر مارکسیستی می‌رود. در "سمنزهای کمونیزم کارگری" و "سمنز بازخوانی کاپیتال مارکس" مجدداً تبیین مارکسیستی از رابطه روبنا و بورژوازی با فئودالیسم، و بویژه اشکال بروز این مبارزه، اشکال روبنائی تر آن را در مقابل این تبیین لیبرالی از مبارزه طبقاتی را طرح میکند. بحث مبارزه بورژوائی، جنبشها، سنتها و احزاب را طرح می‌کند. اینکه رابطه اقتصادی تولید، زیربنای اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد، اینکه آنهاست مستقل از اراده خود در این مناسبات اقتصادی قرار میگیرند، اینکه بر مبنای این زیربنای اقتصادی است که رویای حقوقی سیاسی بنا میشود و اینکه همه اشکال درک و شعور ذهن انسان، مذهب، شعر، ادبیات، آگاهی، هنر، زیبایی، همه با این واقعیتی که زیر بنای آنان است، تطبیق پیدا میکنند. اینکه تمام جدال های سیاسی، تمام جنبش های اجتماعی و تمام جدال های فرهنگی، ادبی، حقوقی، شخصیتی و... به نیازهای پایه ای تر زمین بنائی تر طبقاتی که در آن جامعه صورت می‌گیرد، بستند.

در نوشته "دمکراسی تعابیر با واقعیت" منصور حکمت علاوه بر این که تاریخ "دمکراسی" تاریخ سنت و گرایش دمکراسی طلبی بورژوائی را در تقابل با فئودالیزم و پیشرو بودن آن در آندوره را نشان می‌دهد، نشان می‌دهد که در این دوره بعد از فروپاشی بلوک شرق دمکراسی و "دمکراسی طلبی" موقعیت دیگری دارد. جنبشی ارتعاجی است که جواب نیازهای آندوره بورژوازی را می‌دهد. اینکه چرا کمونیست ها نباید در این دوره خود را صرفاً "دمکراسی طلب" بنامند. اینکه چرا از زاویه طبقه کارگر مهم است و باید آزادی را از دمکراسی جدا کرد. همانطور که گفته منصور حکمت بخصوص در بازخوانی کاپیتال مارکس به این مسئله اشاره می‌کند که تمام جدال های روبنائی، تمام جدالهای حقوقی، تمام جدال های سیاسی، تمام جدالهایی که بر سر فرهنگ، مذهب، ادبیات، شعر، مذهب، درک و شعور و ذهنیت انسان در جامعه وارد بود، و یک واقعیت زیربنائی ربط دارد و بیان جدالهایی پایه ای تر میان طرفین این جدال است، جدالهایی است برای جواب دادن به امر زیربنائی تر. او سطوح مختلف، پیچیدگی های مبارزه طبقاتی، رابطه آن با سنتها و جنبشها و نقش احزاب را به روشنی در سمنزهای کمونیسم کارگری توضیح میدهد. اینکه مبارزه طبقاتی خود را در اشکال روبنائی تر نشان می‌دهد. و در اشکال حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و در دل این جدالها است که سنت

ها و گرایشات شکل میگیرند و وجود می‌آیند. این جدالها همراه خود تئوری های معین، مکاتب فکری، جنبش های سیاسی و سنت های سیاسی را به وجود می‌آورند. بخصوص در سمنز دوم کمونیسم کارگری "کمونیسم کارگری و فعالیت در کردستان"، که به نظر من یکی از شیرین ترین و مارکسیستی ترین ادبیات است، در این مورد که چگونه طبقات جدال خود را از طریق این مکانیسم های روبنائی تر از طریق جنبش های اجتماعی مختلف پیش می‌برند بحث میکند. کار برد این متد و تبیین مارکسیستی از طرف منصور حکمت را در بررسی جنبش ها و سنت ها، در بررسی هر مبارزه ای در جامعه میتوان دید. برای منصور حکمت اینکه در یک مبارزه معین کدام جنبش ها فعال اند، کدام سنت ها کار می‌کنند یا نمی‌کنند، پشت هر مطالبه و جنبش و جدال چه منافع پایه ای تری خوابیده، در این جدال طبقاتی کارگر منفعتی دارد یا نه مبنای تبیین سیاست برای حزب و طبقه کارگر بود. کاربرد این متد مارکسیستی و این نگاه مارکسیستی به مبارزه طبقاتی و پیچیدگی مبارزه طبقاتی و انعکاس این مبارزه طبقاتی با اشکال روبنائی این مبارزه معین مانند حق زن، آزادی مطبوعات، مثل جنبش های دین دولت و غیره وجود می‌آیند که به ادا بحث و هدف سوسیالیستی فئودالیسم را در دستور ندارند، اما همین جنبش با یک هدف معین، با یک پرچم معین باشندند و بروز جدال یک بخش از این جامعه (بورژوازی) با قدرت و رویای سیاسی فئودالی در آن جامعه است.

سخران قبلی ربیوار احمد به نمونه خیلی روشنی اشاره کرد. اینکه منصور حکمت چگونه به جنگ خلیج و تحولات کردستان عراق نگاه می‌کند، چپ آن دوره، اگر به یاد داشته باشید، همه حمله آمریکا به عراق را مسئله نفت می‌دانستند تئز "می‌خوانند" که به منابع نفتی دسترسی پیدا کنند" تئوری هیوشنگی بورژوازی ضد امپریالیست است. اینکه "امپریالیست ما را به خاطر نقصان می‌خواهد" تئوری این چپ ضد امپریالیست بوده و هست. در آندوره منصور حکمت مسئله را در ابعادی جهانی و در سایه فروپاشی شرق و تأثیرات آن در صفتندی طبقاتی در بورژوازی در دنیا، در شکستن بلوکهای قدیمی و جواب بورژوازی غرب به این وضعیت جدید، تناقضات بورژوازی جهانی، تقابل های بخش های مختلف بورژوازی را نشان می‌دهد و بر متن این تحلیل است که عروج بورژوازی آمریکا را طرح می‌کند. در بررسی انقلاب مشروطه هم منصور حکمت همین متن را یکبار میبرد. اینکه بورژوازی ایران در آندوره با پرچم این هیچ "بورژوازی باید به قدرت برسد"، "ایران باید صنعتی شود" به میدان مبارزه علیه فئودالیسم نرفت. جنبش های اجتماعی و حقوق معینی شکل گرفت. مساله نقش زنان در آموزش و پرورش، مدرن شدن حکمیت ملی و تقابل با دولت وابسته به امپریالیسم به عنوان پرچم یک بخش از بورژوازی که می‌خواست از زیر سلطه امپریالیسم بیرون بیاید و بتواند مستقل از جدالهای سیاسی در جامعه ایران تحت کنترل قرار بدهد، به میان می‌آید. و بالاخره خود این جنبشها و شخصیتهای آنها به شخصیتهای سیاسی فرهنگی، ادبی، اجتماعی کل جامعه و نه فقط بورژوازی تبدیل میشوند. و زمانیکه این جنبش های اجتماعی را در جامعه ایران با یک جهت معینی کل جامعه و نه فقط بورژوازی نسبت به مسائل زیربنائی تر پشت این طبقه خوابیده.

کمونیست ۱۶۳

جنبشها و پرچم ها آنگاه اند پرچم آنرا به پرچم خود تبدیل کنند و در آن شرکت کنند. و با شرکت خود در این جنبش ها جامعه را به یک طرف می‌برند و تعیین تکلیف سیاسی می‌کنند. در انقلاب مشروطه ایران توده وسیعی شرکت کردند. در انقلابات فرانسه، در جدال بورژوازی با فئودالیسم، توده وسیعی شرکت کردند. خود دارند با جامعه جدال بورژوائی که در جدال پرده گذار جامعه فرانسه از فئودالیسم به سرمایه داری نقش بازی میکنند. در انقلاب مشروطه هم به همین شکل است توده وسیع مردم با شرکت خود در جنبش مشروطه بدون این که آگاه باشند که در انقلاب سیاسی شرکت می‌کنند و از این طریق آگاه یا نا آگاه در این پرسه تحولات اجتماعی این جدال ها را به جایی می‌رسانند و تعیین تکلیف های معینی را جامعه معین میکنند. جنبشهایی با اهداف معین مانند حق زن، آزادی مطبوعات، مثل جنبش های دین دولت و غیره وجود می‌آیند که به ادا بحث و هدف سوسیالیستی فئودالیسم را در دستور ندارند، اما همین جنبش با یک هدف معین، با یک پرچم معین باشندند و بروز جدال یک بخش از این جامعه (بورژوازی) با قدرت و رویای سیاسی فئودالی در آن جامعه است. حقوق و آزادی فردی، حق رای شهروندان و جنبشهای معین با یک پرچم معین اند. حکومت پارلمانی در مقابل حکومت سلطنتی، همه اینها جنبش های هستند با مطالبات تک موردی یا چند موردی. این همه این جنبش ها نشان دهنده تبیین تکلیف یک بخش از جامعه با بخش دیگری است. بورژوازی بدون آرزوهای فردی امکان ندارد نزدیک کار کارگر را نداشته کنار زدن سلطنتی که شکل حکومتی مناسب با فئودالیسم و روابط اقتصادی متکی به ارباب و برای تعریفی از آزادی های فردی، حقوق شهروندی، کوتاه دست مذهب و .. نیاز سرمایه داری و بورژوازی بود. تقابل بورژوازی و فئودالیسم در همه سطوح زیربنائی و روبنائی بود و جدال در سطوح مختلف سیاسی فرهنگی و حقوقی امکان باز شدن فضا برای رشد سرمایه داری در ابعاد زیربنائی آن بود. همه این جدالها اشکال بورژوائی یافته مبارزه طبقاتی است که در جامعه وجود دارد. در نتیجه هیچ چیزی در این جامعه طبقاتی نیست که رنگ طبقات را به خودش نگذرد. هیچ جدالی و هیچ کشمکش حقوقی نیست که رنگ طبقات را به خودش نگذرد. هیچ تئوری نیست که رنگ این جدال طبقاتی را به خودش نگذرد. همه این جنبشها و شخصیتهای سیاسی فرهنگی، ادبی، اجتماعی کل جامعه و نه فقط بورژوازی تبدیل میشوند. و زمانیکه این جنبش های اجتماعی را در جامعه ایران با یک جهت معینی کل جامعه و نه فقط بورژوازی نسبت به مسائل زیربنائی تر پشت این

منصور حکمت، مبارزه...

جامعه‌ای که کار مزدی مبنای بدبختی

است مجبور است بوجود نیاید. بدون تئوری این جنبش یک جنبش پراکنده و ناپیدانی است، ولی این جنبش هست. کمونیسم کارگری هم یک چنین پدیده ای است. اجتماعی است، عینی است، متغلف آن و گرایشات مختلف وجود دارد. اقتضای مختلف بورژوازی بنا به این که کدام جایگاه را در این مناسبات تولیدی و در مناسبات سیاسی آن جامعه دارند، کدام افق کدام آرمان را دارند، جنبش‌های مختلف با سنت‌های متفاوتی را دارند. این جنبش‌ها و سنت تاریخی است، دائما در جریان بوده‌اند و در تقابل با هم قرار می‌گیرند و با هم در گیر می‌شوند. در درون بورژوازی لیبرالیسم را داریم، و روبروهای خودش را دارد، رفرمیسم را داریم، ناسیونالیسم و شخصیت‌های خودش را دارد. فاشیسم را داریم، فاشیسم هم‌انقدر بورژوازی است که لیبرالیسم یا ناسیونالیسم، دیکتاتوری مطلق هم‌انقدر بورژوازی است که دمکراسی، اینها سنت‌های مختلف بورژوازی‌اند که در تقابل با هم قرار می‌گیرند. تقابل هائی که گاه‌خوین می‌شوند. بطور نمونه حکمت

سنتها، جنبشهای اجتماعی و احزاب:

مبارزه طبقاتی اما از کانال مبارزه سنتها و گرایشات اجتماعی بطور لخت و عریان و جنبشی و غیر حزبی در مقابل هم پیش می‌رود. بستر پیش رفتن این مبارزه کشمکش طبقات تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است. منصور حکمت احزاب را به عنوان ابزار جنبش‌ها برای دخالت در این کشمکش‌ها تعریف میکند. بورژوازی فقط با تئوری لیبرالیسم و جنبش حقوق مدنی و فردی نمیتوانست علیه فئودالیسم بجنگد و جامعه را به جدال با فئودالیسم بکشاند. مجبور بود احزابش را به وجود بیاورد و احزابش محمل متشکل کردن مردم برای کشاندن آنها به این جدال‌های طبقاتی بود. احزاب سیاسی بر متن سنتها و گرایشات مختلف درون یک طبقه افراد و بخشهای مختلف جامعه را در تقابل طبقات اصلی جامعه سازمان داده و نمایندگی میکنند. تنوع احزاب سیاسی هم ناشی از تنوع سنتها و گرایشات درون هر طبقه است. نقش احزاب سیاسی تعیین بخشدین به کشمکش طبقاتی و بوجود آوردن فضا برای دخالت احاد یک طبقه معین در تعیین تکلیف روندهای تاریخی است. احزاب سازمان یافتگی جنبش‌ها و ابزار جنبش‌ها و کمونیسم هم برای منصور وسیع تری در آن جدال‌ها و هم افق کردن آنها با خود است. احزاب سیاسی طرف عمل سیاسی طبقات مختلف اند و احزابی اجتماعی میشوند که بتوانند افق طبقات مختلف را به افق جامعه و فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند.

این نظر در ارزیابی از احزاب باید دید که این حزب از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه درست شده، معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش این حزب بوده است، این حزب چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا یا جنبش برای آزادی بردگان به تصمیم کرده و کدام افق را جلوی جامعه و بردگان مربوط نیست، وقتی برده‌داری هست، جنبش برای آزادی برده‌ها هست، مستقل از اینکه این یا آن برده تصمیم بگیرد که در آن شرکت کند یا نه. جنبش برای از بین بردن از خود بیگانگی هست، جنبش برای از بین بردن مالکیت خصوصی هست، جنبش برای از بین بردن کار مزدی در

این مبارزه طبقاتی اند و احزاب کمونیستی قاعداً باید با افق و سیاست کارگری در این کشمکش‌ها در همه سطوح دخالت کنند و از این طریق به طبقه کارگرافق دهند، او را برای کسب قدرت آماده کند، را از این بحث بگیرد چیزی جز یک بحث لیبرالی و یا ماجراجویانه غیر کارگری باقی نمی‌ماند.

در جنبش "حزب و جامعه" و "حزب و شخصیت‌ها" هم به‌منظور است. اگر شما این تئوری و هسته مارکسیستی را که مبارزه طبقاتی مبارزه‌ای است که با خود احزاب، مکتب، سنت‌ها را با خود می‌آورد و احزاب هستند که با اتکا به این مبارزه طبقاتی شرکت می‌کنند، را از بحث "حزب و جامعه" بگیرد آنرا به یک تئوری لیبرالی تبدیل می‌کند به این تئوری که شما از طریق مینیا می‌توانید قدرت سیاسی را بگیرید.

دخالتگری کمونیسم منصور حکمت در تمام جنبش‌های اجتماعی جنبش‌هایی مثل دفاع از حقوق زن، علیه مذهب، در دفاع از حق کودکان، علیه اعدام و ... متکی بر تبیین مارکسیستی منصور حکمت و جنبش‌ها و احزاب و این که این جنبش‌های اجتماعی امکانی است برای دخالت کمونیستی و تأثیر آنرا بر آنها است. ملاحظه که گفته‌ام تلاش کردم حداقل درجه‌ای را باز کنم بر اینکه تبیین مارکسیستی این مبارزه طبقاتی، جنبش‌ها و احزاب چه جایگاه مهمی را در تئوری منصور حکمت دارد. و این که تحلیل‌های منصور حکمت و سیاست‌های او ناشی از یک چنین تبیین مارکسیستی نسبت به جامعه، به رابطه رولنا و زیربنا، به طبقات و رابطه‌شان با تولید و با یکدیگر، به جنبش‌ها و رابطه‌شان با طبقات، احزاب و رابطه‌شان با جنبش‌ها است.

متون زیادی در این مورد موجود است و می‌توان به آنها مراجعه کرد. علاوه بر ادبیات خود منصور حکمت مانند، سه منبع کارگری و سیاست‌های حزب در کردستان (از سلسله بحث‌های کمونیسم کارگری-منصور حکمت)، کمونیسم کارگری (مسئیر، اول)، اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، پیشگفتار "شویه" برخورد به احزاب بورژوازی " از لنین، بازخوانی کاپیتال مارکس، ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر، بررسی تجربه ایران، حزب و قدرت سیاسی، در مورد حزب و جامعه، مبارزات طبقاتی در فرانسه پیوستگی و کاربرد این متن در ادوار دوره‌های مختلف از طرف مارکس، لنین و منصور حکمت نشان میدهد. نشان میدهد تبیین مارکسیستی مبارزه طبقاتی، جنبش‌ها و احزاب از طرف منصور حکمت از جدال طبقاتی در ایران، بررسی جنبش‌ها و احزاب سیاسی طبقاتی مبارزه‌ای است که در جریان است، آن، از سیر روند اوضاع جهانی، از تجربه انقلاب روسیه ادامه متد مارکس و لنین در تبیین انقلابات فرانسه، انقلاب روسیه و جدال طبقاتی اندوره است.

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود،

هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق

کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول‌های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام

به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول‌ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز

تشکیل میشوند، فردا کانون‌های رهبری انقلاب کارگری و پایه‌های قدرت حکومت کارگران

را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

یا کارگری وجود دارد. بخشی از سوخت و ساز طبقه کارگر در جامعه است، یکی از پرچم‌ها و جنبش‌های طبقه کارگر است برای جواب دادن به نیاز‌ها، افق و آرمان خود. از نظر منصور حکمت احزاب کمونیستی اجتماعی هم مانند هر حزب دیگری زمانی احزابی اجتماعی اند که افق، آرمان خود را به افق و آرمان نه فقط طبقه خود بلکه بخش هرچه بیشتری از جامعه تبدیل کرده باشند. اینرا در جنبش "حزب و جامعه" و "حزب و شخصیت‌ها" به‌روشنی بیان میکند.

در سمنیار کمونیسم کارگری به اتکا به همین این متد به ارزیابی از حزب کمونیست ایران می‌پردازد. اینکه این حزب رابطه‌اش با طبقه‌ای که ادعا می‌کند نماینده آن است چیست، رابطه سیاسی‌اش چیست، رابطه عملی‌اش چیست، پرچم کدام افق را بلند کرده است، جواب کدام نیاز آن طبقه را می‌دهد و چگونه این طبقه‌ای طبقه کارگر گرفته است. منصور حکمت هیچ‌وقت، هیچ حزبی را کمونیستی نمی‌داند.

در سمنیار کمونیسم کارگری به اتکا به همین این متد به ارزیابی از حزب کمونیست ایران می‌پردازد. اینکه این حزب رابطه‌اش با طبقه‌ای که ادعا می‌کند نماینده آن است، بر مبنای افق و آرمانی که نمایندگی میکند و رابطه آن حزب را با طبقات دیگر و جنبش‌های دیگر ارزیابی میکند.

در مباحثی که در مورد احزاب سیاسی در ایران دارد هیچگاه از حزب توده بعنوان یک حزب خائن نام نمی‌برد. از حزب توده بعنوان یک حزب "بولوکی" (روس‌پس) نام می‌برد اما در ارزیابی از این حزب این حزب را نماینده ناسیونال رفرمیسم در ایران می‌داند. در ارزیابی از اکثریت یا راه کارگر یا مشروطه خواهان و لیبرالها هم به همین ترتیب است. مینا این است که یک حزب در آن جامعه کجا را اشغال می‌کند. با توجه به مکان اجتماعی کل چپ ایران است که آن را ناسیونال رفرمیست می‌داند. می‌گوید راه کارگر و اکثریت چپ تر از جبهه ملی ایستاده اند و جناح چپ جنبش ناسیونال رفرمیستی در ایران قرار گرفته اند. به ارزیابی منصور حکمت از حزب دمکرات در دوره جنگ حزب دمکرات با کومه نگاه کنید. تفاوت ارزیابی منصور حکمت از آن جنگ با ارزیابی‌های دیگری که آن موقع در حزب کمونیست ایران موجود بود نگاه کنید. ناشی از تفاوت در متد مارکسیستی او با متدهای رایج چپ که در این حزب هم بود است. او اگر به "بورژوازی" بودن هر جریانی هم اشاره میکند پایه‌ها و دلایلی جنبشی تر، زمین‌تی تر و ریزشانی تری را توضیح میدهد. هیچوقت احزاب را و جنبش‌ها را صرفاً از سر رابطه آنها با دولت مرکزی توضیح نمیدهد. به همین دلیل هم کمونیسم منصور حکمت هیچگاه یک کمونیسم صرف "مدرژیستی" نیست.

اگر به جدال‌های درون حزب کمونیست ایران هم برگردیم مینباید که حتی به حزبی که خودش در آن بود رحم نمی‌کند و می‌گوید تعلق اینولوژیک این حزب به طبقه کارگر جوابگوی نیاز این طبقه نیست. رابطه سیاسی در آن جامعه بروز و بیان گرایشات موجود در آن حزب را

گرایشاتی که به جنبش‌های اجتماعی و طبقات وصل اند تعریف می‌کند. گرایش چپ سنتی، یک گرایش ناسیونالیستی، و گرایش کمونیسم کارگری. در مورد کمونیسم کارگری به عنوان یک جنبش اجتماعی واقعی، و نه از سر مکتبی آن برخورد میکند و ضمن گفتن اینکه کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی موجود در طبقه کارگر است، مانند مارکس تأکید میکند که اگر این جنبش به تئوری خود مسلح باشد متحزب است، و این تئوری و هسته مارکسیستی را که مبارزه طبقاتی مبارزه‌ای است که با خود احزاب، مکتب، سنت‌ها را با خود می‌آورد و احزاب هستند که با اتکا به این مبارزه طبقاتی شرکت می‌کنند، را از بحث "حزب و جامعه" بگیرد آنرا به یک تئوری لیبرالی تبدیل می‌کند به این تئوری که شما از طریق مینیا می‌توانید قدرت سیاسی را بگیرید.

سنتها، جنبشهای اجتماعی و احزاب:

مبارزه طبقاتی اما از کانال مبارزه سنتها و گرایشات اجتماعی بطور لخت و عریان و جنبشی و غیر حزبی در مقابل هم پیش می‌رود. بستر پیش رفتن این مبارزه کشمکش طبقات تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است. منصور حکمت احزاب را به عنوان ابزار جنبش‌ها برای دخالت در این کشمکش‌ها تعریف میکند. بورژوازی فقط با تئوری لیبرالیسم و جنبش حقوق مدنی و فردی نمیتوانست علیه فئودالیسم بجنگد و جامعه را به جدال با فئودالیسم بکشاند. مجبور بود احزابش را به وجود بیاورد و احزابش محمل متشکل کردن مردم برای کشاندن آنها به این جدال‌های طبقاتی بود. احزاب سیاسی بر متن سنتها و گرایشات مختلف درون یک طبقه افراد و بخشهای مختلف جامعه را در تقابل طبقات اصلی جامعه سازمان داده و نمایندگی میکنند. تنوع احزاب سیاسی هم ناشی از تنوع سنتها و گرایشات درون هر طبقه است. نقش احزاب سیاسی تعیین بخشدین به کشمکش طبقاتی و بوجود آوردن فضا برای دخالت احاد یک طبقه معین در تعیین تکلیف روندهای تاریخی است. احزاب سازمان یافتگی جنبش‌ها و ابزار جنبش‌ها و کمونیسم هم برای منصور وسیع تری در آن جدال‌ها و هم افق کردن آنها با خود است. احزاب سیاسی طرف عمل سیاسی طبقات مختلف اند و احزابی اجتماعی میشوند که بتوانند افق طبقات مختلف را به افق جامعه و فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند.

این نظر در ارزیابی از احزاب باید دید که این حزب از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه درست شده، معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش این حزب بوده است، این حزب چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا یا جنبش برای آزادی بردگان به تصمیم کرده و کدام افق را جلوی جامعه و بردگان مربوط نیست، وقتی برده‌داری هست، جنبش برای آزادی برده‌ها هست، مستقل از اینکه این یا آن برده تصمیم بگیرد که در آن شرکت کند یا نه. جنبش برای از بین بردن از خود بیگانگی هست، جنبش برای از بین بردن مالکیت خصوصی هست، جنبش برای از بین بردن کار مزدی در

تصمیم بگیرد که در آن شرکت کند یا نه. جنبش برای از بین بردن از خود بیگانگی هست، جنبش برای از بین بردن مالکیت خصوصی هست، جنبش برای از بین بردن کار مزدی در

سکولاریسم حقوق زنان، تعییر و واقعیات

مصاحبه رادیو پرتو با اعظم کم گوین



این نوشته متن پیاده و ادیت شده مصاحبه رادیو پرتو با اعظم کم گوین است. با قدرانی از زحمت رفیق فرزاد نازاری که نوارهای این مصاحبه را پیاده کردند.

رادیو پرتو: بحث این هفته ما در رابطه با سکولاریسم و موقعیت زن تعارض نباشد ممنوع نمی کند. یک است. وقتی که در رابطه با سکولاریسم حرف میزنند میگویند که مبنای دموکراسی و حقوق بشر را میپوشاند و یک شکل طبیعی از یک نوع حکومتی که دین را از دولت جدا میکند و به این صورت آزادیهای بیشتری را در جامعه تأمین میکند. کلاً سکولاریزم از نظرگاه شما چیست ؟

اعظم کم گوین: سکولاریسم یعنی جدایی دین از دولت و یعنی اینکه هیچ ارجاعی به مذهب و احکام مذهبی در قوانین حاکم بر کشور نباید وجود داشته باشد. یعنی دست مذهب از سیستم سیاسی و دولتی حاکم بر جامعه و آموزش و پرورش و کتابهای درسی کوتاه میشود. سکولاریسم از نقطه نظر جنبشهای اجتماعی متعلق به طبقات اجتماعی معانی متفاوتی دارد. برای طبقه کارگر و کمونیستها که هیچ نفعی در نگهداشتن سیستم مذهبی و قومی ندارند، سکولاریسم به معنی رادیکال آن است یعنی کوتاه کردن دین از دولت و آموزش و پرورش. اما "جدایی دین از دولت" بدیل به اصل کلی ای شده است که جریانات بورژوازی خود زیر آن پنهان میکنند از نظر ما معنی آن این است که در شناسنامه شما هیچ ارجاعی به مذهبانتان وجود نداشته باشد. در قوانین و ازدواج و طلاق و ارث و مهر و عیال و غیره هیچ ارجاعی به مذهب نباید وجود داشته باشد. در آموزش و پرورش هم دست دین باید کاملاً از کتابهای درسی آموزش از مهد کودک و دبستان تا دانشگاه و مراتب عالیتر تحصیلی باید کاملاً کوتاه گردد.

رادیو پرتو: اینطور که شما میگویید یک دولت سکولار مجموعه کارهایی را انجام میدهد که جامعه را به طرف جو و فضای مدرنی که در آن زمان معین وجود دارد می برد. اما یک تعریف به روایت عده ای این است که سکولاریسم نسبت به دین شهروندان بیطرف است. اما این که شما میگویید برنامه های آموزشی میگذارد و یک سری اقدامات در این رابطه انجام میدهد، به نظر نمی آید که خیلی بی طرف است. آیا اینطور است؟

اعظم کم گوین: به نظر بی طرف است به این معنی که مذهب را به عنوان امر خصوصی شهروندان به رسمیت می شناسد. رابطه دولت با مذهب مردم را خنثی تعریف می کند و

از مذهب خاصی طرفداری نمی کند و به آن امتیاز نمی دهد. بنابراین رابطه دولت با مردم تا آنجایی که به قوانین برمیگردد، جدایی دین از دولت است و جدایی دین از آموزش و پرورش. اما یک دولت سکولاریست عقاید مذهبی را تا آنجایی که با قوانین دولتی در تعارض نباشد ممنوع نمی کند. یک دولت سکولار برنامه آموزشی خاصی در مورد مدارس ندارد اما ارجاع به مذهب را در متون درسی ممنوع می کند. مطابق قوانین سکولار ارجاع به مذهب در کتابهای درسی باید ممنوع شود. در عین حال در یک نظام یک دولت سکولار ندارند، خود در نگهداشتن مذهب نفع دارند و در واقع منفعت خودشان را در مقابل خواست مردم برای یک دولت سکولار مطرح میکنند. حتی همان قانون اساسی که بدنبال انقلاب مشروطه حاکم شد متأثر از قانون اساسی فرانسه و بلژیک بود. هر دو مذهب در آن کمرنگ بود. خصوصاً مذهب بعد از جمهوری اسلامی و سرکار آمدن یک سیستم کاملاً مذهبی و ارتجاعی بیشتر از هر وقت خواهان قطع شدن دست مذهب از قوانین و از سیستم سیاسی و آموزش و پرورش و زندگی زنان و کودکان هستند. سی سال حاکمیت مذهب در تمام شئون زندگی مردم، آنها را بجایی کشانده که بیش از هر زمان دیگری خواهان یک جامعه سکولار را میگویند.

اعظم کم گوین: بله فرانسه به هر حال یکی از رادیکال ترین نظامهای حکومتی بود که بدنبال انقلاب کبیر فرانسه در سال 1905 بر قوانین این کشور حاکم شد. در آن زمان فضای جامعه به حدی رادیکال بود و مردم چنان از حاکمیت دین و کلا سلسله مراتب دینی بیزار بودند که کشیشها به دنبال سوراخ موش میگشتند و فضای جامعه علیه مذهب بود. به هر حال دولتی ناظر بر ارث و طلاق و ازدواج بیستم برگشتهای شدیدی بطرف مذهب کردند و راه برگشت قوانین مذهبی را مهیا کردند. البته انقلاب اکثر اویل قرن بیستم یکی از رادیکالترین نظامهای سکولاریستی را ببار آورد. در آن زمان یک مبارزه ضد مذهبی فکری و روشنگری آنتیستی در جامعه روسیه به راه افتاد. اما از نیمه دوم قرن بیستم به بعد بسیاری از کشورهای اروپایی به کلیسا و مذهب بطور عام باج میدهند، از مالیات مردم به کلیسا پول میدهند و کلیسا را مالیات نمینندند و به هر حال ارجاع به هویت فردی در مذهب هست، مثلاً در انگلیس که ملکه اش هم بالاترین مقام سیاسی است و هم بالاترین مقام کلیسایی است. ملکه رئیس کلیسا و رئیس دولت است یعنی نظام سیاسی حاکم با مذهب حاکم ازدواج کرده است. یعنی شاه هم نماینده خدا است و هم نماینده سیستم سیاسی، از دو محور می خورد.

در واقع بحث رادیو پرتو: بله، در واقع بحث سکولاریسم را سرش را برگردانیم به جامعه ایران. بطور کلی در چندین دهه وقت است که خواهان یک جامعه سکولار هستند. این خواسته با انقلاب مشروطه شروع شد و یک سری از متفکران بورژوا که آن زمان یعنی در صد و چند سال پیش پیشرو بودند و از سیستم های غرب و بخصوص متأثر از فرانسه خواهان یک سیستم سکولار برای ایران بودند این خواست را طرح کردند. انقلاب مشروطه به فرجام خود نرسید و نتوانست گامهای بلندی به طرف سکولاریسم بردارد و با مذهب که در آن زمان حاکم بود، کسانی که ارتجاع سازش کرد. میگویند مردم آمدگی برای پذیرش یک دولت سکولار ندارند، خود در نگهداشتن مذهب نفع دارند و در واقع منفعت خودشان را در مقابل خواست مردم برای یک دولت سکولار مطرح میکنند. حتی همان قانون اساسی که بدنبال انقلاب مشروطه حاکم شد متأثر از قانون اساسی فرانسه و بلژیک بود. هر دو مذهب در آن کمرنگ بود. خصوصاً مذهب بعد از جمهوری اسلامی و سرکار آمدن یک سیستم کاملاً مذهبی و ارتجاعی بیشتر از هر وقت خواهان قطع شدن دست مذهب از قوانین و از سیستم سیاسی و آموزش و پرورش و زندگی زنان و کودکان هستند. سی سال حاکمیت مذهب در تمام شئون زندگی مردم، آنها را بجایی کشانده که بیش از هر زمان دیگری خواهان یک جامعه سکولار را میگویند.

رادیو پرتو: اتفاقاً مدتی است که بحثی شروع شده به اسم سکولاریسم نو که عقاید گرایشی است متعلق به جنبش سبز. یکی از بحثهایشان از جمله این است که چون مفهوم سکولاریسم به معنی غربی آن ممکن است مردم را بترساند باید حد واسطی از یک جامعه سکولار را در یک جامعه اسلامی مثل ایران برقرار کرد. اینها اشاره میکنند به جامعه ایران که ممکن است در آن درصد خیلی کمی افراد افراطی مذهبی موجود باشند و درصد کمی هم لاییک باشند، اما بیشتر از نود درصد مردمی مذهبی هستند که از سکولاریسم بدشان نمی آید. شما چه فکر میکنید؟ آیا این وضعیت در مورد ایران واقعیت دارد و آیا مردم در ایران از برقرار شدن سکولاریسم می ترسند و حاضر نیستند به مذهبهای جدید و امروزی تری بپیوندند؟

اعظم کم گوین: به نظر من آنهاهی که میگویند اعتقادات مردم است، دارند در واقع مانع می شوند که مردم خواهان یک نظام سکولار بشوند. حتی اگر حرف اصلی صحت داشته باشد که مردم مذهبی هستند، مردم میتوانند مذهب خودشان را نگه دارند و یک سیستم سکولار هم در مذهب حاکم باشد به نوعی که دست مذهب را کوتاه بکند. به نظر من دروغ گوئی و با زردی سیاسی اینها را از این طریق باید افشا کرد که از آنها خواست توضیح دهند

اصلاً تاریخاً ایده های سکولاریستی در میان روشنفکران ایرانی و در جامعه ایران بطور عموم در بخش جوانان و بخش آگاه طبقه کارگر جذابیّت دارد. کلاً آیا سکولاریسم در جامعه ایران امکان پذیر است، فکر میکنید میشود توقع یک جامعه سکولار را داشت؟

اعظم کم گوین: مردم در ایران خیلی وقت است که خواهان یک جامعه سکولار هستند. این خواسته با انقلاب مشروطه شروع شد و یک سری از متفکران بورژوا که آن زمان یعنی در صد و چند سال پیش پیشرو بودند و از سیستم های غرب و بخصوص متأثر از فرانسه خواهان یک سیستم سکولار برای ایران بودند این خواست را طرح کردند. انقلاب مشروطه به فرجام خود نرسید و نتوانست گامهای بلندی به طرف سکولاریسم بردارد و با مذهب که در آن زمان حاکم بود، کسانی که ارتجاع سازش کرد. میگویند مردم آمدگی برای پذیرش یک دولت سکولار ندارند، خود در نگهداشتن مذهب نفع دارند و در واقع منفعت خودشان را در مقابل خواست مردم برای یک دولت سکولار مطرح میکنند. حتی همان قانون اساسی که بدنبال انقلاب مشروطه حاکم شد متأثر از قانون اساسی فرانسه و بلژیک بود. هر دو مذهب در آن کمرنگ بود. خصوصاً مذهب بعد از جمهوری اسلامی و سرکار آمدن یک سیستم کاملاً مذهبی و ارتجاعی بیشتر از هر وقت خواهان قطع شدن دست مذهب از قوانین و از سیستم سیاسی و آموزش و پرورش و زندگی زنان و کودکان هستند. سی سال حاکمیت مذهب در تمام شئون زندگی مردم، آنها را بجایی کشانده که بیش از هر زمان دیگری خواهان یک جامعه سکولار را میگویند.

رادیو پرتو: اتفاقاً مدتی است که بحثی شروع شده به اسم سکولاریسم نو که عقاید گرایشی است متعلق به جنبش سبز. یکی از بحثهایشان از جمله این است که چون مفهوم سکولاریسم به معنی غربی آن ممکن است مردم را بترساند باید حد واسطی از یک جامعه سکولار را در یک جامعه اسلامی مثل ایران برقرار کرد. اینها اشاره میکنند به جامعه ایران که ممکن است در آن درصد خیلی کمی افراد افراطی مذهبی موجود باشند و درصد کمی هم لاییک باشند، اما بیشتر از نود درصد مردمی مذهبی هستند که از سکولاریسم بدشان نمی آید. شما چه فکر میکنید؟ آیا این وضعیت در مورد ایران واقعیت دارد و آیا مردم در ایران از برقرار شدن سکولاریسم می ترسند و حاضر نیستند به مذهبهای جدید و امروزی تری بپیوندند؟

اعظم کم گوین: به نظر من آنهاهی که میگویند اعتقادات مردم است، دارند در واقع مانع می شوند که مردم خواهان یک نظام سکولار بشوند. حتی اگر حرف اصلی صحت داشته باشد که مردم مذهبی هستند، مردم میتوانند مذهب خودشان را نگه دارند و یک سیستم سکولار هم در مذهب حاکم باشد به نوعی که دست مذهب را کوتاه بکند. به نظر من دروغ گوئی و با زردی سیاسی اینها را از این طریق باید افشا کرد که از آنها خواست توضیح دهند

سکولاریسم آنها چه معنی عملی ای دارد؟ باید از آنها پرسید سکولاریسم به چه معنی است؟ باید مردم از اینها بیبرسند که منظور شما از جدایی دین و دولت دقیقاً یعنی چه؟ یعنی در کتابهای درسی و در آموزش و پرورش باید مذهب و خرافات تدریس بشود؟ یعنی اینکه در قوانین دولتی زن از نظر ارث و شهادت و حق سرپرستی فرزندان و حقوقی که تا به حال داشته باید تابع همان قوانین شریعت باشد؟ باید مجازات تابع قانون شریعت باشد؟

دانگاه ها و سیستم کفیری و پوشش زن باید تابع همان قوانین شرعی باشد؟ الان مردم به حدی خواهان جدایی مذهب از دولت هستند که هر نیروی ارتجاعی دیگری هم علیرغم میل خود به خاطر منزوی نشدن در بین مردم خواهان نظام سکولار میشوند. در نتیجه باید از زندگی نیروها که مدعی سکولاریسم هستند به روشنی پرسید که به مردم بگویند دقیقاً خواهان چه سیستمی هستند و قوانین مذهبی در اینها چیست؟ قوانین مذهبی ای که آنها میخوانند کجا قرار میگیرد. حقوق زن و کودک در رابطه با قوانین مذهبی کجا است؟ قوانین مجازات کفیری اسلام که انگشت و دست و پا میبرند و سنگسار میکنند اینها دقیقاً کجا قرار میگیرند؟ نظام سکولار بخصوص وقتی به قوانین خانواده برمیگردد چه معنی ای پیدا میکند؟

سکولاریسم به این معنی نیست که سکولاریسم مردم را از ممنوع میکند، ادا به این معنی نیست. مردم میتوانند عقاید مذهبی خودشان را نگه دارند و تا آنجایی که مزاحم و مخل آسایش در و همسایه و کودکانشان نمیشود و به اینها آزاری نمیرسانند عقایدشان را هم عملی بکنند و نماز بخوانند و هر کار دیگری میخوانند انجام دهند ولی سیستم سیاسی میتواند کاملاً سیستم میرایی باشد از مذهب و اسلام و هر نوع ارجاع مذهبی به اسلام یا ادیان دیگر. در نتیجه این نیروها دارند به چشم مردم خاک میپاشند و باید در سیستم سیاسی هم دقیقاً بگویند که جای مذهب و یا جدایی دین از دولت و معنی عملی آن برای زندگی روزمره مردم چه خواهد بود.

سکولاریسم به معنی حمله به عقاید مذهبی کسی نیست، سکولاریسم یعنی دستی معنی منع عقاید مذهبی و شخصی کسی نیست. سکولاریسم یعنی دست از سیستم دولتی و سیاسی و نظام آموزش و پرورش کوتاه میشود. سکولاریسم و برنامه هایی که خواهد داشت در واقع هر شکل حکومتی که مذهب را مرجع اصلی خود قرار بدهد نمیتواند سکولاریسم را اجرا کند، چه نوع حکومتهایی میتوانند این کار را انجام دهند؟

اعظم کم گوین: سکولاریسم به معنی این است که دستی به سیستم مالکیت میدهد، نه به معنی این است که نابرابری های اقتصادی و اجتماعی را از بین میبرد، تا آنجا که به نقش مذهب برمیگردد در یک سطحی از بین میبرد ولی به زیربنای اقتصادی جامعه کاری ندارد. در نتیجه یک دوره ای سکولاریسم شده بود که نظام سکولار حلال کلیه مشکلات سیاسی و اجتماعی

تلقی می گردید. بعلاوه سکولاریسم یک چیز است، آنتیسم چیز دیگری است. سوسیالیسم یعنی سیستم سیاسی و اجتماعی که برابری اقتصادی را میسر میکند یک چیز دیگر است. بهمین دلیل سیستمی که میتواند تا آخر به سکولاریسم پایبند بماند طبیعتاً یک جمهوری سوسیالیستی است. ولی به این معنی نیست که این سکولاریسم است که خواهان برابری اقتصادی است، مسئله این است که جمهوری های بورژوازی که حکومت سکولاریستی دارند بنا به منفعتشان با سکولاریسم پایبند نیستند و می کنند و سعی میکنند که دست مذهب را بتدریج به شونامت زندگی مردم باز کنند. ولی سکولاریسم سوسیالیستی چنین نیست. به یک سیستم سکولاریستی کامل پایبند است و می تواند از آن فراتر برود و سعی کند که زندگی شهروندان را آفتر از نظر اقتصادی برابر بکند که کسی به خاطر پایه مادی زندگی اش، به خاطر نا برابری اقتصادی و فقر و غیره به مذهب و نیرد و دچار اعتیاد مذهبی نشود. حکومتهای سوسیالیستی از این نظر میتوانند کاملاً با مذهب در بیافتند چون قادرند برابری اقتصادی و اجتماعی را در جامعه تأمین کنند و راه بازگشت مردم و جامعه به سوی دین و ارتجاع دینی را ببندند.

رادیو پرتو: در مجموعه بحثهایی که در دفاع از سکولاریسم در رابطه با جامعه ایران میشود، یک بحث این است که که اکثر مردم ایران مذهبی هستند و از یک حکومت سکولار بدون اینکه از قبل آگاهی شده باشد ممکن است بترسند. مثلاً میگویند به جای اینکه از همین حالا برای یک دولت سکولار تلاش کرد اول باید کار عقایدشان را هم عملی بکنند و نماز بخوانند و هر کار دیگری میخوانند انجام دهند ولی سیستم سیاسی میتواند کاملاً سیستم میرایی باشد از مذهب و اسلام و هر نوع ارجاع مذهبی به اسلام یا ادیان دیگر. در نتیجه این نیروها دارند به چشم مردم خاک میپاشند و باید در سیستم سیاسی هم دقیقاً بگویند که جای مذهب و یا جدایی دین از دولت و معنی عملی آن برای زندگی روزمره مردم چه خواهد بود.

سکولاریسم به معنی حمله به عقاید مذهبی کسی نیست، سکولاریسم یعنی دست معنی منع عقاید مذهبی و شخصی کسی نیست. سکولاریسم یعنی دست از سیستم دولتی و سیاسی و نظام آموزش و پرورش کوتاه میشود. سکولاریسم و برنامه هایی که خواهد داشت در واقع هر شکل حکومتی که مذهب را مرجع اصلی خود قرار بدهد نمیتواند سکولاریسم را اجرا کند، چه نوع حکومتهایی میتوانند این کار را انجام دهند؟

اعظم کم گوین: سکولاریسم به معنی این است که دستی به سیستم مالکیت میدهد، نه به معنی این است که نابرابری های اقتصادی و اجتماعی را از بین میبرد، تا آنجا که به نقش مذهب برمیگردد در یک سطحی از بین میبرد ولی به زیربنای اقتصادی جامعه کاری ندارد. در نتیجه یک دوره ای سکولاریسم شده بود که نظام سکولار حلال کلیه مشکلات سیاسی و اجتماعی

حالی که اگر شما فردا یک نظر خواهی

سکولاریسم حقوق زنان...

واقعه در مدت ۳۰ و چند سال موقعیت زنان را به قهقرا برده است. از این نظر جدایی دین از دولت و جدایی دین از آموزش و پرورش، بخصوص در مجازات کیفری و آموزش و پرورش و غیره و همان سیستمی که قبلاً بوده است هستند؟ آیا میخواندند در جامعه ای زندگی کنند که دین نفوذ دولتی نداشته باشد اما مردم قادر باشند عقاید مذهبی شان را برپاکنند بکنند ولی سیستم سنی از دین و حاکمیت دینی متفاوت و مجزا باشد. بطور قطع چنین رفتاری به این آقایان میگوید که مردم خواهان چه سیستمی هستند. برای اینکه مردم ۳۰ سال حاکمیت قوانین مذهبی را دیده اند. آنقدر دیده اند که حتی یک ذره از آن را هم نمیخوانند. این نیروها مثلاً میگویند زن منی ژوب نشیند اگر دلش خاست دامش را تا زیر زانو ببوید. آن طوری چادر و مقنعه حقیقتاً اور را نپوشد ولی اگر خواست روسری اش برود عقب و دور گردنش بیاختد این سکولاریزم اینها است. مثلاً مراسم جشن تکلیف دخترهای ۹ساله را ممکن است برادران ولی قوانین ازدواج مذهبی را ملاک نگارند. سن ازدواج را ممکن است مثلاً از ۹ سال به ۱۶ سال تبدیل کنند و مواردی از این قبیل. ولی مردمی که هم سیستمهای پیشرفته و آموزشی را در کشورها دیگر می بینند و هم ۳۰ سال حکومت مذهبی را تجربه کرده اند به آنها میگویند ما دیگر این را نمیخواهیم. به نظر من هر روز دارند این را می گویند. ریختن و ظاهر جوانان را نگاه کنید، لباسهای زنان را نگاه کنید، اصلاً بی علاقه گی به مذهب و سنت را نگاه بکنید. اینها خود رفتاریهایی هستند که ۳۰ سال است دارد اتفاق می افتد. علت اینکه نیروهای سیاسی بورژوازی مردم را به بیعلاقگی نسبت به نظام غیر مذهبی متهم می کنند دقیقاً این است که می خواهند خواسته های ادیبکال مردم را سد کنند و دارند خاک به چشم مردم میپاشند، دارند پیش سیستم میگویند برای اینکه جلوی یک سیستم ادیبکال و سکولاریستی را بگیرند و سعی میکنند مانع بشوند که مذهب کاملاً به گوشه رانده بشود. **رادپو پرتو:** و اما در رابطه با مسئله موقعیت زنان در یک جامعه سکولار و یا از بهره های یک جامعه سکولار که با برقراری یک دولت سکولار در واقع امر رهایی زن آسانتر میشود و زن به یک موقعیت برابری در رابطه با مرد میرسد. کلاً وقتی این تعریف از موقعیت زن میشود که وضعیت زن رویه بهبود میبرد، تا چه سطحی در جامعه سکولار این امکان دارد؟

عظیم کم گویان: سکولاریسم در جوامعی که مذهب نفوذ دارد یکی از پیشرفتهای تأمین حقوق زن است. اما در شرایطی که مذهب نفوذ دارد، به خاطر ماهیت زن ستیزانه مذهب و احکام مذهبی، بخصوص اگر آن مذهب در سیاست و در قوانین دولتی وجود داشته باشد، خوب موقعیت زنان را به طرز وحشتناکی عقب می برد. ما الان می بینیم که این

واقعیت در مدت ۳۰ و چند سال موقعیت زنان را به قهقرا برده است. از این نظر جدایی دین از دولت و جدایی دین از آموزش و پرورش، بخصوص در مجازات کیفری و آموزش و پرورش و غیره و همان سیستمی که قبلاً بوده است هستند؟ آیا میخواندند در جامعه ای زندگی کنند که دین نفوذ دولتی نداشته باشد اما مردم قادر باشند عقاید مذهبی شان را برپاکنند بکنند ولی سیستم سنی از دین و حاکمیت دینی متفاوت و مجزا باشد. بطور قطع چنین رفتاری به این آقایان میگوید که مردم خواهان چه سیستمی هستند. برای اینکه مردم ۳۰ سال حاکمیت قوانین مذهبی را دیده اند. آنقدر دیده اند که حتی یک ذره از آن را هم نمیخوانند. این نیروها مثلاً میگویند زن منی ژوب نشیند اگر دلش خاست دامش را تا زیر زانو ببوید. آن طوری چادر و مقنعه حقیقتاً اور را نپوشد ولی اگر خواست روسری اش برود عقب و دور گردنش بیاختد این سکولاریزم اینها است. مثلاً مراسم جشن تکلیف دخترهای ۹ساله را ممکن است برادران ولی قوانین ازدواج مذهبی را ملاک نگارند. سن ازدواج را ممکن است مثلاً از ۹ سال به ۱۶ سال تبدیل کنند و مواردی از این قبیل. ولی مردمی که هم سیستمهای پیشرفته و آموزشی را در کشورها دیگر می بینند و هم ۳۰ سال حکومت مذهبی را تجربه کرده اند به آنها میگویند ما دیگر این را نمیخواهیم. به نظر من هر روز دارند این را می گویند. ریختن و ظاهر جوانان را نگاه کنید، لباسهای زنان را نگاه کنید، اصلاً بی علاقه گی به مذهب و سنت را نگاه بکنید. اینها خود رفتاریهایی هستند که ۳۰ سال است دارد اتفاق می افتد. علت اینکه نیروهای سیاسی بورژوازی مردم را به بیعلاقگی نسبت به نظام غیر مذهبی متهم می کنند دقیقاً این است که می خواهند خواسته های ادیبکال مردم را سد کنند و دارند خاک به چشم مردم میپاشند، دارند پیش سیستم میگویند برای اینکه جلوی یک سیستم ادیبکال و سکولاریستی را بگیرند و سعی میکنند مانع بشوند که مذهب کاملاً به گوشه رانده بشود. **رادپو پرتو:** و اما در رابطه با مسئله موقعیت زنان در یک جامعه سکولار و یا از بهره های یک جامعه سکولار که با برقراری یک دولت سکولار در واقع امر رهایی زن آسانتر میشود و زن به یک موقعیت برابری در رابطه با مرد میرسد. کلاً وقتی این تعریف از موقعیت زن میشود که وضعیت زن رویه بهبود میبرد، تا چه سطحی در جامعه سکولار این امکان دارد؟

واقعه در مدت ۳۰ و چند سال موقعیت زنان را به قهقرا برده است. از این نظر جدایی دین از دولت و جدایی دین از آموزش و پرورش، بخصوص در مجازات کیفری و آموزش و پرورش و غیره و همان سیستمی که قبلاً بوده است هستند؟ آیا میخواندند در جامعه ای زندگی کنند که دین نفوذ دولتی نداشته باشد اما مردم قادر باشند عقاید مذهبی شان را برپاکنند بکنند ولی سیستم سنی از دین و حاکمیت دینی متفاوت و مجزا باشد. بطور قطع چنین رفتاری به این آقایان میگوید که مردم خواهان چه سیستمی هستند. برای اینکه مردم ۳۰ سال حاکمیت قوانین مذهبی را دیده اند. آنقدر دیده اند که حتی یک ذره از آن را هم نمیخوانند. این نیروها مثلاً میگویند زن منی ژوب نشیند اگر دلش خاست دامش را تا زیر زانو ببوید. آن طوری چادر و مقنعه حقیقتاً اور را نپوشد ولی اگر خواست روسری اش برود عقب و دور گردنش بیاختد این سکولاریزم اینها است. مثلاً مراسم جشن تکلیف دخترهای ۹ساله را ممکن است برادران ولی قوانین ازدواج مذهبی را ملاک نگارند. سن ازدواج را ممکن است مثلاً از ۹ سال به ۱۶ سال تبدیل کنند و مواردی از این قبیل. ولی مردمی که هم سیستمهای پیشرفته و آموزشی را در کشورها دیگر می بینند و هم ۳۰ سال حکومت مذهبی را تجربه کرده اند به آنها میگویند ما دیگر این را نمیخواهیم. به نظر من هر روز دارند این را می گویند. ریختن و ظاهر جوانان را نگاه کنید، لباسهای زنان را نگاه کنید، اصلاً بی علاقه گی به مذهب و سنت را نگاه بکنید. اینها خود رفتاریهایی هستند که ۳۰ سال است دارد اتفاق می افتد. علت اینکه نیروهای سیاسی بورژوازی مردم را به بیعلاقگی نسبت به نظام غیر مذهبی متهم می کنند دقیقاً این است که می خواهند خواسته های ادیبکال مردم را سد کنند و دارند خاک به چشم مردم میپاشند، دارند پیش سیستم میگویند برای اینکه جلوی یک سیستم ادیبکال و سکولاریستی را بگیرند و سعی میکنند مانع بشوند که مذهب کاملاً به گوشه رانده بشود. **رادپو پرتو:** و اما در رابطه با مسئله موقعیت زنان در یک جامعه سکولار و یا از بهره های یک جامعه سکولار که با برقراری یک دولت سکولار در واقع امر رهایی زن آسانتر میشود و زن به یک موقعیت برابری در رابطه با مرد میرسد. کلاً وقتی این تعریف از موقعیت زن میشود که وضعیت زن رویه بهبود میبرد، تا چه سطحی در جامعه سکولار این امکان دارد؟

اوضاع سیاسی ایران

مصاحبه کمونیست با حسین مرادیگی



کمونیست : جمهوری اسلامی با بحران متولد شده است. بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، اختلافات جناحی، تهدیدات و فشارهای بین المللی و غیره از جمله آنها است. سی سال از حاکمیت جمهوری اسلامی میگذرد و امروز روایت‌های متفاوتی از وضعیت جمهوری اسلامی و معضلات آن وجود دارد. منجمله اینکه نجات جمهوری اسلامی یا حفظ نظام از خطر خیزش توده ای محور اصلی تقابلهای امروز جمهوری اسلامی است. یا اینکه بحران امروز جمهوری اسلامی به بحران لیبی، مصر و سوریه تشبیه است. از نظر شما فاکتورهای مؤثر در ارزیابی از وضعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی کدامند؟

حسین مرادیگی : اگر از بحث در این مورد که جمهوری اسلامی با بحران زندگی کرده است یا بحران متولد شده است و یا ابزار تهدید خارجی و بیگانه‌سازی از راه بقای جمهوری اسلامی باشد است تا اینکه جمهوری اسلامی با تهدیدات و فشارهای بین المللی روبرو بوده است بگذریم، مؤثرترین فاکتور در ارزیابی از وضعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی و بحرانی که این دولت در آن بسر می برد خود جمهوری اسلامی یا به عبارتی بهتر کلیت جمهوری اسلامی است.

اولین ریشه بحران جمهوری اسلامی هنوز اقتصاد است. اقتصاد ایران علیرغم هر درجه انباشت و رشد آن هنوز بیرون از حوزه عمومی انباشت سرمایه در مقیاس بین المللی قرار دارد. اقتصادی که سران جمهوری اسلامی آن را ویژه این دولت می نامند. تأمین حداقل رفاه و نیازهای سرمایه و نیازهای تکنولوژیک جامعه شرط ادامه کاری سیستم سرمایه داری و این بدون کار کردن در بازار جهانی و پیدا کردن جانی در مقیاس بین المللی ممکن نیست.

سکولاریسم حقوق زنان...

زنان چیست؟ آیا زنان میتوانند راحت همه کارهایی که مردها میکنند را انجام دهد؟ میتوانند به تمام حقوقی که مردها تا آنجایی که به محدودیت های مذهبی برمیگردد دسترسی داشته باشند؟ آیا زنان در قوانین ارث و شهادت و طلاق و ازواج و مجازاتها و همه اینها با مردها برابرند؟ آیا یا زن میتوانند در حکومت سکولار شما مینی ژوب بیوشد و ازادی بیان جنسی داشته باشد؟ یا اینکه شما فقط میخواهید کمی عقب نشینی کنید یک خرده پررویی آقایان را میخواهید محدود کنید، یک خرده ای دست درازی مذهب را کوتاه کنید ولی همچنان راه را برای مذهب باز میگنارید که هروقت خواستید

جمهوری اسلامی از تأمین شکوفائی سرمایه همگام با رشد جمعیت در ایران و نیازهای سیاسی و فرهنگی جامعه ایران و میزان اشتغالی که باید ایجاد و سرمایه و تکنولوژی لازمی که باید در چنین شکوفائی مصرف شود ناتوان است. این را خود سران جمهوری اسلامی نیز پنهان نمیکند. مشکل این یا آن سیاست اقتصادی نیست، مشکل خود جمهوری اسلامی است. فراتر از آن مشکل جهانی و منطقه ای است. سیاست سرمایه امپریالیستی در این دوره رشد کشورهای خارج از حوزه متروپل که همچنین تا مساله اعراب و اسرائیل و اسلام سیاسی در منطقه خاورمیانه نیز حل نشود درب سرمایه و تکنولوژی کشورهای آمریکا و غرب بر روی کشورهای این منطقه باز نخواهد شد. رویدادهای این دوره یک بار دیگر بی ثباتی این منطقه را نشان داد. چین که به تازگی به رقابت بین المللی سرمایه انحصاری پا گذاشته است، اولا سیاستش در حده اول اشتغال بازارهای کشورهای منطقه با صدور کالاهای چینی است، ثابا نمی تواند از این قاعده مستثنی شود. اگر کسی معتقد است که جمهوری اسلامی توانائی شکوفائی اقتصاد ایران در چنین ابعادی را دارد و با آن تغییرات ایجاد شده در این محدوده و در این مقیاس ها را نشان دهد، وگرنه

درجه ای انباشت و رشد برای بقای چیزی را در این مورد نشان نمیدهد. منشاء دیگر بحران جمهوری اسلامی سیاسی است. جامعه ایران و نسلی که امروز پا به میدان گذاشته است بارها نشان داده است که این چهارچوبی را که جمهوری اسلامی بر جامعه ایران تحمیل کرده است نمیخواهد. این نسل بسیار پرتوقع است. توقعش از خودش و از جامعه ای که باید در آن زندگی کند بالاتر رفته است. زندگی خود را با زندگی مردم کشورهای اروپائی

مقایسه میکند و دلیلی نمی بیند که نتواند مثل آنها زندگی کند. بخشی از طرحهای رزمایشی هر روزه سپاه و بسیج و نیروی انتظامی جمهوری اسلامی برای مقابله با این نسل است. رویدادهای چند ماه گذشته در منطقه توقع و انتظار این نسل را از خود و از جامعه میتواند بسیار بیشتر کرده باشد. درکل نمیتوان جمهوری اسلامی را داشت که در آن حقوق سیاسی و اختیار عمل و حقوق مدنی هر شهروندی که در ایران زندگی میکند نگاه داشته شود. کسانی که این را از ایجاد و جمهوری اسلامی و از خلال کشمکشهای جناحی درون جمهوری اسلامی به این مردم و به جامعه وعده میدهند، صرفنظر از پوچی تاکتیک خود دارند توده مردم معترض به جمهوری اسلامی را متوهم به تغییراتی از درون جمهوری اسلامی نگاه میدارند. جمهوری اسلامی باید این نسل را مثل نسل قبلی شکست دهد که نمیتواند یا باید بخش وسیعی از جامعه را برای مثال خرید بورژوازی را از آنچنان رفاه نسبی ای برخوردار کند که این بخش از جامعه را نسبت به سیاست و دخالت در سیاست بی تفاوت کند. تاکتیکهای مقطعی نمی تواند چیزی از توقع و انتظار این نسل را از خود کم کند.

در بعد فرهنگی هم بین آن سیستم ارزشی ای که جمهوری اسلامی برای مردم ایران تصویر کرده است و با آن ارزشیهای که جامعه با آن زندگی میکند و تصویری که تا حال از خود نشان داده است، تناقض بزرگی وجود دارد. زیر زمینی شدن زندگی مردم و زندگی پشت پرده و بیرون از دست حکومت نشاندهنده این تناقض است. جامعه ایران، زن و مرد، آن تصویری غیر مذهبی و الگوی غربی و مدرن از زندگی خود دارد. این را با تعدیل در جمهوری اسلامی نمیتوان حل کرد. نه مردم میخواهند و نه جمهوری اسلامی توانسته است که جامعه ایران را مانند غربستان کند. این تناقض یک کشمکش سی و ده ساله بین جمهوری اسلامی و زندگی روزمره مردم در ایران بوده است.

کسی که کلیت جمهوری اسلامی را نه بیند، تنفر و انزجار عمومی مردم از این دولت را نمی بیند، ناچار به کشمکش جناحی درون جمهوری اسلامی برای بیان تناقضات آن پناه

میرسد. ناچار تصویرش از جمهوری اسلامی در همان محدوده ای خواهد بود که جناحهای درون آن به جامعه میدهند. آیا از این بحرانی که جمهوری اسلامی در آن قرار دارد سرنگونی یا جمهوری اسلامی در حال سرنگونی از جامعه بیرون میاید؟ الزاما نه. جمهوری اسلامی را کسی باید بباندازد. روایت چپ "ضد رژیم" حاشیه ای از سرنگونی بعنوان "دکائی همیشه دایر" که این چپ به آن امید بسته است را باید به این چپ واگذار کرد که از آن توجیهی ساخته است برای افتادن دنبال این یا آن جناح درون جمهوری اسلامی. معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی، محور دیگر تحلیل جریانات راست و چپ در بررسی وضعیت رژیم است. منجمله مسئله انزواي اقتصادی، بن بست اقتصادی، جنگ بخش خصوصی و دولتی، اقتصاد نظامی و غیره طرح میشود. از نظر شما جمهوری اسلامی با چه معضلات اقتصادی روبرو است؟

حسین مرادیگی: جواب این سوال را اساسا بالاتر دادم. بن بست یا مشکل جمهوری اسلامی بیشتر شبیه شوروی سابق است. این دولت بنا به وضعیتی که با آن روبرو است مکانیزم تحول اقتصادی که بازار به آن نیاز دارد را دور زده است. سرمایه و تکنولوژی وسیعا وارد کشوری میشود که در آن از قبل زمینه فرهنگی آن نیز آماده شده باشد. "تقدس مالکیت شخصی" کاملا تضمین شده باشد. سرمایه وسیع و تکنولوژی وارد کشوری نمیشود که فتوای یک آخوند خوردن یک نوع بستنی و یا خرچنگ را در رستورانها ممنوع میکند. یا با یک فتوا کارخانه تولید لوازم آرایشی را تعطیل میکنند. یا مردان در آن حق ندارند فروشنده لباسهای زنانه باشند. وارد کشوری نمی شود که در آن آیرتاید جنسی را نه تنها در اتوبوس که تا سطح کلاسهای درس دانشگاه نیز تسری میدهند. در آن دختر و پسری که دست همنیگر را گرفته اند بازجویی میکنند. این معضل جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی اگر بخواید

این دوران جنسی سر نخ حفظ و بقای جمهوری اسلامی به کمک تعدیلات در آن است. در جناح، اکنون جناح احمدی نژاد، در مقیاس

کمونیست ۱۶۳

اسلامی نخواهد بود. دخالت جمهوری اسلامی در منطقه و در لبنان و فلسطین مزید بر علت است. دولت ترکیه در همه این مسائل دخالت میکند حتی به توصیه آمریکا و دول غرب. دولت بورژوازی اگر بخواید در خصوص ایجاد کند تا بر روی آن زیر ساختهای لازم را برای سرمایه خصوصی ایجاد کند تا در روی آن رشد کند و بتواند مکانی را در رقابت تکنولوژیک در بازار جهانی پیدا کند. دولت بورژوازی در اینصورت دیگر نه رقیب که در مقام مستخدم و مامور اجرائی بخش خصوصی عمل میکند. و این هیچ مغایرتی با استبداد بورژوازی در کشوری مانند ایران نیز ندارد. جمهوری اسلامی در چنین موقعیتی قرار ندارد و برای این کار هنوز "جمهوری اسلامی" است. بخش خصوصی هم مادام که این وضعیت برقرارست عمدتا در مقام سرمایه تجاری و دلال فعالیت میکند. حکومت اسلامی بعنوان یک دولت بورژوازی زور و سرکوب خود را روی طبقه کارگر و جامعه اعمال میکند تا نیروی کار از این طبقه را برای اقبال مختلف سرمایه ای تامین کند. اقبال مختلف سرمایه هم به این رضایات داده اند. فعلا الترناتیو بهتری از جمهوری اسلامی سراغ ندارند. این را بر انقلاب و قیام مردم ترجیح میدهند.

کمونیست: جدال در میان صفوف جناح اسولگراییان هر روز خاستر می شود و ابعاد به مراتب گسترده تری به خود می گیرد. دعوای ظاهرا حول مولات ولایت فقیه یا قانونیت، اسلامیت یا ایرانیت، وفاداری به اصول انقلاب اسلامی یا غیرگرایی دور میزند. شما دعوی امروز میان اسولگراییان را چگونه ارزیابی میکنید آیا این جدالی در ادامه دعوی سبز و سیاه است؟

حسین مرادیگی: معضلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که جمهوری اسلامی با آن روبرو است در واقع پایه کشمکشهای بورژوازی و جناحهای درون جمهوری اسلامی را تشکیل داده و تشکیل میدهد. انعکاس این جدال درون جناحهای جمهوری اسلامی اساسا بر سر نحوه حفظ و بقای جمهوری اسلامی به کمک تعدیلات در آن است. در جناح، اکنون خود

هیچ تبعیضی نباید وجود داشته باشد. نه تبعیض جنسی، نه تبعیض مذهبی، نه تبعیض اقتصادی و اجتماعی. آنها خواهان از بین بردن هر نوع تبعیض هستند. از زن بخاطر نقشش به عنوان زن استفاده میشود برای اینکه تبعیض اقتصادی بیشتری بر زن اعمال بشود. در نتیجه شما به عنوان زن حقوق کمتری از مرد میگیرید، دیرتر استخدام میشوید، در مزایای مختلف شغلی در استخدام میشوید، وضعیت پایین تری هستید، مهد کودک ندارید و سرپرستی بچه عیلا اگر شاغل هستید بر گردن شما است. نقش کارگران پیشرو این است که به این مسائل و به این تبعیضا که خیلی پیچیده و خیلی آشکار و پنهان هستند آگاه باشند و زنها را به عنوان رفیق و

دوباره آفشارش را ول کنید و به جان زنها بیاندازید؟ میخواهم بگویم که باید از اینها پرسید که دقیقا' سکولاریسم تان به چه معنی است؟ سکولاریسم شما بخاطر این است که خلع سلاح شده اید و برای زنها چیزی به بار نمی آورد. سکولاریسم شما که خلع سلاح شده اید در مقابل فشار روزمره زنهایی است که هرروزه شلاق خورده اند و بزور حجاب سرشان کرده اند و بخاطر حجاب بیروشان کردند، بخاطر دخترهای جوانی که هرروز در خیابان آرایششان را پاک میکنند، شما این عقب نشینی را کرده اید. در نتیجه سکولاریسم شما پیشروی ارزش ندارد برای زنان و این عقب نشینی شما است نه تأمین خواست زنان خواهان جدایی کامل

همراه و همکار برابر خودشان نگاه کنند و به خواستهای زنان به همان اندازه حساس باشند که به خواستهای خودشان حساس و پایبند هستد. برای زنان کارگر آنچه که نابرابری را کاملا از بین میبرد یک مبارزه بی امان با هر نوع تبعیض، برای دستیابی به سوسیالیسم و برای برابری اقتصادی و برای رفع هر نوع نابرابری اجتماعی و تبعیض جنسی است. مردان کارگر پیشرو باید بدون از هر نوع شائبه مرد سالارانه زنان را به عنوان رفیق و همکار و همراه خودشان در تمام مبارزه درگیر باشند و برای خواستهای آنها به همان اندازه حساس باشند و پنهان هستند و در دستور کار تشکلیها و محافل پیشرو خود قرار بدهند.

سرنوینی جمهوری

چرا بیش از سه دهه عمر کرده است؟ غریبی و در راس آنها امریکا توضیح

به نظرم پایان عمر هیچ نظام سیاسی

و از جمله جمهوری اسلامی را تا

زمانیکه الیترناتیوی اجتماعی و

قدرتمند (حال چه راست یا چپ،

بورژوازی و یا پرولتری) در مقابل

آن عرضه اندام نکند و اهرمها و

ابزارهای ساقط کردن آن را نسازد،

ممکن نخواهد بود. جمهوری اسلامی

میتواند سه دهه دیگر هم با وجود ادامه

بحرانهایش سرکار باشد، تا نیرو و

جریان و قدرت اجتماعی سازمانیافته

در سرنگونی آن وجود نداشته باشد.

در مقابل

آسیابی و آفریقایی کم نیستند نظامهای

سیاسی که در بحرانند و اما در غیاب

قدرت الیترناتیو مدعی سرنگونیشان به

عمر خود ادامه میدهند. در نتیجه تداوم

حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی به

خودی خود دلیلی برای تکخف

بحرانهای مزمن بورژوازی حاکم

نیست.

کمونویست: معضلات اقتصادی

جمهوری اسلامی، محور دیگر تحلیل

جریانات راست و چپ در بررسی

وضعیت رژیم است. منجمله مسئله

نظر شما جمهوری اسلامی با چه

جنگ بخش خصوصی و دولتی،

اقتصاد نظامی و غیره طرح میشود. از

نظر شما جمهوری اسلامی با چه

معضلات اقتصادی روبرو است؟

رحمان حسین زاده: فلکتهای مورد

اشاره "انزوا اقتصادی، بن بست

اقتصادی، جنگ بخش خصوصی و

دولتی، اقتصاد نظامی" معضلات

اقتصاد کنونی سرمایه در ایران را

توضیح نمیدهد، چپیی که با این فلکتهای

مسئله را توضیح میدهد، حداقل اینکه

هنوز درک وارونه خود را از مسئله

بگذار در مورد هر کدام

توضیح کوتاهی بدهم:

اقتصاد نظامی: بعد از پایان جنگ

عراق دیگر اثری از فضای

اقتصادی، جنگی را بر اقتصاد نمی

بینیم. دخالت سیاه پاسداران در اقتصاد

نه نشانه نظامی کردن اقتصاد، بلکه

سیم شدن یکی از ارکانهای قدرت

جمهوری اسلامی در قلمرو اقتصادی

است که اتفاقا میخواد با مکانیسم

سرمایه جهانی هم خود را ندماساز کند.

بن بست اقتصادی: فرق هست بین

بحران سرمایه و بن بست اقتصاد

سرمایه و سرمایه و نظام سیاسی حافظ

آن در ایران فعلا با بن بست اقتصادی

روبرو نیست، با بحران روبرو است

همانطور که بسیاری کشورهای بزرگ

جانبی و اروپایی هم با آن دست

بگریباندند. گردش سرمایه و سود آوری

آن در ایران ادامه دارد، از جمله با

اتکا به نیروی کار ارزان و تعرض

وسیع و شتبع به سطح زندگی طبقه

کارگر و جامعه در فکر ازمس

شدن با الزامات بانک جهانی و دیگر

موسسات بین المللی اقتصاد بورژوازی

و بر اساس آن خصوصی سازیها،

تلاش برای حذف سوبسیدها، و عادی

شدن رابطه با غرب و ادغام در بازار

جهانی سرمایه است. تلاشهای آن

وقت رهسپاری شکست خورد. اما

علت شکست همانطور که بالاتر تاکید

کرده، نه در خود طرحهای اقتصادی،

نه در حوزه اقتصادیات، بلکه در

حوزه سیاسی، در عملکرد فاکتورهای

جهانی، معضلات خاورمیانه و

موقعیت ایران در آن و مختصات

اقتصادی ایران در آن دوره تاکنون

علیرغم تعدیلاتی که در اسلامیت غلیظ

جمهوری اسلامی بوجود آمده هنوز

موانع دست و پاگیری برای انزوا

با پروژه اقتصادی بازار آزادی مورد

توافق جناحهای مختلف جمهوری

اقتصادی با چین و روسیه معضل

احمدی نژاد وجود دارد. سنوال در

مقابل جمهوری اسلامی اینست که

چگونه نژاد را در سطح رضایت

بخشی در بازار جهانی سرمایه ادغام

کند، دم و بازدم تولید متعارف سرمایه

اما کمکان تمام

تحت حاکمیت بورژوازی

اسلامی سرچای خود باقی بماند؟ این

تناقض بزرگی است که سه دهه است

جواب نگرفته است. معضل اقتصاد

سرمایه اری ایران سیاسی و رونیای

سیاسی نامتناسب با آن و فاکتورهای

جهانی و خاورمیانه ای است که به

اقتصاد جدید جمهوری اسلامی" (این

مبحث در سایت حکمت قابل دسترس

است) دو دهه قبل بیان کرده که به

دلایل جهانی، منطقه ای (خاورمیانه

و) دلایل ریشه ای تر ساختار

اقتصادی و مختصات سیاسی

ایندولژیکی جمهوری اسلامی، پندیده

متعارف شدن اقتصاد بورژوازی ایران

با موانع جدی روبرو است. تحولات

حاکمه خاورمیانه و به هم خوردن

توازن قوا در منطقه این واقعیت را

برجسته کرده است. نتیجتا بین رفع

انزوا اقتصادی تا تضمین کارکرد

اقتصاد متعارف بورژوازی فاصله

زیادی هست و مرز این دو پندیده را

نیاید مخدوش کرد.

جنگ بخش خصوصی و دولتی:

رقابت و جنگ بخش خصوصی و

دولتی منتهای است که معضل هیتت

سپیم شدن یکی از ارکانهای قدرت

جمهوری اسلامی در قلمرو اقتصادی

قابل اعتنای آن نیست. شاخصترین

سیملهای دولت گرای اقتصادی، حزب

الهی های سابق امثال میرحسین

موسی و سازمان مجاهدین انقلاب

اسلامی و .. الان خود در صف جلو

پیوستن به اقتصاد بازار و نزدیکی با

غرب و کوتاه کردن دست دولت در

اقتصاد هستند.

از دوره رفسنجانی محورهای برنامه

های اقتصادی همانند هر برنامه

بورژوازی منطق با سرمایه داری

بازار آزاد، تلاش جدی بود برای

گسست از دولت گرای اقتصادی مورد

نظر جناح حزب الهی رژیم و شیفت

کردن به اقتصاد بازار آزاد و منطق

شدن با الزامات بانک جهانی و دیگر

موسسات بین المللی اقتصاد بورژوازی

و بر اساس آن خصوصی سازیها،

تلاش برای حذف سوبسیدها، و عادی

شدن رابطه با غرب و ادغام در بازار

جهانی سرمایه است. تلاشهای آن

وقت رهسپاری شکست خورد. اما

کمونویست ۱۶۳

کل نظام اسلامی را به طرف اضمحلال

میکشد.

این کشمکش ها جدی و واقعی اند. شکاف

بین اصولگرایان و مقابل هم فرار گرفتن

ولی فقیه و رئیس جمهور بسیار تعیین

کننده است. این دو بخش که مشترکا در

مقابل سبز دست بالا پیدا کردند، اکنون

هر دو ضعیف شده اند. انتخابات پیش روی

مجلس مقنع تعیین کننده ای در جدال پیش

رو خواهد بود. در حال حاضر و در کوتاه

مدت کنترل اوضاع کامکان دست ولی فقیه

و اعوانش است. اما در میان مدت و به

ویژه بلند مدت بعد است وضع به این

منوال بماند. علاوه بر فطبی شدن این دو

جناح، جنبش سبز و ترند رفسنجانی هم به

فکر بهره برداری خود از این وضع

میافتند. بعد نیست در مقابل خط احمدی

نژاد، رفسنجانی و خامنه ای بیشتر به هم

نزدیک شوند. صف بندیهای جدید ممکن

است. در نتیجه پیش بینی کامل آینده این

صفندیها هنوز زود است. البته یک فاکتور

مهم دیگر را باید در نظر گرفت. به دل

اشتمانگاری ششمنانگاری طبقه کارگر و

مردم و کمونویستها چه برنامه ای به نفع

تقویت جنبش متمایز خود خواهیم داشت ؟

جدال جناحهای جمهوری اسلامی

همیشه ریشه در کشمکشهای ماقبل

آن داشته است، اما عینا تکرار ساده

خون نبوده است. در این مورد هم جدال

صفوف اصولگرایان ادامه خطی و

مستقیم جدال سبز و سیاه نیست.

استفاد مشترک دارند، اما پرچمهایی

که به دست گرفته اند، نقطه عزمیها و

اهدافی که بلند کرده و ترکیب رهبری

و نیروها متفاوتند.

کمونویست: با نزدیک شدن انتخابات

جدال جناحهای جمهوری

اسلامی بالاگرفته است. صفندی های

جدیدی در حال شکل گیری است. آیا

این انتخابات واقعا نقشی در وضعیت

جمهوری اسلامی و بالانس قدرت میان

جناح های آن ایفا میکند؟

رحمان حسین زاده: ابتدا تاکید کنم، در

جمهوری اسلامی خبری از انتخابات

نیست. کل تجربه حاکمیت سه دهه

جمهوری اسلامی این را نشان میدهد. با

هیچ درجه و معیار و استاندارد حتی

معاقل استاندارد دنیای بورژوازی

امروزمثل بعضی کشورهای دور و بر و

یا اروپایی با این معیارها در چارچوب

جمهوری اسلامی خبری از "انتخابات"

نیست.

با این وجود سناریوی "انتخابات"

خاصیتهای مهمی برای جمهوری اسلامی

دارد. نقش مهمی در بالانس قدرت میان

دراودسته های سیاه حاکمیت داشته است،

این بساط "انتخاباتی" که جمهوری

اسلامی راه میاندازد عرصه کشمکشها، و

جدالهای درونی جناحهای لندوس نظام و

سرگذاشتن مانع "سبز" با تکیه بر

نایبوالیسم ایرانی و "ایرانیت" میخوانند

اسلامیت نظام را کم رنگ و دست اخوند

را از اداره امور کوتاه کنند. این راهی

است که با مخالفت جناحی از اصولگرایان

و آیت الله ها و در راس آن خامنه ای

روبرو است. کشمکش شکل گرفته حول

خامنه ای - احمدی نژاد یا "بیت رهبری -

دولت" یکی از نقاط تعیین کننده این مسیر

است. به زعم خامنه ای و جناح اوچه

گنایش فرهنگ و سطح محنودی

از "بیرالیزه" کردن مورد نظر جنبش

سبزها و چه چرخیدن به طرف "ایرانیت

و نایبوالیسم" مورد نظر احمدی نژاد و

چنین عرصه ای هستند، طبقه کارگر و

اساسی سوسیالیسم انسان است

حضور فعال یک آلترا تئو نیرومند کمونیستی

و کارگری حیاتی تر از همیشه است



تقابلهای امروز جمهوری اسلامی است. یا اینکه بحران امروز جمهوری اسلامی به بحران لیبی، مصر و سوریه شبیه است. از نظر شما فاکتورهای موثر در ارزیابی از وضعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی کدامند؟

فاتح شیخ: هیچ چیز طبیعی تر از وجود روایتی متفاوت از وضعیت جمهوری اسلامی و معضلات آن نیست. روایان مختلف، از دیدگاههای طبقاتی جداگانه به این وضعیت چشم می‌زنند و روایت متفاوت می‌دهند. اما دو روایت بالا هیچیک تصویر جامعی به دست نمی‌دهند. برعکس، تصویر جامع را از دید دور میکنند. امکان خیزش توده ای که جمهوری اسلامی را به خطر بیندازد واقعی است. تا جمهوری اسلامی هست همیشه این امکان هست. اینکه محور اصلی تقابل‌های امروز جمهوری اسلامی نجات یا حفظ آن از این خطر است هم امری واقعی است. اما این احکام چه چیزی را روشن میکند؟ اگر صحبت

گفتگو با فاتح شیخ درباره اوضاع سیاسی ایران

کمونیست: جمهوری اسلامی با بحران متولد شده است. بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، اختلافات جناحی، تهدیدات و فشارهای بین المللی و غیره از جمله آنها است. سی سال از حاکمیت جمهوری اسلامی می‌گذرد و امروز روایتی متفاوتی از وضعیت جمهوری اسلامی و معضلات آن وجود دارد. منجمله اینکه نجات جمهوری اسلامی یا حفظ نظام از خطر خیزش توده ای محور اصلی

سرنوشتی جمهوری اسلامی..

جمهوری اسلامی برای این رژیم عمر خریدند. با این وصف رابطه مردم با جمهوری اسلامی شدیداً آنتاگونیزه است. نشانه های کمر راست کردن جنبش اعتراضی رادیکال از زیر بار اوامات و فشارهای جنبش سبز قابل مشاهده است. در این میان مبارزات اقتصادی طبقه کارگر و تحرک مطالباتی و اعتراضات و اعتراضات حول آن گستره تر شده و جایگاه تعیین کننده پیدا میکند. به نظر مردم منتقد و معترض بار دیگر و سر راست تر در مقابل کلیت جمهوری اسلامی قرار میگیرند. اینکه نیروی اعتراض کارگران و مردم مردم چگونه کالابزه و به عنوان قدرت اجتماعی در مقابل جمهوری اسلامی قرار میگیرد، دقیقاً و به کارکرد ما کمونیستها و نیروی رادیکال برمیگردد که چگونه آن را سازمان داده و رهبری خواهیم کرد. کماکان خواست سرنوشتی جمهوری اسلامی مطالبه وسیع توده مردم ایران است. این خواست وسیع را به یک جنبش سرنوشتی انقلابی باید تبدیل و معنی کرد. این دست ما را میبوسد **کمونیست:** امروز چه چشم اندازی در مقابل کمونیسم و طبقه کارگر وجود دارد؟ عامل یا عوامل تعیین کننده در تغییر توازن قوا بین بورژوازی حاکم در ایران و طبقه کارگر کدامند؟ **رحمان حسین زاده:** دوره آینده ، دوره مصافهای تعیین کننده است. پیامدهای تحولات انقلابی منطقه، ادامه بحران اقتصادی و سیاسی مژمن سرمایه داری ایران و سربرآوردن جدالهای جدید و شدید در راس هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، میتواند به تاملات سیاسی مهم و مالا به تحولات سرنوشت ساز و دگرگون کننده تبدیل شود. این شرایط طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر را در مقابل رسالت تاریخی سرنوشت ساز خود قرار میدهد. این موقعیت تنها با دخالت خلاقانه و

از امروز است، در حال حاضر خیزش توده ای مشخصی که جمهوری اسلامی را به خطر بیندازد در میدان نیست، پس این حکم عام چه پیامی برای پراتیک سیاسی جدی دارد؟ این هم البته نوعی "سیاست کردن" است: نشستن و راجع به کشورها و نظامها نظر دادن، بی آنکه نظرات داده شده به حلقه معینی از یک استراتژی سیاسی برای ایجاد تغییر معین در جامعه مرتبط باشد. این آکادمیسین تئپیک است و رهنمودی به دخالتگری سیاسی از آن در نمیآید.

روایت دوم هم یک قرینه سازی سطحی و دلخواهی است. نظامهای حاکم لیبی و مصر و سوریه که نه ماه پیش بحران خاصی نداشتند، امروز تا خرخره غرق جنگ و تلامه انقلابی و انقلابیاند. برعکس آنها، جمهوری اسلامی گرفتار بحران مرکب اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک- فرهنگی است که تمام عمر گریبانش را رها نکرده است. وجه مشترک آن با نظامهای مصر و لیبی و سوریه استبداد سیاسی درازمدت است که نتایجش نافرمانی و خشم در اعماق جامعه انباشته کرده است. در عین حال تناقضات و بحرانهای ویژه ای دارد که آنها نداشته اند. بحران جمهوری اسلامی از آنچه نظامهای تونس و

میتکرانه رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر و با پرچم سیاسی کمونیستی حزب حکمیتست میتواند به نفع جبهه کارگر و کمونیسم و استراتژی انقلاب کارگری بچرخد. جامعه ایران یا با بزیر کشیده شدن جمهوری اسلامی توسط قدرت مبارزه طبقه کارگر در راس توده های آزادخواه و به مسیر رهائی و انقلاب کارگری و سوسیالیسم خواهد افتاد و یا در روند رشد اختلافات درون حاکمیت و سناریوهای "انتخاباتی" به مسیر تاملات، تصفیه حسابی و جابجایی قدرت میان جناحهای بورژوازی از بالای سر طبقه کارگر و مردم به حساب ادامه بردگی مزدی و اختناق و استبداد سیاسی به اوضاع سیاه دیگری علیه منطقه طبقه کارگر و مردم آزادخواه و به سود تحمیل مجدد حاکمیت بورژوازی منجر میشود.

برای تحقق چنین هدفی تغییر تناسب قوا طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر باید نتایج تناقضات و موانع جزیی را از سر راه بردارد. از جمله و در راس آنها فضای امن بر غیاب تحزب کمونیستی هدایت گر همه **وجوه جنبش طبقه کارگر بسیار تعیین کننده است** و رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر در بطن مبارزه مستمر و دایمی موظف به جوایگویی به این رسالت هستند. همین جا فوراً تاکید میکنم، منظورم حضور هر نوع حزبی تحت عنوان "کمونیسم و کمونیستی کارگری" نیست. در دنیا و در ایران هم احزاب متعدد تحت این عناوین را کم نداریم و خواهند بود، حق طبیی و اعتراض کارگر کوچکترین تأثیری در حیات و مبارزه طبقه کارگر حوزه مستقیم فعالیت خود ندارند. منظورم حزب کمونیستی کارگری اجتماع معین شده با سوخت و ساز روزمره حیات و کار و مبارزه طبقه کارگر، در هم تنیده با مبارزات اقتصادی و جاری آن و در عین حال با صلابت و روشن بینی طبقه کارگر را در جدالهای سیاسی جامعه و تغییر تناسب قوای گام به گام به طرف طبقه کارگر و کسب قدرت سیاسی نمایندگی کند.

در پرتو این جهت گیری پایه ای، در

مصر و لیبی و سوریه را لرزاند عمیقتر و چندجانبه تر است، اینکه چرا هنوز به تاملات انقلابی مشابهی نکشیده، چرا انتقشان اعصاب جامعه ایران دهان باز نکرده است، جواب مشخص میخواید. قرینه سازی جواب نیست. پرده سانسورناتالی بر سیاست انتظار است. قرینه سازی ورژن عامیانه تحلیل تطبیقی دقیق است؛ بویژه از بیخ و بن با تحلیل سیاسی مشخص متفاوت است و راهگشای هیچ پراتیک سیاسی خاصی نیست.

این تیپ روایتها عموماً دو نوع مشکل دارند: یا مانند اولی کلی و بیجاسلند، یا نظیر دومی به رویدادهای روز خیره میشوند و روندهای پشت آنها را نمی بینند. این روندها، یا به تعبیر بخش آخر سوال شما فاکتورهای موثر در ارزیابی از وضعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی دو دسته اند: یک دسته ترندهای پایدار و بنیادی حاکم بر حرکت و کارکرد سرمایه در ایران در ارتباط ناگزیر با سرمایه داری گلوبال دهه دوم قرن ۲۱، دسته دیگر مشخصات پایه ای جمهوری اسلامی در مقام یک دولت بورژوازی معین مدافع و تضمین کننده بازتولید بنیادها، کارکردها و مکانیسمهای سرمایه داری ایران، با امکانات و محدودیتهای ویژه خود در ظرفیت

شرایط سیاسی کنونی ایران باید در راستای تحقق اهداف زیر تلاش کرد.

الف- سرنوشتی جمهوری اسلامی، تأمین آزادی و برابری

سرنوشتی جمهوری اسلامی پیش شرط هر تحول جدی اقتصادی و سیاسی در حیات طبقه کارگر و مردم تشنه تغییر و بهبود وضع موجود است. کمونیسم طبقه کارگر، و حزب ما برای بزیر کشیدن فوری انقلابی جمهوری اسلامی با اتکا به نیروی طبقه کارگر و مردم آزادخواه باید تلاش کند . طبقه کارگر ایران با نادانختن جمهوری اسلامی به چیزی کمتر از تأمین آزادی و برابری تن نخواهد داد. بر این اساس سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی و تحقق آزادی و برابری محور پرچم سیاسی است که در این دوره کمونیستها و حزب حکمیتست در پیشاپیش طبقه کارگر و صف آزادخواهی و برابری طبیی در جنبش اعتراضی اتی برمی آفرایم و باز دیگر و در شرایط تحولات پیش رو بر آن پای فشرده.

ب- ایزوله کردن پرچمهای بورژوازی :

در متن جدالهای جدید هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، باردیگر پرچم و افقهای بورژوازی برافراشته خواهند شد و اپورتونیستهای راست و چپ مدافع این یا آن جناح بورژوازی و جمهوری اسلامی به فکر "تعدیل و اصلاح" نظام سرمایه و جمهوری اسلامی خواهند افتاد. در تلاش خواهند بود، حق طبیی و اعتراض کارگر کوچکترین تأثیری در چارچوب جدالهای بورژوازی و جمهوری اسلامی قالب زنند. مردم را به پای مضحکه های "انتخاباتی" و از جمله "انتخابات" پیش روی مجلس اسلامی و جدالهای ارتجاع حول و حوش آن بکشانند. بخشی از اپورتوسیون بورژوازی سناریو سیاهی دنبال پروژه غرب و آمریکا و ناتو و امید بستن به برجسته کردن "الگوی لیبی" خواهند بود. ما به مثابه رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر موظف به افتاء و منزوی

نماینده سیاسی اقلتار مختلف بورژوازی ایران است. بطور ریزتر و مشخصتر، این فاکتورها و مولفه ها عبارتند از: ۱- مکان ایران در تقسیم کار اقتصادی جهان، آیا ایران در ردیف کشورهای پیشرفته صادرکننده سرمایه است یا در حوزه متکی به نیروی کار ارزان و جلب سرمایه است؟ ویژگیهای مبارزه طبقاتی در ایران بر اساس این مکان معین در تقسیم کار اقتصادی جهان. ۲- مکان ایران در تقسیم و تجدید تقسیم جهان به مناطق نفوذ بزرگترین قدرت‌های جهانی؛ آیا این مکان تغییر کرده است؟ رابطه اقتصاد ایران با بازارهای منطقه ای و جهانی چگونه است؟ ۳- رابطه اقتصاد با رونای سیاسی و ایدئولوژیک در ایران زیر حاکمیت جمهوری اسلامی. موقعیت جمهوری اسلامی بعنوان دولت بورژوازی در قبال جامعه بورژوازی و در برابر مبارزه طبقاتی و جنبش مطالباتی طبقه کارگر. ۴- تأثیر بحران اقتصادی جهانی بر اقتصاد ایران و بر معیشت طبقه کارگر در ایران. ۵- موقعیت جمهوری اسلامی در معادلات جهانی و جدال قدرت دولتها و اتحادهای دولتی بورژوازی خاورمیانه.

کردن همه این پرچمهای بورژوازی و این روندهای ارتجاعی هستیم. فعالانه به تقابل با هر تلاش نیروهای درون و بیرون جمهوری اسلامی و تلاش همه جریانهای بورژوازی برای جرح و تعدیل این حکومت ضد مردمی و تحمیل آن در بسته بندی جدید میرویم. مبارزه واقعی کارگران همه مردم متعرض علیه جمهوری اسلامی، بیرون از جنگ جناحهای درون و اختناق و جمهوری اسلامی است. بیرون آمدن از سطره جنگ جناحی جمهوری اسلامی، نقطه شروع روندی است که می‌رود و باید به برچیدن تمام و کمال رژیم اسلامی منجر شود.

ج- دخالت فعال در جنبش اعتراضی پیش رو:

در شرایط کنونی گسترش مبارزات اقتصادی و مطالباتی طبقه کارگر به ویژه حول افزایش دستمزدها و بهبود زندگی در مراکز کارگری، شکل گیری حرکات اعتراضی علیه فقر و گرانی، علیه استبداد و اختناق و برای آزادیهای سیاسی و فرهنگی، حقوق برابر زنان و خلاصی فرهنگی بسیار محتلم است. حضور فعال در همه این عرصه ها حضور فعال در این مبارزات، ارائه خواست و مطالبه روشن و تلاش برای به پیروزی رساندن آن وظیفه رهبران و فعالین کمونیست کارگران و حزب ما است.

د- اتحاد و تشکیل طبقاتی حیاتی است

طبقه کارگر و صف جنبش اعتراضی هم اکنون و در مصافهای پیش رو به اتحاد و تشکیل محکم طبقاتی نیازحیاتی دارد. رهبران و فعالین کمونیست کارگران و مردم آزادخواه باید از فرصت و فرجه های احتمالی پیش رو برای ایجاد بیشترین اتحاد و تشکیل محکم طبقاتی و مبارزاتی اقدام کنند. جنبش برپائی مجامع عمومی در مراکز و محیط های کارگری در محلات و محیط زیست مردم متعرض را میتوان و باید به ستون فقرات سازمانیابی توده ای تبدیل کرد.

حضور فعال یک آلترناتیو ...

۶- تاثیر انقلابات و تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه بر موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی و بر اوضاع سیاسی ایران.

بعلاوه شاخصهای اقتصادی نظیر اشتغال، دستمزد، تورم، جمعیت زیر خط فقر، تجارت خارجی و همچنین جنبشهای اجتماعی؛ جنبش رهایی زن، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان و غیره هم فاکتورهایی هستند که در ارزیابی جامع از وضعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی باید به حساب آورده شوند. واضح است که بررسی چنین لیست بلندی، نیازمند یک بحث تئوریک تحلیلی کافی و وافی در حد رساله و کتاب است و از گنجایش این مسأله خارج است. ناچار باید کوتاه به اهم آثار پرداخت و اشکالات یک برخورد مختصر به ارزیابی از یک واقعیت متنوع و جامع را پذیرفت. - مکان ایران در تقسیم کار اقتصادی جهان کدام است؟ تقسیم جهان به دو بخش متمایز مرتبط با هم یک واقعیت سرمایه داری جهانی است که ویژگیهای هم معتبر است: بخش اول کشورهای سرمایه داری پیشرفته صادر کننده سرمایه و بخش دوم کشورهای کمتر پیشرفته، متکی به نیروی کار ارزان و حوزه صدور سرمایه از کشورهای اول. سرمایه داری در ایران یک اقتصاد میانه حال است که در تقسیم کار سرمایه داری جهانی جزء اقتصادهای متکی به نیروی کار ارزان و مقصد صدور سرمایه است. در این تقسیم کار اقتصادی جهان، رکن اصلی و تعیین کننده، صدور سرمایه است.

هدف از صدور سرمایه تولید سود بالا از کاتال استثمار نیروی کار ارزان و بیحقوق است. پارامترهای تولید و بازتولید و انباشت سرمایه و نتیجتاً رابطه کار و سرمایه و ویژگیهای مبارزه طبقاتی در این دو بخش جهان با هم متفاوتند. ایران زیر حاکمیت نظام جمهوری اسلامی با وجود یک جمعیت نسبتاً زیاد برخوردار از سطح بالای آموزش و تخصص و با وجود منابع طبیعی سرشار، هنوز نتوانسته در تقسیم کار جهانی از جریه حاکمیت خارج شود و به جرگه کشورهای پیشرفته سرمایه داری بپیوندد. بولفهای سران جمهوری اسلامی در این مورد توخالی و مسخره و پرتناقض است. از همه مسخره تر ادعای احمدی نژاد در ۲۲ بهمن سال گذشته است که گفت: من اعلام میکنم که ایران یک ابرقدرت است!

بر مبنای این مکان در تقسیم کار اقتصادی جهان، جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت بورژوازی، تنها با تأمین ملزومات سیاسی و اقتصادی تولید و بازتولید نیروی کار ارزان قادر است سطح معینی از سودآوری بالا را برای سرمایه تضمین کند. تحمل معیشت نازل و بیحقوقی کامل بر طبقه کارگر از جمله در عرصه ای حیات تشکیلی، تحمیل رویبنای سیاسی استبداد و سرکوب و خفقان عریان بر جامعه و حاکم کردن عقب افتاده ترین ایدئولوژی و آراء بر یک جامعه

پرجمعیت مدرن و معاصر، در بند نگاهداشتن زنان و جوانان توسط ضد انسانی ترین قوانین و عقیمانده ترین قیدوبندهای فرهنگی مغایر با زندگی انسان قرن ۲۱، ارکان این نظام بورژوازی سراپا ارتجاعی و پوسیده هستند.

جمهوری اسلامی نه فقط قادر به خارج کردن جامعه ایران از این مکان و موقعیت نیست بلکه بقای حاکمیتش در گرو نگاهداشتن جامعه در همین جایگاه است. عامل تعیین کننده چرخیدن جامعه ایران در این دایره باطل، خود جمهوری اسلامی است. بر مبنای این مکان اقتصادی، هر دولت بورژوازی دیگر بعد از جمهوری اسلامی هم ناگزیر است برای ایقاعی نیروی کار ارزان و استبداد سیاسی بازتولید کننده آن تلاش کند. هر تابلوی فریبده جناحهای مختلف بورژوازی ایران با وعده اینکه بعد از جمهوری اسلامی دمکراسی و پلورالیسم به ارمان میآورند تماماً بی پایه است. ویژگیهای مبارزه طبقاتی در ایران بر اساس این مکان اقتصادی، ایجاب میکند که برخلاف نقش و موقعیت ارتجاعی همه جناحهای بورژوازی، تنها طبقه کارگر انقلابی و آگاه با اتکاء بر موقعیت تعیین کننده خود در تولید اجتماعی و در عین حال با اتکاء بر استراتژی انقلاب کارگری و سوسیالیستی خود میتواند پرچمدار سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و متعاقب آن تداوم انقلاب تا رهایی کل جامعه از مصائب و قیدوبندهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی سرمایه داری باشد.

ایران در جریان تجدید تقسیم جهان میان بزرگترین قدرتهای سرمایه در مقطع پس از جنگ جهانی دوم جزء منطقه نفوذ غرب باقی ماند و پس از کودتای ۲۸ مرداد مشخصاً زیر سلطه برتر آمریکا قرار گرفت. از انقلاب ۵۷ و تا مقطع فروپاشی شوروی، به رغم شعار "نه شرقی نه غربی" جمهوری اسلامی، مکان ایران در تقسیم جهان تغییری نکرد. تلاش رفنجانی و جناحش برای نزدیکی به غرب در دوره بعد از جنگ با عراق، بر این زمینه تاریخی- جهانی متکی بود و عملاً هم ممکن بود. در آن شرایط نقش میانجی آلمان از هر دو نظر اقتصادی و سیاسی مهم بود و با سفر گشنیز به ایران میرفت که راهگشای این معضل جمهوری اسلامی شود. اما روند نزدیکی به غرب پیش نرفت و بویژه با واقعه ترور میکونوس فیچی شد. بعدها در دوران خاتمی هم تلاشهایی در همین مسیر صورت گرفت که به نتیجه نرسید.

در این دو دهه اما تغییرات معین دیگری انجام گرفته که فاکتور اصلی آن، رشد مناسبات تجاری و نزدیکی سیاسی ایران با چین و روسیه است. از این مناسبات، چنین تعبیر میشود که رژیم جمهوری اسلامی بی نیاز از بازارهای منطقه و در چارچوب جهانی اتکوره شده است. این ارزیابی واقعی نیست. بازار چین و روسیه، محدودیتی که رو به کاهش ندارد بلکه

بخشی از بازار جهانی است نه کل آن، نتیجتاً دسترسی ایران به این بازارها به معنی اتکوره شدن در بازار جهانی و مکانیسم دم و بازدم سرمایه داری گلوبالی امروز نیست. چین و روسیه مانند سی سال پیش قطبهای آلترناتیوی در جهان سرمایه داری نیستند و اساس اطلاق ترم "قطب" بر آنها معتبر نیست. زمانی بلوکشان سرمایه داری دولتی، به عنوان یک مدل اقتصادی دیگر در برابر بلوک غرب متکی بر بازار آزاد، و در دوره معینی به عنوان یک مدل آلترناتیو رشد شتابان، تکیه گاه کشورهایی بود که تازه وارد مناسبات سرمایه داری شده بودند. امروز دو دهه پس از سقوط آن نظام، چین و روسیه هم به مدل بازار آزاد ملحق شده اند و جزئی از آن هستند اما هنوز جزء غیرمسلط و غیرفرمانروا، و در کوتاه مدت در همین موقعیتند.

معضل اتکوره شدن جمهوری اسلامی در بازار جهانی و دم و بازدم سرمایه جهانی همچنان حل نشده باقی است. یک شاخص کنکرت، عضویت در سازمان تجارت جهانی WTO است. با اینکه سال ۲۰۰۵ ایران بعنوان نامزد و عملاً کاندید عضویت رسمی آن سازمان پذیرفته شد اما پس از انتخاب احمدی نژاد، دقیقاً به خاطر مخالفت دولتهای غربی این روند فیچی بر شد.

موقعیت دشوار و پادروای ایران در تقسیم جهان و پذیرفته نشدن آن از بازار جهانی یکی از مهمترین معضلات اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی است. ایران سرمایه داری، اقتصاد و سیاست آن، نمیتواند خارج از دایره گردش سرمایه جهانی به استقرار و رشد متناسب با یک جامعه ۷۵ میلیونی دست پیدا کند. درجه ای از رشد اقتصاد سرمایه داری امری طبیعی و ناگزیر است، اما این به خودی خود تناقضاتی ناشی از ناخوانائی مقتضیات اقتصادی جامعه با رویبنای سیاسی و ایدئولوژی و فرهنگی که جمهوری اسلامی به زور سرزیده و اختناق بر جامعه ایران تحمیل کرده است را نمیگشاید.

در درجه از رشد اقتصادی، این تناقضات را بیشتر و پیچیده تر میکند. از زایه منافع طبقه جمهوری اسلامی بوده و تخفیف نیافته بلکه بیشتر شده و سرمنشا شکافها و گسلهای درون بورژوازی ایران و همچنین مبنای گسل و جدال قدرت درونی جمهوری اسلامی است.

سیاست طبقه کارگر در این زمینه تأمین صف مستقل خود و تعقیب خط مشی و حرکت طبقاتی خود مستقل از جناحیندیهایی درون بورژوازی ایران و کارگر، سرمایه داری ایران صرفنظر از مکانش در تقسیم جهانی سرمایه باید برپنده شود و با سوسیالیسم جایگزین گردد. جمهوری اسلامی هم دولتی بورژوازی است و باید آن را بعنوان گام ضروری تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر سرنگون کرد.

- معضل دیگر اقتصاد ایران، محدودیت بسط تجارت خارجی آن در بازارهای منطقه و در چارچوب رقابت با ترکیه و دولتهای خلیج است. محدودیتی که رو به کاهش ندارد بلکه

اشکارا رو به افزایش است. در پی فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای قفقاز و آسیای میانه، رقابت فشرده ای میان ترکیه و ایران بر سر نفوذ تجاری در بازار این کشورها بالا گرفت که در آن ترکیه برنده شد. ترکیه در دو دهه گذشته، به رغم اینکه در پی سقوط شوروی دیگر آن موقعیت سابق را در بلوک غرب نداشت، با رشد اقتصادی سریع (مشخصاً در رقابت منطقه ای با ایران) توانست موقعیتی بهتر از دوران جهان دوقطبی کسب کند و امروز دارد ایران را در هر دو عرصه اقتصادی و سیاسی در منطقه عقب میراند. موقعیت جمهوری اسلامی در معادلات جهانی و جدال قدرت دولتها و اتحادهای دولتی دیگر دارد شکل میگیرد که حاصل آن امروز دشوار و زیر فشار نبوده است.

- به فاکتور تأثیر بحران اقتصادی جهانی بر اقتصاد ایران و بر معیشت طبقه کارگر در ایران هم باید اشاره کرد. گفته میشود اقتصاد ایران از بحران جاری جهانی لطمه نندید. این امر نسبی است و ویژه ایران هم نیست. اما اگر بورژوازی ایران و متحدان در این عرصه هم خوش به حالشان باشد (که نیست)، عوارض این بحران بر تنزل معیشت کل طبقه کارگر جهانی، دامن کارگران ایران را هم گرفته و ناگزیر به عامل مؤثری در تشدید مبارزه طبقاتی بدل شده است.

از جمله: جمهوری اسلامی تنها به افزایش ناچیزی در مورد دستمزد کارگران تن داد، پارانها را حذف کرد و مهار گرانی کالاها میورد نیاز معیشت طبقه کارگر و اقشار کم درآمد را رها کرد. کافی نبودن تعویض ۴۵ هزار تومانی در مقابل گرانی سرسام آور حاصل از اثر مستقیم و غیرمستقیم حذف پارانها بر هر کارگری روشن است.

در پی بحران، تضاد طبقاتی کار و ارزش و بورژوازی مصر، در طبقه کارگر مصر در برابر گردنکشی ارتش و دولت و بورژوازی مصر، به دفاع از تداوم انقلاب و پافشاری بر مطالبات خود، بی تردید برای رهبران طبقه کارگر در ایران الهامبخش است. امروز به همت مبارزات متحدانه و متشکل کارگران مصر خواست کارگری تعیین حداقل دستمزد و حداقل حقوقی به یک مطالبه عمومی اکثریت جامعه بدل شده است. این مهر طبقاتی کارگران بر انقلاب در حال جریان مصر است که در دیگر جوامع سرمایه در ایران این است که همان دولتی که سوسیالها را حذف میکند، از طرف دیگر باید نیروی کار را همچنان ارزان نگاه دارد و در هماتحالی باید بتواند از بروز طغیان و انقلاب کارگران و محرومان جامعه جلوگیری کند. این عرصه ای است که رهبران و فعالین کارگری لازم است با کار شیار و کاردانی کامل و با کار خستگی ناپذیر آگاهگرانه و دولتی سازمانگرانه خود، در آن فعالانه دخالت کنند.

- و بالاخره تأثیر فاکتور انقلابات و تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه بر موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی و در اوضاع سیاسی ایران را باید بررسی کرد: در نه ماه گذشته موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه به طرز

کمونیسیت ۱۶۳

برگشت ناپذیری سقوط کرده است. مقایسه هارت و پورت سران رژیم در هفته های اول پس از سقوط بن علی و مبارک بویژه در قبال تحولات بحرین که مناسبات ایران و دولتهای خلیج را بحرانی کرد، با موقعیت پرتناقض کنونی جمهوری اسلامی در قبال تحولات سوریه گویا است. چشم انداز این موقعیت با تنگتر شدن عرصه بر دولت سوریه تیره تر هم میشود. در واقع به موازات مصاف اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب در پی پیشرویهایی اولیه انقلابات تونس و مصر، جدال قدرت جدیدی در خاورمیانه با محوریت ترکیه و مصر و مجلس تعاون خلیج در یکسو و جمهوری اسلامی و سوریه و عراق در سوی دیگر دارد شکل میگیرد که حاصل آن تشدید رقابتیهای ناسیونالیستی در عرصه های اقتصادی و سیاسی و خاورمیانه و انزواوی روزافزون جمهوری اسلامی در سطح منطقه است. تنزل موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی و سایر تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه بی تردید بر اوضاع سیاسی ایران تأثیر میگذارد. به هشدار خامنه ای درباره هر خطر افتادن امنیت رژیم در پروسه انتخابات آتی مجلس اسلامی، فراتر از انتخابات، دامن کارگران ایران را هم گرفته و ناگزیر به عامل مؤثری در تشدید مبارزه طبقاتی بدل شده است.

از جمله: جمهوری اسلامی تنها به افزایش ناچیزی در مورد دستمزد کارگران تن داد، پارانها را حذف کرد و مهار گرانی کالاها میورد نیاز معیشت طبقه کارگر و اقشار کم درآمد را رها کرد. کافی نبودن تعویض ۴۵ هزار تومانی در مقابل گرانی سرسام آور حاصل از اثر مستقیم و غیرمستقیم حذف پارانها بر هر کارگری روشن است.

در پی بحران، تضاد طبقاتی کار و ارزش و بورژوازی مصر، در طبقه کارگر مصر در برابر گردنکشی ارتش و دولت و بورژوازی مصر، به دفاع از تداوم انقلاب و پافشاری بر مطالبات خود، بی تردید برای رهبران طبقه کارگر در ایران الهامبخش است. امروز به همت مبارزات متحدانه و متشکل کارگران مصر خواست کارگری تعیین حداقل دستمزد و حداقل حقوقی به یک مطالبه عمومی اکثریت جامعه بدل شده است. این مهر طبقاتی کارگران بر انقلاب در حال جریان مصر است که در دیگر جوامع سرمایه در ایران این است که همان دولتی که سوسیالها را حذف میکند، از طرف دیگر باید نیروی کار را همچنان ارزان نگاه دارد و در هماتحالی باید بتواند از بروز طغیان و انقلاب کارگران و محرومان جامعه جلوگیری کند. این عرصه ای است که رهبران و فعالین کارگری لازم است با کار شیار و کاردانی کامل و با کار خستگی ناپذیر آگاهگرانه و دولتی سازمانگرانه خود، در آن فعالانه دخالت کنند.

- و بالاخره تأثیر فاکتور انقلابات و تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه بر موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی و در اوضاع سیاسی ایران را باید بررسی کرد: در نه ماه گذشته موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه به طرز

حضور فعال یک آلترناتیو ...

بالا برای جمهوری اسلامی محوری نیستند. بطور مثال انزوی اقتصادی نسبی است که باید هم از نسبت آن و هم از امکانات مأنور جمهوری اسلامی در قبال آن شناخت ابرکتیو داشت. اغراقهای سیاسی جریانات راست و چپ اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این زمینه پایه واقعی ندارد و پرده پوشی استرژئی انتظار است. معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی، از انزوی اقتصادی ماهیترند و از لحاظ قانونمندی درونی دم و بازدم انباشت سرمایه در کارکرد متعارف آن، نسبت به عوامل خنثی کننده و امکانات مأنور در شکاف بازار جهانی، در سطوح عمیقتر و اساسی تری عمل میکنند و نهایتاً تأثیر خود را هر از گاه به صورت تنشهای سیاسی در درون جمهوری اسلامی بروز میدهند. این روند با تحولات منطقه خاورمیانه تشدید و تسریع شده است. بن بست اقتصادی هم اسما و اقلیت ندارد یا به همان اندازه واقعی است که سرمایه داری همه جا در حال و احوال بحرانهای شدید میتواند داشته باشد. معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی را با معضلات یونان مقایسه کنید، تقریباً بن بست اقتصادی برای وضعیت کنونی جمهوری اسلامی یکدهم یونان واقعی نیست. بحران با بن بست فرق اساسی دارد. روشن بودن سر این مسئله ضروری است چراکه تنشها با شناخت دقیق و کنکرت از وضعیت و معضلات جمهوری اسلامی میتوان تاکنشکهای مبارزاتی متناسب در مبارزه با آن را تعیین و اتخاذ کرد. بحث جنگ و جدال بخش عمومی و خصوصی اقتصاد هم ویژه جمهوری اسلامی نیست، در اکثر اقتصادهای سرمایه داری متکی به سرمایه دولتی (از جمله متکی به درآمد نفت) هر وقت بن بست به خصوصی سازی یا باز کردن دریچه برای سهیم کردن بیشتر اقدار مختلف بورژوازی در بخش خصوصی زده شد، این تنشها بالا گرفته است.

سوال مطرحی که در صفوف جریانات راست و چپ اپوزیسیون جمهوری اسلامی حول آن جدل در گرفته این است که آیا با این توضیحات، کارکرد سرمایه داری ایران متعارف است؟ واضح است که نیست. ناسازگاری اقتصاد سرمایه داری ایران با قیودبندهای روبینای سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی حاکم که توسط جمهوری اسلامی بر آن تحمیل شده، آنقدر روشن است که نیاز به استدلال ویژه ندارد.

کمونیست: جدال در میان صفوف جناح اصولگرایان هر روز جانتر می شود و ابعاد به مراتب گسترده تری به خود می گیرد. دعوایها ظاهراً حول مقولات ولایت فقیه یا قانونیت، اسلامیت یا ایرانیت، وفاداری به اصول انقلاب اسلامی یا غربگرانی دور میزند. شما دعوی امروز میان اصولگرایان را چگونه ارزیابی میکنید آیا این جدالی در ادامه دعوی سبز و سیاه است؟

فاتح شیخ: جدال جاری ادامه دعوای مستمر جناحها در طول حیات جمهوری اسلامی از دوره رهنمائی و بعداً خاتمی تا دعوی سبز و سیاه هست، این یک فاکت است اما به تنهایی برای ارزیابی از کاراکتر ویژه جدال کنونی در صفوف "اصولگرایان" کافی نیست. جناح اصولگرا تاریخاً اصلی ترین و مقتدرترین جناح جمهوری اسلامی بوده است. اینکه این جناح با اهرمهای سرکوب عریان خود توانست جنبش سبز اصلاحگرایان را از صحنه خارج کند اما نتوانسته صفوف خود را متحد نگاه دارد و جنگ خودی و غیرخودی را این بار به دالان شعبات خود کشانده است، نشان میدهد که این رژیم با تناقضاتی روبروست که هیچیک از جناحها و دارودسته هایش راه حل کارساز و متحدکننده ای برای آن ندارند. تلاشهای احمدی نژاد برای عبور دادن حاکمیت بورژوازی جمهوری اسلامی از تناقضات موجود آن، ادامه تلاشهای رفسنجانی و خاتمی و حتی ادامه پلاتفرم جنبش سبز است. قایل درک است که هر بخشی از نظام جمهوری اسلامی که در راس دولت و اجرانیات اداره جامعه قرار گیرد، ناگزیر است دست به اهرمهایی ببرد که موانع را از سر راه رشد سرمایه داری در ایران بردارد و بکوشد ترتیبات سیاسی و اداری دست و پاگیر را یا حذف کند و یا دستکم تعدیل کند. نیم قرن است مناسب سرمایه داری در ایران مسلط است و سرمایه داری یعنی انباشت و رشد. درنتیجه جمهوری اسلامی یا باید خود را با آن منطبق کند یا به این شیوه و آن شیوه به مانی بر سر راه رشد متعارف آن تبدیل میشود. تناقض مهلک جمهوری اسلامی به عنوان یک روبینای حکومتی بورژوازی در این است که هر درجه رشد سرمایه داری، آن را با تناقضات جنبش و پیچیده تری روبرو میکند و عدم رشد اقتصادی هم آن را از کنترل و اداره جامعه و مبارزه طبقاتی تشدید شونده آن باز میدارد.

سوال این است که چرا تلاشهای احمدی نژاد برای انطباق ترتیبات سیاسی و اداری از پیش پای رشد ناگزیر سرمایه داری، به سد خامنه ای جنتی و حتی مصباح بزدی (که تا چند وقت پیش پدر روحی احمدی نژاد بود) برخورد میکند و پیش نمیرود؟ جواب سراسر است این است که این تلاشها هم راهگشای تناقض اساسی جمهوری اسلامی با کارکرد متعارف رشد سرمایه داری نیست. رشد سالهای اخیر سرمایه داری ایران با کمک قیمت بالای نفت، اینطور نیست که به حل این تناقضات کمک کند، برعکس آن را حادثر میکنند. درآمد بالایی حاصل از حذف بارانه ها و سرشکن کردن گرانی سراسر آور هزینه های زندگی بر سر کارگران و محرومان هم البته پروژه ای در خدمت رشد سرمایه داری است اما آن هم به تخت سینه تناقضات نظام با همین کارکردهای عادی میخورد و مرهم زخم اساسی جمهوری اسلامی نمیشود، زخم را عمیقتر میکند. اگر تلاشها و پروژه های اقتصادی احمدی نژاد که در شش سال گذشته مورد

تأیید خامنه ای و سیاه هم بوده، می توانست به جایی برسد و کشتی نظام را به ساحل امنی برساند چه دلیلی برای ارباب بالا گرفتن جدال کنونی وجود داشت؟

راه حل معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی، اقتصادی نیست سیاسی است، اما نه به معنی تعدیل تربیات اداری و سیاسی جمهوری اسلامی بلکه به معنی از سر راه برداشتن کلیت جمهوری اسلامی که طبعاً کار احمدی نژاد نیست. بیست سال تجربه سیاسی نشان میدهد که احمدی نژاد و اطرافیانش هم از عهده تعدیل رژیم اسلامی در جهت انطباق آن با دم و بازدم سرمایه، انگره شدن در بازار جهانی و جلب سرمایه جهانی برای بیرون کشیدن سود بالا از گرده نیروی کار ارزان و زیر سرکوب طبقه کارگر ایران بر نمیآیند، همچنانکه رفسنجانی و خاتمی و جناحهایشان هم از عهده بر نیامند.

با بن بست پروژه های تعدیل و اصلاح، سالیانست که حل این معضل جامعه از دستور جدال درونی جمهوری اسلامی به خارج این نظام متحجر منتقل شده و کاتال آن هم سرنگونی جمهوری اسلامی است. در پیش بودن انتخابات مجلس هم البته این جدال اساسی و جدی را از یک مسیر شش ماهه تنش و تشنج عبور میدهد که از خامنه ای تا جنتی و سیاه پاسداران و احمدی نژاد از تبدیل آن به خطر جدی برای نظامشان نگران و هراسانند.

کمونیست: با نزدیک شدن انتخابات مجلس جدال جناحهای جمهوری اسلامی بالاگرفته است. صفیندی های جدیدی در حال شکل گیری است. آیا این انتخابات واقعا نقشی در وضعیت جمهوری اسلامی و بالانس قدرت میان جناح های آن ایفا میکند؟

فاتح شیخ: انتخابات برای نظام سیاسی جمهوری سیاسی یک اجبار مکروه و پر دردست است. در عین حال که مانند همه رژیمهای بورژوازی فرستنی برای گمراه کردن آحاد شهروندان و کشاندن آنها به پای صندوقهای رای در جهت کسب پشتوانه برای ادعای مشروعیت حاکمیتشان است. علاوه بر اینها در انتخابات این بار مجلس اسلامی، دو شاخه از جناح واحد "اصولگرا" که اخیراً شاخ به شاخ شده اند برای تحکیم موقعیت خود ابزارهای اجرایی و اداری و انتظامی را به کار خواهند گرفت. به روندهای پایدارتر پشت این رویارویی در جواب سوال سوم اشاره کردم و گفتم که میتوانند مشکلات جدیدی برای پیشبرد پروژه انتخاباتشان فراهم کنند.

جناح "اصولگرا" تاریخاً و عملاً جناح اصلی و پر قدرت رژیم اسلامی حاکم است که همه اهرمهای سیاسی و اجرایی و قضایی و امنیتی و انتظامی و غیره را از بالا تا پایین در انحصار دارد. دامنه قدرت اقتضایی و سیاسی و نظامی این جناح با جناح اصلاحگرا قابل قیاس نیست. دو شقه شدن این و مشایب با بخشهای دیگر جناح حاکم

جناح بر سر انتخابات پیچیده و پر دردمر مجلس آنها در دل بحرانهای اساسی تر نظامشان، و شاخ به شاخ شدن این دو شاخه در شرایط منحول و تلاطم زای کنونی میتواند اوضاع را از کنترل هر دو طرف خارج کند. کنار کشیدن اصلاح طلبیان میتواند ناشی از پیش بینی شبرتوشیری باشد که در راه است و میخواهند تمام مسئولیت آن را به عهده زمامداران کثرت ببندازند.

در این جدال حتی دست و بال شوری نگهبان در تعیین کاندیداها دستکم به اندازه دوره های قبلی باز نیست. و اگر این فیلتر کار خود را در مرحله پیش از انتخابات نکند، کنترل این پروژه را با کد نام اهرم دیگری میخواهند تأمین کنند؟ واقیعت این است که تعیین تکلیف انتخاباتهای جمهوری اسلامی همیشه قبل از روز رایگیری و همواره گویبندیهای پیچیده که نهایتاً به شوری نگهبان منتهی میشود صورت میگردد.

این گویبندیها هم در انتخابات مجلس بسیار پیچیده تر است و هم در شرایط امروز سخت تر است و در نتیجه میتواند اوضاع را قابل انفجارتی کند. آیا این انتخابات واقعا در وضعیت جمهوری اسلامی و بالانس قدرت میان جناح های آن نقشی ایفا میکند؟ خود روز انتخابات و پروسه رایگیری قطعاً نقشی ندارد اما جدالهای پیش از روز انتخابات، چرا. انتخابات این دوره میتواند برای کل جمهوری اسلامی و همه جناحهایشان گران تمام شود و به تلاطمات جدی میدان بدهد. به همین دلیل خامنه ای از عواقب آن هراس امنیتی نظامشان به هراس افتاده و هشدار داده است.

کمونیست: حزب حکمتیست عروج جنبش سبز و پیوستن بخش اعظم اپوزیسیون به صف سبز را تحمیل یک عقب نشینی جدی به جنبش اعتراضی رادیکال علیه جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. با افول جنبش سبز و ازبایی شدن آن موقعیت امروز جنبش اعتراضی برای سرنگونی جمهوری اسلامی را چگونه مینبید.

فاتح شیخ: بی تردید افول جنبش سبز و کم اثر شدن آن اتفاق مثبتی به نفع همه اعتراضات حق طلبانه جامعه و انقلابی جمهوری اسلامی است. جنبش سبز، یکی از قلابی ترین تحرکات اجتماعی و سیاسی سالیهای اخیر و شاهد دیگری بر گندیدگی بورژوازی ارتجاعی اسلامی است که با این حال بخش قابل توجهی از جامعه به خاطر نفرت عظیم و عمیق از جمهوری اسلامی، هرچند کوتاه مدت به آن پیوست. این پدیده شنیع در عین حال نشان داد که توده مردم در شرایط اختناق و در غیاب یک پرچم کمونیستی انقلابی روشن و پیدار و پیادار در جامعه، غالباً در برابر وسوسه پیوستن به چنین جنبشهایی که ناگهان از درون رژیم در تقابل با مردم و رهنمودهای آن، کلید پیشروی در این مسیر است.

باعث توهم بخش دیگری از جامعه و پیوستنشان به یک تحرک ارتجاعی دیگر برخاسته از درون رژیم نخواهد شد؟ اگر چنین اتفاقی بیفتد، یک جامعه شنیعتر از جنبش سبز خواهد بود و یک عقب نشینی فاجعه بارتر و جدیتر به مبارزات رادیکال کارگران و مردم علیه جمهوری اسلامی تحمیل خواهد شد. در غیاب یک آلترناتیو نیرومند کمونیستی و کارگری این خطر وجود دارد. افول جنبش سبز اتوماتیک به تقویت جنبش اعتراضی برای سرنگونی جمهوری اسلامی منجر نخواهد شد. مقابله مستقل صف آگاه و سوسیالیست طبقه کارگر با تحرکات جناحهای بورژوازی و رژیم تنها راه تقویت یک جنبش رادیکال و انقلابی برای سرنگونی رژیم است. حضور فعال و دخالتگر یک آلترناتیو نیرومند کمونیستی و کارگری در اوضاع احوال امروز ایران و جهان از همیشه حیاتی تر است.

کمونیست: امروز چه چشم اندازی در مقابل کمونیسم و طبقه کارگر وجود دارد؟ عامل یا عوامل تعیین کننده در تغییر توازن قوا بین بورژوازی حاکم در ایران و طبقه کارگر کدامند؟

فاتح شیخ: در مقابل کمونیسم و طبقه کارگر همیشه چشم انداز نابودی سرمایه داری از طریق انقلاب کارگری، چشم اندازی زنده و دلگرم کننده است، اما برای تحقق این چشم انداز سرنوشت ساز، ردیفی از جدالها، مصافها و نبردهای طبقاتی پیش پای کمونیستها و رهبران و فعالین رادیکال و انقلابی طبقه کارگر قرار دارد که در راس آنها تلاش دائم برای سروسامان دادن به صف طبقاتی خود و آگاه کردن و متحد کردن و سازمان دادن این صف است. این کار هرگز در انزوا پیش نخواهد رفت بلکه تنها در دل مبارزات متشکل اقتصادی و سیاسی و دخالتگری فعال در سرنوشت جامعه و تغییر شرایط زندگی انسانهاست که امکان پیشروی و گسترش دارد.

سازمان دادن صفوف کارگران در شکلهای توده ای و حزبی، برپا کردن مبارزات متحدانه با حد اکثر تضمین کسب پیروزی، مطمئن ترین و موثرترین راه تغییر توازن قوا بین بورژوازی حاکم و طبقه کارگر، بین ماشین سرکوب بورژوازی و مردم معترض و آزادیخواه است. تجربه زنده انقلاب مصر و نقش اعتصابات کارگری و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری چه در سالهای پیش از انقلاب، چه در انقلاب و پروسه تدوم امروزی آن، نقش تعیین کننده تشکلهای کارگری و شبکه های تغییر قطعی توازن قوای طبقاتی را به روشنی اثبات میکند.

قویت و گسترش نفوذ حزب حکمتیست در صفوف کارگران و فعالین کمونیست، از راه عملی کردن سیاستها و رهنمودهای آن، کلید پیشروی در این مسیر است.

بحران جمهوری اسلامی عمیق تر میشود



گفتگوی کمونیست با سلام زیجی

کمونیست: جمهوری اسلامی با بحران مملود شده است. بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، اختلافات جناحی، تهدیدات و فشارهای بین المللی و غیره از جمله آنها است. سی سال از حاکمیت جمهوری اسلامی میگذرد و امروز روایتی متفاوتی از وضعیت جمهوری اسلامی و معضلات آن وجود دارد. منجمله اینکه نجات جمهوری اسلامی یا حفظ نظام از خطر خیزش شاه ای محور اصلی تقابلهای امروز جمهوری اسلامی است. یا اینکه بحران امروز جمهوری اسلامی به بحران لیبی، مصر و سوریه شبیه است. از نظر شما فاکتورهای مؤثر در ارزیابی از وضعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی کدامند؟

سلام زیجی: وجود روایتی متفاوت از وضعیت جمهوری اسلامی و معضلات کنونی آن واقعی است. ریشه این نیز بر میگردد به همان روایتها و ارزیابی های که در اوایل سر کار آمدن جمهوری اسلامی وجود داشته است. بی تردید فاکتورهای سیاسی و اقتصادی جدید داخلی و جهانی در ارزیابی های امروز نخیل هستند و میتواند متغیر باشند. اما این راه در همان بستر اساسی ماهیت و روند تاریخی رژیم از بدو تولد آن باید قرار داد. پایه و اساس نحوه برخورد به جمهوری اسلامی، ساختار سرمایه داری در ایران، بررسی بحرانها و جناحها و معضلات کنونی آن بر میگردد به همان دوره که جمهوری اسلامی بر بستر سرکوب یک انقلاب سر کار آمد. برای نیروها، افراد یا جنبشی که جمهوری اسلامی طرفدار "مستضعف" بود، "ضد امپریالیست" بود، "خلقی" و محصول "انقلاب" بود یا اینکه دنبال "اقتصاد ملی" و "اسطوره بورژوازی و ملی" و "حقوق خلقها" و غیره بودند برخوردشان به جمهوری اسلامی و سرمایه داری و "میهن" و "کارگر و سوسیالیسم از زویه منفعت طبقاتی جنبشهای متفاوت خودشان بود. امروز از سراین است که گویا جمهوری اسلامی از مسیر و قول قرارهای اولیه خود عدول کرده است. این نیروها جزئی از جناح راست و چپ خود سرمایه داری اند که رنگ "اسلامی گری" رژیم اجازه نداد و نمیدهد که پرچم ملی، اصلاحات و خلقی آنها در کل آن سیستم جای بگیرند. این طیف که بخش عمده جریانهای امروز چپ را نیز در بر میگیرد، با جمهوری اسلامی را قابل تعدیل میدانند و طرفدار مبارزه "مندی" و "اصلاحات" هستند یا بخش

وقتی ما با پدیده ناور "بورژوازی در همه دنیا بورژوازی است" (عجب کشفی) مواجه میشویم به سیاست بی سیاستی و عملکرد دیگری میرسیم. برای مثال گویا چون دولت انگلیس با سوند بورژوازی است و جمهوری اسلامی نیز به همین شکل پس فرقی بین سیستم انتخاباتی آنها وجود ندارد! لذا من و شما کمونیست درگیر با جمهوری اسلامی همان برخوردی به نمایش انتخاباتی در جمهوری اسلامی باید بکنیم که در نظامهای متکی به دمکراسی بورژوازی. این دید عملا کاری به ساختار سیاسی و تاریخ سرکوب و شکل گیری جمهوری اسلامی و رابطه اش با جامعه ندارد. گسترش تکنولوژی و رشد اقتصاد ایران خیالش را راحت کرده است. نیازی نمی بیند در سیاست و مبارزه روزمره علیه کلیت جمهوری اسلامی نقش فعالی ایفا کند. این نگرش و روایت نیز ظاهر مارکسیستی دارد اما از نظر من در عالم سیاست و مبارزه همه جانبه طبقاتی نقش و پراتیک آن در برخورد به جمهوری اسلامی و بحران اقتصادی و مبارزه اقتصادی و طبقاتی و سیاستهای ناطر بر آن و سرنگونی رژیم همان مسیری را طی میکند که طبقاتی و روایت های دیگری که به آن اشاره کردم. عنصر سیاست، روینا سیاسی و معضلات و بحرانهای اجتماعی که خود انعکاسی از موقعیت اقتصادی و رابطه کار و سرمایه در ایران میباشد در "راه" و "گسترش سرمایه داری و طبقاتی" که در هر جای دنیا بورژوازی است" قریبانی میشود و ناپدید گرفته میشود. اما من خود را متعلق به یک روایت و ارزیابی دیگر میدانم که در تقابل با کل روایتی فوق میباشد. یعنی روایتی که جنبش ما، جنبش کمونیسم کارگری و خط حکمت و سیاستهای رسمی و تاکتونی حزب ما آنرا نمایندگی کرده است. ما جمهوری اسلامی را محصول انقلاب ۵۷ ندانسته و میدانیم. ما جامعه ایران را در همه ابعادش یک جامعه تمام عیار کاپیتالیستی دانسته و میدانم و جمهوری اسلامی را نماینده و حکومت مستقیم نظام بورژوازی در ایران ارزیابی کرده و همواره کشمکش و جدل و کارخانه تا میداین شهر از مبارزه برای لغو اعدام تا خلاصی فرهنگی، از دفاع از برابری حقوق زن و کودک تا تلاش برای گشایش سیاسی را بخش تفکیک ناپذیری از مبارزه طبقاتی و کمونیستی و کارگری طبقه کارگر و خود دانسته و میدانیم. اینکه جمهوری اسلامی چه تحولی در این سی سال و ساختار اقتصادی و سیاسی و کشمکش درونی خود از سر گذرانده است هیچ تغییر پایه ای در نگاه ارزیابی ما از جمهوری اسلامی و مبارزه ما برای سرنگونی آن رژیم و تلاش برای پیروزی کارگر و کمونیسم به وجود نمی آورد. تحولات جدید را با چشمان باز بررسی کرده و میکینیم.

کارگران جهان متحد شوید

بحران جمهوری اسلامی ...

نابرابریها و روش های استبدادی سابق جایگزین منتهی مرتجع ریز و درشت و حلقه بگوش تر عرب، شیبه عراق و افغانستان میشود بدون اینکه یک نان به سفره کارگر اضافه گردد و یا آزادیهای واقعی سیاسی و اجتماعی برای خود قدرتی است و در دستان خود نیز شمشیر اسلام، سپاه و بسیج، رفسنجایی، موسوی و احمدی نژاد و خامنه ای و هزارها آخوند و دلال و بورژوا خودمختاری طلب و حربیه ناسیونالیسم کرد و ترک و فارس و عرب را نیز روی سرش بچرخانند. جمهوری اسلامی از بدو تولد خود بدلیل همین ماهیت و عملکرد سیاسی و ایدئولوژیکی اش چه در ایران و چه در برخورد به دنیا بیرون خود هرگز نتوانست اقتصاد ایران را در سطح یک حکومت بورژوا و متعارف و جریانات راست و چپ در بررسی وضعیت رژیم است. منجمله مسئله انزوای اقتصادی، بن بست اقتصادی، جنگ بخش خصوصی و دولتی، اقتصاد نظامی و غیره طرح میشود. از نظر شما جمهوری اسلامی با چه معضلات اقتصادی روبرو است؟

کمونیست: معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی، محور دیگر تحلیل جریانات راست و چپ در بررسی وضعیت رژیم است. منجمله مسئله انزوای اقتصادی، بن بست اقتصادی، جنگ بخش خصوصی و دولتی، اقتصاد نظامی و غیره طرح میشود. از نظر شما جمهوری اسلامی با چه معضلات اقتصادی روبرو است؟

سلام زیجی: جمهوری اسلامی بر بستر یک جامعه بحرانی از جمله بحران اقتصادی و سیاسی و سرنگونی حکومت شاه که با قهر و خون همراه بود سر کار آوردنش. سرکوب انقلاب ۵۷ و جایگزینی جمهوری اسلامی به جای نظام سلطنتی، مترادف نشد به بازسازی اقتصاد و سروسامان دادن پایه های تولید و باز تولید سرمایه و تامین رفاه و امنیت اقتصادی و اجتماعی جامعه. بر عکس بحرانی تر و افسار گسیخته تر و سرکوبگرانه تر از سابق تداوم پیدا کرد. امروز البته سود آوری و رشد اقتصادی به معنای ثروت انبوهی و سرمایه گذاری های هنگفت در ایران بسیار جلوتر از دوره سال ۵۷ است اما این به راه اندازی یک اقتصاد باثبات هرگز تبدیل نشد. چنین روندی تنها از سر نفهمی و ندانستن آخوند و یا بورژوازی ایرانی نبود و نیست. این ناشی از معضلات نیاز سرمایه داری ایران است که همواره با سرکوب و استثمار مطلق طبقه کارگر متکی است. همچنین مشخصات ماهوی و ایدئولوژیکی نظام جمهوری اسلامی نیز مهمترین فاکتور در بحران و بی ثباتی سرمایه داری در ایران بوده و میباشد. بخش عمده اقتصاد و سرمایه ها و ثروت چه در قالب "خصوصی" و چه "دولتی" آن اساسا تحت کنترل بخشهای از بورژوازی در حاکمیت و نیروهای اسلامی و نظامی از جمله سپاه پاسداران و مستقیما مرتبط به حاکمیت قرار دارد. بورژوازی ایران هیچگاه نتوانسته استانداردها و قوانین حاکم منتهی به روند متعارف بورژوازی را به یک داده واقعی اقتصاد ایران تبدیل کند. رنگ مافیائی و تحت کنترل قرار گرفتن اقتصاد از جانب و باند گروه های مختلف در سیستم اقتصادی ایران بسیار برجسته است و شیبه حتی ترکیه و عربستان و مصر و

غیره هم نیست. این واقعیات علاوه بر افسارگسیختگی سرمایه داری و روند وحشیانه تر استثمار بر طبقه کارگر به نشواریهای مبارزه طبقاتی و کارگری نیزافزوده است. طرف شدن کارگر با یک بورژوازی "متحد" و "باثبات" تر برای حساب و کتاب تر بسیار راحت تر است از یک سیستم لجام گسیخته بورژوازی و مافیائی که هر بخش برای خود قدرتی است و در دستان خود نیز شمشیر اسلام، سپاه و بسیج، رفسنجایی، موسوی و احمدی نژاد و خامنه ای و هزارها آخوند و دلال و بورژوا خودمختاری طلب و حربیه ناسیونالیسم کرد و ترک و فارس و عرب را نیز روی سرش بچرخانند. جمهوری اسلامی از بدو تولد خود بدلیل همین ماهیت و عملکرد سیاسی و ایدئولوژیکی اش چه در ایران و چه در برخورد به دنیا بیرون خود هرگز نتوانست اقتصاد ایران را در سطح یک حکومت بورژوا و متعارف و جریانات راست و چپ در بررسی وضعیت رژیم است. منجمله مسئله انزوای اقتصادی، بن بست اقتصادی، جنگ بخش خصوصی و دولتی، اقتصاد نظامی و غیره طرح میشود. از نظر شما جمهوری اسلامی با چه معضلات اقتصادی روبرو است؟

کمونیست: جلال در میان صفوف جناح اصولگرایان هر روز حادتر می شود و ابعاد به مراتب گسترده تری به خود می بخشد. دعوای ظاهرآ حول دولت و ولایت فقیه یا قانونیت، مقولات پوشش و کد های روپوشی و کاندیداهای نمایش انتخابات آتی مجلس شرط و شروط تعیین میکنند و خط و نشان میکنند. "مجلس خبرگان" دنیا مواضع "انتخابات و امنیت کشور" خامنه ای اخیرا علیه جناحهای مقابل اصولگرایان و سیاستهای آنها موضع گرفت و هشدار داد. این جناح میخواهد قدرت فائقه در مجلس و دولت و کنترل معضل و راه چاره برای آن در سطح همین حالا دارند زمینه ساز کردن همدیگر فراهم میکنند و مسیر امنیتی تر کردن فضا سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند.

سلام زیجی: مقولات مانند ولایت فقیه و قانونیت یا اسلامیت و ایرانیت در عین حال که بخشی از کشمکش اصلی نزاع در صفوف حاکمیت و واقعیت میباشد و واقعی اند اما خود این مقولات پوشش و کد های روپوشی و کاندیداهای نمایش انتخابات آتی مجلس شرط و شروط تعیین میکنند و خط و نشان میکنند. "مجلس خبرگان" دنیا مواضع "انتخابات و امنیت کشور" خامنه ای اخیرا علیه جناحهای مقابل اصولگرایان و سیاستهای آنها موضع گرفت و هشدار داد. این جناح میخواهد قدرت فائقه در مجلس و دولت و کنترل معضل و راه چاره برای آن در سطح همین حالا دارند زمینه ساز کردن همدیگر فراهم میکنند و مسیر امنیتی تر کردن فضا سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند. مستقل از آن جناح سیاسی را طی میکنند.

موج عظیم تنفراز کلیت رژیم، طرح کارگر و متشکل شدن آن حول

بحران جمهوری اسلامی ...

سیاستهای حزب کمونیست کارگری حکمتیست تبدیل کرد. این تنها جنبش ما است که نه فقط میتواند بساط انتخابات را بر سر رژیم و جناحهای آن خراب کند که قدم در راه فراهم کردن ملزومات قدرت گیری خود و سرنگونی جمهوری اسلامی بردارد. نباید به هیچکدام از جریانات راست و چپ بورژوازی، ملی و اسلامی توهم داشت و آنها را همراهی کرد!

کمونیست: با نزدیک شدن انتخابات مجلس جلال جناحهای جمهوری اسلامی بالاگرفته است. صنفیدی های جدیدی در حال شکل گیری است. آیا این انتخابات واقعا نقشی در وضعیت جمهوری اسلامی و بالاس قدرت میان جناح های آن ایفا میکند؟

قدرت در میان جناحهای مختلف جمهوری اسلامی را به جایی رسانده است اما اساسا هدف آن کسب مشروعیت برای جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی با بازی دادن بخشی از جامعه و اپوزسیون درون و بیرون خود موفق شده در چنین پوشش های از بحرانهای که همواره دامنگیرش بوده با هیاهو و جنجال تبلیغاتی کل نظام را از بحران و از زیر تعرض و تنفر اجتماعی علیه خود نجات دهد. با وجود تمام اختلافات و بالا گرفتن واقعی جنگ درون جناحها ی رژیم بدون استثنا هدف همه شان حفظ پیکره کثیف و جنایتکارانه جمهوری اسلامی و توحش و افسار گسیختگی سرمایه داری بوده و هست. هر کسی وارد بازی چنین نمایشی شود و باور کند که انتخاباتی در جریان است به راحتی هدف جمهوری اسلامی را تامین کرده است.

دوره جدید در عین حال دوره حاد و پر مخاطره برای جمهوری اسلامی نیز هست. از رویدادهای انقلابی اخیر در خاورمیانه و منطقه تا تجربه کشمکش حاد دو سال اخیر بین دو جنبش یا جنبشهای انقلابی اخیر در خاورمیانه و منطقه تا تجربه کشمکش گسترش فقر و نارضایتی به مراتب بیشتر در جامعه از جمله در صفوف عملی کارگر علیه حکمیت عواملی هستند که بر حاد بودن دوره اخیر اختلافات جمهوری اسلامی تحت پوشش "انتخابات" جایگاه دیگر و سرنوشت سازتری داده است. از اینرو و نظر من "نقش تامین بالانس قدرت" نیز در این دوره و برای آینده اصلی کشور جمهوری اسلامی و شخص خامنه ای و سپاه جایگاه سابق را میگیرد. مجبورند گام مهمی در یک کاسه تر کردن قدرت و یکدست کردن نظر سواستگرایان و جناح سپاه و خامنه ای. از همین حالا معلوم است که سواستگرایان نزدیک به خامنه ای و سپاه پامنداران و بسیج و حوارپوشان "پیروز" آن خواهند بود. یکدست شدن قدرت در مجلس و به دنبال در دولت و نظامی تر کردن سیستم قدرت دولتی گرفته ایم. تنها با تامین این مهم است که جنبش آزادیخواهی برای سرنگونی نیز در مسیر واقعی قرار میگیرد و مجددا از جانب بخشهای مختلف دولتی و بورژوازی و اپوزسیون راست و چپ ضد کمونیست و ضد انقلابی به بیراهه برده نخواهد شد. افق و پرچم سوسیالیستی طبقه ما اگر بر طبقه کارگر ناظر تر گردد، خود آگاهتر و متشککتر عمل کند و در سیاست نقش فعالتری ایفا نماید. بنظر من کل آن جنبش همگانی که میگوید سرنگونی طلب است نه تنها تحت تاثیر خود قرار خواهد داد که مانع دست درازی سیاستهای جمهوری اسلامی و جناح بندیهای آن و دیگر جریانات راست و چپ بورژوازی علیه جنبش آزادیخواهی خواهد شد.

سلام زیجی: داستان عروج جنبش سبز و پیوستن بیشتر نیروهای راست و چپ جامعه به معنای دقیق کلمه ضربه ای بود به جنبشی که هیچگاه و مشروعیت جمهوری اسلامی و اضافه جناحی از آنرا نپذیرفته است. اضافه کنج خانه و کوتاه کردن دست نیروهای کتم که در دوره خاتمی و دوم خرداد نیز تقریباً همین نیروها به جبهه "اصلاحات" پیوستند. پیوستن و همراهی با جنبش سبز در تداوم همان سیاست و اهداف بود که گفتم هدف محوری آن نجات کلیت رژیم بود. حاصل کل این روند به پیروزی جمهوری اسلامی و جناحهای آن و به نجات سبز تنها شکست آن جنبش بورژوا اسلامی نبود، شکست جمهوری اسلامی و حربه های نمایش انتخاباتی و رقابتیاشان نیز هست. این تجربه بسیار آموزنده ای برای جامعه ایران و صف آزادیخواهان بود. اینکه کارگر از بیوغ استثمار و حشویه سرمایه داران و نظام سرمایه داری، برای رهایی زنان از زندگی بردگی و خالصی از قوانین کثیف اسلامی، برای اخلاصی فرهنگی جوانان و برای لغو اعدام و شکنجه زندانیان بدون قید و شرط سیاسی و غیره مبارزه کرده و میکنیم به دلیل عدم هوشاری و توهم بخشی از نیروی ما و همراهی اپوزسیون راست و چپ با جنبش پرورده هابی تماماً ضد انقلابی به عقب نشینی وادار شدیم. ما این افق طبیعتی که در این دوره ای بود نه شکست افق و آرمانهای آزادیخواهانه و امید به سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی. اهداف و آرمانهای جنبش آزادیخواهی و از جمله جنبش کمونیستی و کارگری که همواره خواهان سرنگونی انقلابی کلیت جمهوری اسلامی و بساط سرمایه داری بوده یک پدیده و امر واقعیت و پدیده داده شده سیاست در ایران است. اما سازماندهی و هدایت و رهبری این جنبش حول یک افق و پرچم کمونیستی و کارگری مهمترین امر جنبش و حزب ما است که متأسفانه هنوز در آن موقعیت قرار نگرفته ایم. تنها با تامین این مهم است که جنبش آزادیخواهی برای سرنگونی نیز در مسیر واقعی قرار میگیرد و مجددا از جانب بخشهای مختلف دولتی و بورژوازی و اپوزسیون راست و چپ ضد کمونیست و ضد انقلابی به بیراهه برده نخواهد شد. افق و پرچم سوسیالیستی طبقه ما اگر بر طبقه کارگر ناظر تر گردد، خود آگاهتر و متشککتر عمل کند و در سیاست نقش فعالتری ایفا نماید. بنظر من کل آن جنبش همگانی که میگوید سرنگونی طلب است نه تنها تحت تاثیر خود قرار خواهد داد که مانع دست درازی سیاستهای جمهوری اسلامی و جناح بندیهای آن و دیگر جریانات راست و چپ بورژوازی علیه جنبش آزادیخواهی خواهد شد.

گسترده، تضمین دخالت مردم در سرنوشت خود و درسیاست و دولت، پایان دادن به اعدام و زندانی سیاسی، برخورداری از یک زندگی انسانی هم از "کمونیسم" و نگاه آن به کارگر و فرهنگ، فرستادن مذهب و آخوند به جز مشخصات جنبش آزادیخواهی و سرنوشتی طلبانه بوده و بنظرم با وجود تمام افت و خیزهای آن همچنان با برجاست. بدون تردید شکست جنبش سبز به بازبینی هر جنبش و انسان آزادیخواهی در ایران بازمانده است. شکست جنبش سبز تنها شکست آن جنبش بورژوا اسلامی نبود، شکست جمهوری اسلامی و حربه های نمایش انتخاباتی و رقابتیاشان نیز هست. این تجربه بسیار آموزنده ای برای جامعه ایران و صف آزادیخواهان بود. اینکه کارگر از بیوغ استثمار و حشویه سرمایه داران و نظام سرمایه داری، برای رهایی زنان از زندگی بردگی و خالصی از قوانین کثیف اسلامی، برای اخلاصی فرهنگی جوانان و برای لغو اعدام و شکنجه زندانیان بدون قید و شرط سیاسی و غیره مبارزه کرده و میکنیم به دلیل عدم هوشاری و توهم بخشی از نیروی ما و همراهی اپوزسیون راست و چپ با جنبش پرورده هابی تماماً ضد انقلابی به عقب نشینی وادار شدیم. ما این افق طبیعتی که در این دوره ای بود نه شکست افق و آرمانهای آزادیخواهانه و امید به سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی. اهداف و آرمانهای جنبش آزادیخواهی و از جمله جنبش کمونیستی و کارگری که همواره خواهان سرنگونی انقلابی کلیت جمهوری اسلامی و بساط سرمایه داری بوده یک پدیده و امر واقعیت و پدیده داده شده سیاست در ایران است. اما سازماندهی و هدایت و رهبری این جنبش حول یک افق و پرچم کمونیستی و کارگری مهمترین امر جنبش و حزب ما است که متأسفانه هنوز در آن موقعیت قرار نگرفته ایم. تنها با تامین این مهم است که جنبش آزادیخواهی برای سرنگونی نیز در مسیر واقعی قرار میگیرد و مجددا از جانب بخشهای مختلف دولتی و بورژوازی و اپوزسیون راست و چپ ضد کمونیست و ضد انقلابی به بیراهه برده نخواهد شد. افق و پرچم سوسیالیستی طبقه ما اگر بر طبقه کارگر ناظر تر گردد، خود آگاهتر و متشککتر عمل کند و در سیاست نقش فعالتری ایفا نماید. بنظر من کل آن جنبش همگانی که میگوید سرنگونی طلب است نه تنها تحت تاثیر خود قرار خواهد داد که مانع دست درازی سیاستهای جمهوری اسلامی و جناح بندیهای آن و دیگر جریانات راست و چپ بورژوازی علیه جنبش آزادیخواهی خواهد شد.

کمونیست ۱۶۳ گسترده، تضمین دخالت مردم در سرنوشت خود و درسیاست و دولت، پایان دادن به اعدام و زندانی سیاسی، برخورداری از یک زندگی انسانی هم از "کمونیسم" و نگاه آن به کارگر و فرهنگ، فرستادن مذهب و آخوند به جز مشخصات جنبش آزادیخواهی و سرنوشتی طلبانه بوده و بنظرم با وجود تمام افت و خیزهای آن همچنان با برجاست. بدون تردید شکست جنبش سبز به بازبینی هر جنبش و انسان آزادیخواهی در ایران بازمانده است. شکست جنبش سبز تنها شکست آن جنبش بورژوا اسلامی نبود، شکست جمهوری اسلامی و حربه های نمایش انتخاباتی و رقابتیاشان نیز هست. این تجربه بسیار آموزنده ای برای جامعه ایران و صف آزادیخواهان بود. اینکه کارگر از بیوغ استثمار و حشویه سرمایه داران و نظام سرمایه داری، برای رهایی زنان از زندگی بردگی و خالصی از قوانین کثیف اسلامی، برای اخلاصی فرهنگی جوانان و برای لغو اعدام و شکنجه زندانیان بدون قید و شرط سیاسی و غیره مبارزه کرده و میکنیم به دلیل عدم هوشاری و توهم بخشی از نیروی ما و همراهی اپوزسیون راست و چپ با جنبش پرورده هابی تماماً ضد انقلابی به عقب نشینی وادار شدیم. ما این افق طبیعتی که در این دوره ای بود نه شکست افق و آرمانهای آزادیخواهانه و امید به سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی. اهداف و آرمانهای جنبش آزادیخواهی و از جمله جنبش کمونیستی و کارگری که همواره خواهان سرنگونی انقلابی کلیت جمهوری اسلامی و بساط سرمایه داری بوده یک پدیده و امر واقعیت و پدیده داده شده سیاست در ایران است. اما سازماندهی و هدایت و رهبری این جنبش حول یک افق و پرچم کمونیستی و کارگری مهمترین امر جنبش و حزب ما است که متأسفانه هنوز در آن موقعیت قرار نگرفته ایم. تنها با تامین این مهم است که جنبش آزادیخواهی برای سرنگونی نیز در مسیر واقعی قرار میگیرد و مجددا از جانب بخشهای مختلف دولتی و بورژوازی و اپوزسیون راست و چپ ضد کمونیست و ضد انقلابی به بیراهه برده نخواهد شد. افق و پرچم سوسیالیستی طبقه ما اگر بر طبقه کارگر ناظر تر گردد، خود آگاهتر و متشککتر عمل کند و در سیاست نقش فعالتری ایفا نماید. بنظر من کل آن جنبش همگانی که میگوید سرنگونی طلب است نه تنها تحت تاثیر خود قرار خواهد داد که مانع دست درازی سیاستهای جمهوری اسلامی و جناح بندیهای آن و دیگر جریانات راست و چپ بورژوازی علیه جنبش آزادیخواهی خواهد شد.

چنان تقدیس میشود که حتی به

جنبش طبقاتی کارگران اگر به کمونیسم



مسلم شود!

گفتگوی کمونیست فصلی با مظفر محمدی

کمونیست: جمهوری اسلامی با بحران متولد شده است. بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، اختلافات جناحی، تهدیدات و فشارهای بین المللی و غیره از جمله آنها است. سی سال از حاکمیت جمهوری اسلامی میگذرد و امروز روایت‌های متفاوتی از وضعیت جمهوری اسلامی و معضلات آن وجود دارد. منجمله اینکه نجات جمهوری اسلامی یا حفظ نظام از خطر خیزش توده ای محور اصلی تقابلهای امروز جمهوری اسلامی است. یا اینکه بحران امروز جمهوری اسلامی به بحران لیبی، مصر و سوریه شبیه است. از نظر شما فاکتورهای موثر در ارزیابی از وضعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی کدامند؟

مظفر محمدی: بحران‌های جمهوری اسلامی، چه در بعد اقتصادی و چه سیاسی و فرهنگی و جدال جناح‌های سیاسی و بحرانهای ناشی از سیاست خارجی از قبیل مسأله صدور اسلام، تروریسم اسلامی، مسأله اتمی و غیره... را نمی‌توان در طول بیش از سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی یکسان و همسان دید. بحران جمهوری اسلامی همواره در کش و قوس و گاهی حد و زمانی تخفیف یافته و خصلت دوره ای داشته است. برای مثال، معضلات جمهوری اسلامی در دهه اول که دوره تثبیت سیاسی و تحکیم پایه‌های حاکمیتش پس از شکست انقلاب ۵۷ است، با دوره جنگ عراق و ایران، دوره دوم

و کشمکشهای درون و بیرون بورژوازی حاکم، بر سر تأمین و تضمین سودآوری هرچه بیشتر و انباشت سرمایه و رشد و انکشاف آن بوده است. و این جز با استبداد و سرکوب عریان از طرفی و تأمین کار ارزان و تحویل یک قانون کار ضد کارگری... تأمین نشده است. این وضعیت، هم تقابل جمهوری اسلامی با طبقه کارگر صنعتی، لشکر بیکاران، حقوق بگیران جزا و توده های زحمتکش و کم در آمد را توضیح می‌دهد و هم رابطه جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران با بورژوازی بین المللی و حکامشان را. دولت بورژوازی حاکم در ایران پس از سه دهه سازماندهی و مدیریت جامعه، کثرت سازماندهی اقتصاد و سیاست سازماندهی جنگ و سرکوب، تولید سود کلان و انباشت سرمایه، به یک دولت صلاحیتدار و پذیرفته شده و نماینده منافع اقتصادی و سیاسی بورژوازی ایران تبدیل شده است. همچنین علیرغم ناسازگاری اش با مبانی روینمای سیاسی "امگراسی بورژوازی" دولتهای غربی و امریکا، به یک قدرت غیر قابل حذف منطقه ای تبدیل و در کشمکشهایش با خانواده بزرگ بورژوازی جهانی، با بخش مهم و قدرتمندی مانند بورژوازی چین، هند، روسیه، برزیل... در مقابل غرب و امریکا ادغام و شریک شده است. این شرایط باعث شده است که بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی از مواضع اقتصادی و سیاسی و در مقابل بورژوازی بین المللی تغییر کرده و مسایل جدیدی به میدان آمده است. با "جمهوری اسلامی بحران" توضیح داد. بلاهت سیاسی محض است که مدام نشست و بحران‌های جمهوری اسلامی را که اساسا بر سر راه حل های مختلف اداره اقتصاد و تحلیل کرد و نظاره گر شد. و یا بدتر دشمن در دست کم گرفت. به نمونه های دیگری از این فاکتورهای جدید اشاره می‌کنم: جمهوری اسلامی در بعد اقتصادی به درجه بالایی از انباشت سرمایه و سودآوری کلان و رشد اقتصادی و

کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه جلب سرمایه های خارجی دست یافته است و با هر درجه بحران کنونی ناشی از بحرانهای جهانی و یا کمبودهای خود، این بحران را با دوره جنگ و سالهای پس از آن نمیتوان مقایسه کرد. این در شرایطی است که بخشی از روینمای سیاسی و حاکمیت جمهوری اسلامی، به عنوان موانعی بر سر راه این روند رو به جلو و سرمایه داری در ایران، عمل کرده است.

در بعد سیاسی و حاکمیتی و جدال جناح‌ها که اساسا بر سر راه حل های اقتصادی و اقتصاد سیاسی و به تبع آن شیوه های برخورد به معضلات جمهوری است، جمهوری اسلامی توانسته است، جناح رقیب و ایزوسیون بورژوازی خود را مدام به عقب بکشاند و شکست دهد و ایزوسیون بورژوازی راست و چپ را که مدام چشم به جنگ جناحها دوخته و به آن امید بسته است را به حاشیه جامعه و تحولات سیاسی براند. در بعد استبداد سیاسی که لازمه نظام اقتصادی و سیاسی بورژوازی در کشورهای نظیر ایران است، جمهوری اسلامی و در مبارزات کارگری و اعتراضات اجتماعی زنان، جوانان و روشنفکران و سکولاریست ها، از این لحاظ هم شایستگی خود را برای نمایندگی کردن منافع کل بورژوازی در مقابل طبقه کارگر و اعتراضات اجتماعی نشان داده است. است که مدام نشست و بحران‌های جمهوری اسلامی را که اساسا بر سر راه حل های مختلف اداره اقتصاد و تحلیل کرد و نظاره گر شد. و یا بدتر دشمن در دست کم گرفت. به نمونه های دیگری از این فاکتورهای جدید اشاره می‌کنم: جمهوری اسلامی در بعد اقتصادی به درجه بالایی از انباشت سرمایه و سودآوری کلان و رشد اقتصادی و

از نظر من چرا طبقه ما و کمونیسم ما - مبارزه متحدانه و پیگیر کارگران انجمنهای شورای عالی کار، با وجود دهه‌ها مبارزه افتخار آمیز و عضویت میلیونها کارگر و دهها انجمن کارگری در آن، که دست ساخت مستقیم حاکمیت است، به یکی از کمترینها و روزنه های مهم بخش زیادی از انجمنها و چپها و نهادهای "کارگری" و رفرمیستها تبدیل شده است. گفته می‌شود این راهی است برای "اتحاد" و "نفوذ" و "گسترش" قرار داریم. بنظر من حیاتی ترین مسئله دین این درخت و واقعیتها است که باید به صورت مسئله حزب ما و کارگران پیشرو و سوسیالیست و همه طبقه و ناسیونالیسم و مذهب به عنوان یک مسئله در نظر گرفته شود. تلاش برای پایان دادن به این موقعیت، حلقه کلیدی و رمز هر نوع فعالیت کارگری در کمونیستی و فاکتور محوری در تغییر تناسب قوا طبقاتی موجود به نفع طبقه کارگر در مقابل بورژوازی است. در این راستا سرنوشت ساز است که سیاستها و فعالیتهای زیر را در دست کم گرفت. به نمونه های دیگری از این فاکتورهای جدید اشاره می‌کنم: جمهوری اسلامی در بعد اقتصادی به درجه بالایی از انباشت سرمایه و سودآوری کلان و رشد اقتصادی و

بورژوازی را دارد. امروز "کانون" مبارزه متحدانه و پیگیر کارگران حزب و خط منصور حکمت. تبدیل شدن حزب حکمیتست به طرف طبیعی کارگران و رهبران سوسیالیست آن و دخالت فعالتر این حزب در مبارزه جاری طبقه و نمایندگی کردن افق و اسلامی و تلاش بی وقفه برای افزایش دستمزدها، تأمین بیمه بیکاری، حق ایران. ظاهر شدن به عنوان اولین حزب افراطی که استراتژی قدرت سیاسی را در جوانب مختلف نبرد معنی و دنبال کرده و خود را موظف و جنبش آذینخواهی در عرصه های مختلف مبارزاتی در داخل و خارج کشور و به منظور سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی میداند.

بدرست گرفتن این سیاستها و اقدامات، بلاواسطه و مستقیم به معنی پیشروی طبقه کارگر و قدرت آن در مقابل دولت و بورژوازی های جناحهای و عوامفریبی است. درون و بیرون حکومت. تنها شاخص و عوامل که میتوانند است ثابت شده که نه توان اتحاد مقابل طبقه کارگر گذاشته اند که سالها است ثابت شده که نه توان اتحاد طبقاتی نه گسترش مبارزه و نه تأمین و تقویت خود آگاهی طبقاتی و صف آزاری در مقابل کلیت حاکمیت فقط خواستم بطور کلی گفته باشم که جمله:

جنبش حق زن و مصافها

مصاحبه کمونیسیت با هاله طاهری



کمونیسیت: مسئله زن تاریخاً یکی از مسائل و معضلات جمهوری اسلامی بوده است. سنتا جمهوری اسلامی در تعرض به جامعه همیشه از تعرض به زنان شروع کرده است. اما در عین حال هر بخش از جمهوری اسلامی زمانه بخواد "دل" مردم را بدست بیاورد یاد مسئله زن و ایجاد "بهبودهایی" در وضعیت زنان می افتد. از خاتمی گرفته تا موسوی و امروز احمدی نژاد. چرا مسئله زن تا این حد در حیات جمهوری اسلامی مهم است؟ مسئله زن کجای رابطه جمهوری اسلامی و مردم قرار میگیرد؟

هاله طاهری: مسئله زن و بی حقوقی او در جمهوری اسلامی موضوع اکثر جریانات و گرایشات فکریست. احزاب سیاسی و سازمانهای متعدد در راهکارهای متمایز و یا با تشابهایی جنگی در برنامه هایشان بهبودی وضع زنان را قید کرده اند. امروزه جنبش زنان در ایران خود را به جایی رسانده که غیر قابل حذف است. به انحراف و سازش کشیده خواهد شد بدون حضور و نقش جنبش زنان تغییرات روبنایی جامعه به نفع آنها در هر سطحی که باشد دشوار بوده و در نهایت، جنبشهای اجتماعی مانند جنبش کارگری و جنبش جوانان برای خلاصی فرهنگی و رسیدن به یک جامعه غیر مذهبی با معیارهای مدرن از متحد بودن با جنبش زنان افتخار میکنند.

همچنین دستاوردهای این جنبش همواره بر روحیه گرایشات و سازمانها و شخصیتهای مخالف رژیم تأثیر گذار بوده است. منصور حکمت راست میگفت که جنبش زنان پاشنه آشیل جمهوری اسلامیت، اگر چه آنزمان خیلی این حکم را باور نداشتند. امروز تقریباً همه جریانات به حقیقت این مسئله پی برده اند.

جمهوری اسلامی ۳۲ سال با زنان و جوانان در همه اشکال ممکن خشونت در افتاد اما این جنبش در همان زمین داغ نبرد رشد کرد. بازار ضربه خورد اما باز سر برآورد. جمهوری اسلامی شکست خورد و جنبش زنان هم خود را به دولت، جامعه و جنبشهای دیگر تحمیل کرد.

امروزه این تحمیل برای جمهوری اسلامی منطبق با "تلاش" برای "بهبود" زنان است. از خشونت عریان تا حدودی دست کشیده و ریاکارانه با سازش و پادرمیانی بخشی از جنبش زنان دارد خود را خیرخواه و جانبدار امر زنان نشان میدهد. سنگسار و اعدام و اسید پاشی و کشتن و تجاوز گروهی و گرفتن و زندانی کردن و بی احترامی وسط خیابانها و چند همسری و پس گرفتن کودکان شیرخوار از مادران و بیکاری و فقر و فحشا و

کمونیسیت: عروج سبز و پیوستن و مطالباتشان پاشیدند.

بخش اعظم اپوزیسیون داخل و خارج به آن چه تأثیری بر جنبش دفاع از حقوق زن داشت؟

هاله طاهری: جنبش زنان یک جنبش یک دست نیست. گرایشات متعددی در آن سالها شکل گرفته و فعالیت میکنند. گرایش سوسیالیستی، ناسیونالیستی، لیبرال-فمینیستی و حتی فمینیسم شده است. از نظر شما جمهوری اسلامی که این سالهای اخیر در خود رژیم و قشرهای میانی آن در جنبش زنان فعالیت میکنند، بخش اعظم این گرایشات از جانب بخشهایی از دستجات متفاوت دولت و جناح موسوی تقویت و بازتولید میگردند.

گرایش های ناسیونالیستی با عرق مین و پرستی و حفظ سنتهای ملی سالیان زیادی با پرده پوشی و معامله بر سر حقوق زنان در میان قشری از جامعه از جمله طبقه متوسط جا باز کرده اند.

از طرفی هم زنان سالیهاست به تجربه آموخته اند که با این رژیم هار از هر ثابته و فرصتی که دست داده برای رسیدن به خواستههایشان دست به پیشروی بزنند. میدانند که هر موبیتی ولو کوچک که آنها مهم است تا با تحمیل خود و مبارزاتشان آگاهی عمومی جامعه بویژه زنان را بالا برده و امواتشان را پیش ببرند. دوره انتخابات و جنجال رقابت بین جناحها یکی از آنهاست. در دوره خاتمی زنان با زور خود اما به نام رای به خاتمی گشایشهایی ایجاد کردند که دولت های بعدی چاره ای جز قبول این تحمیل نداشتند. اما درکمنی ماندند تا در فرصتی مناسبتر به زنان و جنبششان حمله کنند. ما شاهد بودیم که سه سال پیش چگونه به رایدیال ترین بخش این جنبش یعنی جنبش مدافعین آزادی و برابری و سوسیالیستها حمله کرده و هر گونه فعالیت علنی آنها را مسدود و رهبران آنها را یا زندانی و یا تهدید کردند.

اگر چه نمایندگان راستین زنان تحت فشار بودند اما جستجو برای راههای دیگری از ابراز وجود ادامه داشت. در این فضای توهم پراکنی جنبش سبزی که به بهانه اپوزیسیون بودن در مقابل جناح احمدی نژاد و به نام دفاع از زنان و زنان نایبی خلاصی از این وضعیت شد و سازمانهای زنان خود را آماده میکرد و در حکومت هم هنوز دست داشت و خیلی کارها از دستشان بر میآمد توانستند بر موج خشم جوانان و زنان سوار شوند. اینها زمانی که فعالین آزادخواه و برابری طلب در جنبش زنان از حقوق کامل و برابر رفته و انتخاب والدین در همسرگزینی برای فرزندانشان جای خود را به زوج های جوان داده است. رابطه آزاد جنسی دیگر قابل کنترل نیست.

در سی سال گذشته از جمهوری میخوانند. دلانهای رژیم بود از اسلام، حزب الله لبنان، حماس در فلسطین، طالبان در افغانستان، اخوان المسلمین در افریقای شمالی و مدلهای اروپایی آن در میان کامیونتی های اروپا نشین با به قدرت رسیدنشان همه در تحمیل حجاب به زنان متفق القول بوده اند. همینکه این نیروها قدرتشات تضعیف کردند حجاب حجاب هم در هم کاشدند و به امید "بهبود" در زندگی زنان و جوانان عیلا خاک به آرزوها

حجابی، رشد رابطه جنسی آزاد، برگزاری جشن و موزیک و رقص و وسعت یافتن ایده های مدرن، ایجاد تشکلهای و کلوبها، بالا رفتن خودآگاهی زنان و جوانان روبنایی هستند که در دوران عقب نشینی رژیم عملا و هر روزه جایگزین میگردند.

کمونیسیت: آیا امیدی به تحمیل بهبودی در زندگی و حقوق زنان موجود است، چگونه؟

هاله طاهری: این امید همواره بوده است و هر روز در اشکال متعددی خود را نشان میدهد. شما به مبارزات هر روزه زنان نگاه کنید و به اشکال متنوع این مبارزات و ابتکاراتشان نظری بیندازید. زنان با آنچنان محرومیتهایی دست و پنجه نرم کرده اند که از آنها فولادهای آبدیده ساخته است. در جنبه ای که برای سالیان دراز با تحمیل جنگ و فرستادن جوانان به جبهه، با زندان، اعدام و سنگسار، با بیکاری و فقر، و با بستن و ممنوع کردن سات لایت و کنترل اینترنت و بستن هر روزه ای روبه بیرون چگونه مردم توغلتان مدرن و خواستههای رایدیال دارند. ادبیات و موزیک و رقص و نشریات و کتاب و فیلم در ایران با وجود هزار بار سانسور از دیوارهای آهنی رژیم گذشته و صدای خود را به گوش همه مردم در ایران و حتی جهان رسانده است. زنان در همه این تحولات سهم بسزایی دارند.

قلب این امید به بهبودی در خانه هر مردی منبید اما همانطور که خودتان اشاره کرده اید بهبودی نه اهدافی بلکه گرفتگی ست. باید آن را به حاکمان تحمیل کرد. اما مسئله این است که در جمهوری اسلامی با قانون اساسی سراپا زن ستیز بهبودی وضع زنان تا کجا جای دارد؟ در رفهمای تا به حال با زور مبارزات زنان بوده و هر آن ممکن است در یک تند بچی دوباره پس گرفته شوند. اشکال کار اینجاست که با پرچم غرب برای زنان به قانون اساسی زن ستیز و مانند آن عملا حقانیت داده میشود و این عین ریاکاری علیه زنان و جنبششان است. زنان ملی-مذهبی و کمپین یک میلیون امضا و تا طیف امروزی لیبرال-سکولارهای سبز دور این مدار در گردش اند: تلاش برای "تعبیر" اما در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی! این آنچیزی نیست که زنان بعد از سی سال مبارزه خواهند آتند. زن جوان امروزی مشهور به "بجحجاب" هزار بار اندیشه های رهوندرها را به مسخره میگردد که برایش چاقچور گل گلی وسبز میدوزد. زنان در ابعاد وسیع خواهان برابری کامل و لغو پوشش اجباری و آپارتاید جنسی اند. تنها جنبشی میتواند این خواستهها را برای زنان متحقق کند که قبل از هر چیز پرده از ماهیت این دوستان دروغین در هردو جناح برداشته و خواهان حقوق کاملا برابر زن و مرد، براندازی قانون اساسی و جایگزینی آن با مدرنترین معیارهای یک جامعه امروزی گردد. جنبش حق زن ضمن تلاش هرروزه به نفع زنان در شکل رفرمهای تحمیلی به دولت

مسئله زن و مصافهای پیش روی

مصاحبه کمونیست با اعظم کم گویان

قرن نوزده و اوایل قرن بیستم و با درباران زمان مشروطه مساله زن را همواره به صدر جدلهای سیاسی جامعه رانده است. این هم عاملی دیگر برای سکوب زنان "غریزه و منحنط و فاسد" از نقطه نظر جمهوری اسلامی بوده است. این هم عاملی دیگر برای سکوب زنان "غریزه و منحنط و فاسد" از نقطه نظر جمهوری اسلامی بوده است. این هم عاملی دیگر برای سکوب زنان "غریزه و منحنط و فاسد" از نقطه نظر جمهوری اسلامی بوده است.

زنان از همان ابتدای بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی یک جنبش مقاومت وسیع و اجتماعی را علیه احکام و قوانین اسلامی بویژه حجاب و جدایی جنسی به راه انداختند و این جنگ و گریز هرروزه طی سی و سه سال گذشته جریان داشته است. سرکوب زنان و تلاش برای خفه کردن جنبش آنان در عین اینکه سرکوب کل جامعه از جانب جمهوری اسلامی بود در عین حال ابزاری برای ایجاد تفرقه و جدایی در میان مردم شده و بطور کلی حساسیت جامعه بویژه مردان را در دفاع از زنان کاهش داد. این خصوص با امتیازات قائل شده در قوانین اسلامی برای مردان موقعیت زنان را ضعیف تر و آسیب پذیرتر کرد.

کدام مقاطع مختلف حیات جمهوری اسلامی و نزاع جناحهای آن (که منعکس کننده منافع بخشهای مختلف سرمایه داری در ایران هستند) برسر سهم بری بیشتر سیاسی و اقتصادی، موقعیت زنان و مساله حجاب را به میدان کشمکشهای خود تبدیل کرده است. ختیمی و بعد جنبش سبز پرچم اصلاحات فرهنگی و شل کردن قوانین اسلامی را برداشتند تا بتوانند با سوار شدن بر نفرت بی پایان زنان، جنبش آنان را دستمایه جنگ قدرت خود با بخش دیگری از بورژوازی تبدیل کنند. اکنون احمدی نژاد در تقابل با جناح رقیب خود پرچم اصلاح در موقعیت زنان را بلند کرده است. تلاشها ربطی به آزادی زنان و بهبود موقعیت آنان ندارد. اینها همگی از سبز و سیاه و سایه روشنهای بین این دو رنگ همگی آمربین و عاملین سی و سه سال جنایت و زن کشی و زن ستیزی در ایران هستند.

کمونیست: عروج سبز و پیوستن بخش اعظم اپوزیسیون داخل و خارج به آن چه تاثیری بر جنبش دفاع از حقوق زن داشت.

کمونیست: مسئله زن تاریخا یکی از مسائل و معضلات جمهوری اسلامی بوده است. سنتا جمهوری اسلامی در تعرض به جامعه همیشه از تعرض به زنان شروع کرده است. اما در عین حال هر بخش از جمهوری اسلامی زمانیکه بخواهد "دل" مردم را بدست بیاورد یاد مسئله زن و ایجاد "بهبودهایی" در وضعیت زنان می افتد. از ختیمی گرفته تا موسوی و امروز احمدی نژاد. چرا مسئله زن تا این حد در حیات جمهوری اسلامی مهم است؟ مسئله زن کجای رابطه جمهوری اسلامی و مردم قرار میگیرد؟

اعظم کم گویان: فاکتورهای متعدد تاریخی،ایدئولوژیکی، فرهنگی،سیاسی و اقتصادی در تبدیل کردن مساله زن به مساله ای حاد در جمهوری اسلامی نقش دارند که من سعی می کنم تیتروار به آنها اشاره کنم: زنان وسیعا در انقلاب ۵۷ شرکت داشتند و در واقع این اولین تحریک سیاسی در تاریخ جامعه بود که زنان بطورمیلیونی در آن شرکت کرده و ایدههای فراوانی به آن داشتند. ضد انقلاب جمهوری اسلامی زنان را اولین آماج سرکوب خود قرار داد چون زنان نیمی از جامعه اند و با سرکوب این نیمه امیدوار بود که کل جامعه را به حلقان کامل بکشاند. این اقدام جمهوری اسلامی بسیار آگاهانه بود چون خمینی رهبر آن بخوبی آگاه بود که "آزادی زن معیار آزادی جامعه است"

زنان طبق ارزشهای اسلامی و اصول ایدئولوژیک دینی حاملین و نگهدارندگان اخلاق و عفت جامعه هستند و هر نوع تحطی از اصول دینی از جمله حجاب و جدایی جنسی ارکان جامعه را متزلزل کرده و آن بهم می ریزد. جنبشیت زن اگر مورد برخورد مناسب قرار نگیرد موجب فساد و فتنه می شود. این فاکتور تاریخا در کلیه جوامعی که ارزشها و قوانین اسلامی در آن نفوذ دارند صدق می کند بطور نمونه مباحثات مربوط به حجاب زنان در مصر در اوخر

جنبش حق زن

ناچار است برای رسیدن به مطالبات خود به سازماندهی وسیع زنان بپردازد.

کمونیست: موقعیت امروز جنبش حق زن در چه حال است وارزیابی شما از جنبش زنان چیست و چه مصافهایی در مقابل فعالین این عرصه و کمونیستها و حزب حکمتیست قرار دارد؟

هلاله طاهری: همانطور که در بالا گفته ام جنبش زنان از گرایشات نظری متفاوتی تشکیل شده است. از جمله

اعظم کم گویان: مدتها قبل از جنبش سبز، کمپین یک میلیون امضا اتفاق معامله و چانه زنی بر سر حق زنان با دولت و مجلس را در مقابل جامعه قرار داده بود. تلاش این دوستان در عین و رباکار زنان این بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی را از "ادون" تغیردهند و نارضایتی نه یک میلیون بلکه سی و چند میلیونی زنان را سکوی پرش خود به قدرت قرار دهند و زنان حق طلب را سر بنوانند و به بیراهه ببرند. رادیکالیسم جنبش حق خواهی زنان که بویژه در مقاطع متعددی شانه به شانه و دست در دست جنبش آزادی خواهی و برابری طلبی در جامعه قرار گرفته بود و صف نارضیاتی و اعتراض در جامعه را بخوبی منعکس می کرد خار چشم این مرتجعین، این گرگهای در لباس میش بود. هر اعتراضی که اینان سعی می کردند مهارش کنند زیر شعارها و پرچمهای حق خواهانه در 8 مارس های انقلابی و تحرکات سیاسی دیگر اوج می گرفت. بدنبال چرخشهای سیاسی در اوضاع جامعه وعروج جنبش "سبز"زنان بورژوازی ناسیونالیست و اسلامی سازشکارسواربر نارضیاتی عمیق زنان آنان را به سکوت در طرح مطالبات خود فراخوانند. با این تحرک ارتجاعی زنان به شرکت در نماز جمعه ها و حمایت از بخشی از حاکمیت خود بخشی از مغز و قلب جمهوری اسلامی بوده و میلیونها زن را در سی و چند سال سرکوب کرده بودند، فراخوانده شدند. این یک خودآگاهی کامل وارونه ای برای زنان بود. سبز و حرکت زنان بورژا یک تحرک کاملا ارتجاعی بود که تلاش کرد اعتراض بحق زنان را دستمایه نزاع خود با جناح رقیب بر سر سهم بیشتری از دستگاه سرکوب و سهم بری اقتصادی خود بکند.

حجاب و آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی نقش ابزاری دارد و این جناحها برای تقابل با جناح رقیب، کمپین یک میلیون امضا و زنان سبز و همگرایی زنان و ... جمع کردن نیرو پشت جذب این نیروها بدور یک پرچم آزادخواهانه و برابری طلبانه راههای تقویت اعتراض برای کسب حق زن و ایجاد بهبود در موقعیت زنان است. تعمیق مبارزه برای آزادی و برابری اسلامی اولین قدمها برای ایجاد بهبود در موقعیت زنان هستند.

کمونیست: حجاب و آپارتاید جنسی مشخصه رابطه جمهوری اسلامی با زنان و محک بیخوفی مطلق زن در ایران است. مسئله تخفیف در رنگ و نوع حجاب و راهیای مقابله با آن از طرف جناح احمدی نژاد مجددا طرح شده است. نظر شما جمهوری اسلامی تا چه حد میتواند مسئله زن را بعنوان یکی از معضلات جدی خود "تخفیف" دهد؟

اعظم کم گویان: شل و سفت کردن

حجاب و آپارتاید جنسی برای جناحهای جمهوری اسلامی نقش ابزاری دارد و این جناحها برای تقابل با جناح رقیب، کمپین یک میلیون امضا و زنان سبز و همگرایی زنان و ... جمع کردن نیرو پشت جذب این نیروها بدور یک پرچم آزادخواهانه و برابری طلبانه راههای تقویت اعتراض برای کسب حق زن و ایجاد بهبود در موقعیت زنان است. تعمیق مبارزه برای آزادی و برابری اسلامی اولین قدمها برای ایجاد بهبود در موقعیت زنان هستند.

کمونیست: موقعیت امروز جنبش حق زن در چه حال است وارزیابی شما از جنبش زنان چیست و چه مصافهایی در مقابل فعالین این عرصه و کمونیستها و حزب حکمتیست قرار دارد؟

اعظم کم گویان: همانطور که در پاسخ به سوال دیگری طرح کردم یک جنبش وسیع مقاومت زنان علیه حجاب و آپارتاید جنسی از پس از شکست انقلاب ۵۷ در ایران وجود داشته است. در مقاطعی که جنبش آزادخواهی و برابری طلبی دست بالا را داشت این جنبش اتحادی، ساختاری و هدفی واحد را دنبال می کرد و شکوفایی می شد. در دوره ای که زنان ملی – اسلامی بورژوا یک کمپین یک میلیون امضا و زنان جنبش سبز دست بالا یافتند جنبش مقاومت انقلابی زنان دچار خفت و رکود می شد.

این جنبش مقاومت یک جنبش وسیع و توده ای است که تلاش و طیش آن را در روزه در تقای ارتجاعی جمهوری اسلامی برای سرکوب آن و در تحرک ارتجاعی سازشکاران ضد انقلاب در صفوف زنان برای مهار کردن آن می بینیم. این جنبش دارای بنده ای وسیع و فاقد سر یعنی رهبری، مطالبات روشن و یک اتحاد و تشکیل آگاهانه است.

تبدیل کردن خواستهای زنان به خواست کارگران پیشرو و بلند کردن پرچم آزادی زن توسط بخش پیشرو و آگاه کارگران یکی از مصافهای پیش روی کمونیستهاست. بنظر می آید که "مساله زن مساله طبقه کارگر است" به فراموشی سپرده شده است. این یک مصاف جدی پیش روی فعالین کمونیست است. اشاعه درک عمیقتری از ستمکشی زن و رهایی زن در فعالیت تبلیغی و ترویجی و سازمانگرانه کمونیست ها باید به یک امر رویتین تبدیل شود به این دلیل ساده که متاسفانه غالبا ستم بر

حجاب و آپارتاید جنسی برای جناحهای جمهوری اسلامی نقش ابزاری دارد و این جناحها برای تقابل با جناح رقیب، کمپین یک میلیون امضا و زنان سبز و همگرایی زنان و ... جمع کردن نیرو پشت جذب این نیروها بدور یک پرچم آزادخواهانه و برابری طلبانه راههای تقویت اعتراض برای کسب حق زن و ایجاد بهبود در موقعیت زنان است. تعمیق مبارزه برای آزادی و برابری اسلامی اولین قدمها برای ایجاد بهبود در موقعیت زنان هستند.

حجاب و آپارتاید جنسی برای جناحهای جمهوری اسلامی نقش ابزاری دارد و این جناحها برای تقابل با جناح رقیب، کمپین یک میلیون امضا و زنان سبز و همگرایی زنان و ... جمع کردن نیرو پشت جذب این نیروها بدور یک پرچم آزادخواهانه و برابری طلبانه راههای تقویت اعتراض برای کسب حق زن و ایجاد بهبود در موقعیت زنان است. تعمیق مبارزه برای آزادی و برابری اسلامی اولین قدمها برای ایجاد بهبود در موقعیت زنان هستند.

حجاب و آپارتاید جنسی برای جناحهای جمهوری اسلامی نقش ابزاری دارد و این جناحها برای تقابل با جناح رقیب، کمپین یک میلیون امضا و زنان سبز و همگرایی زنان و ... جمع کردن نیرو پشت جذب این نیروها بدور یک پرچم آزادخواهانه و برابری طلبانه راههای تقویت اعتراض برای کسب حق زن و ایجاد بهبود در موقعیت زنان هستند.

حجاب و آپارتاید جنسی برای جناحهای جمهوری اسلامی نقش ابزاری دارد و این جناحها برای تقابل با جناح رقیب، کمپین یک میلیون امضا و زنان سبز و همگرایی زنان و ... جمع کردن نیرو پشت جذب این نیروها بدور یک پرچم آزادخواهانه و برابری طلبانه راههای تقویت اعتراض برای کسب حق زن و ایجاد بهبود در موقعیت زنان هستند.

درسها و دستاوردهای انقلابات

تونسی و مصر

گفتگوی زیناکو عزیز با ریویوار احمد

ترجمه از کردی : سیف خدایاری



زیناکو عزیز: رسانه های حاکمیت کردی در بسیاری از موارد این سوالات را مطرح می کنند: " چرا مردم کردستان راه مردم مصر و تونس را انتخاب کنند؟ مگر آنها چه چیزی بدست آورده اند؟ انقلاب این کشورها جز بیکاری بیشتر، گرانی، رکود اقتصادی و بدتر شدن زندگی حاصل دیگری نداشته است." نظر شما چیست؟ آیا می توان گفت که مردم این کشورها به اهداف خود رسیده اند؟

ریویوار احمد: تا پیش از ۱۷ مارس

رسانه های حاکمیت مرتب تکرار می کردند: شرایط کردستان مثل مصر و تونس نیست؛ در اینجا دموکراسی و حکومت برگزیده برقرار است و شرایط زندگی بهتر است و بهتر نیز خواهد شد و ... در نتیجه آنچه در آن کشورها روی داد، اینجا روی نمی دهد" و این مسأله را اشاعه می دادند. در آن دوران که چنین تبلیغاتی از سر گرفته بودند بدین سبب بود که می دانستند حاکمیت خودشان از حاکمیت بن علی و مبارک از نظر فساد و سرکوب و استثمار خیلی بهم شبیهند، لذا بیم آن داشتند که مردم در کردستان نیز مانند مردم مصر و تونس بکنند. اکنون پس از دو ماه به میدان آمدن مردم بر این تبلیغات خط بطلان کشیدند. آنها می خواهند با ارائه تحلیل های وارونه از انقلاب مصر و تونس، حاکمیت فاسد آنها به میدان آمده اند. من در پاسخ [به آنها] می گویم که مردم تونس و مصر دستاوردهای بسیاری داشته اند. چیزی که می توان گفت در تاریخ گذشته این جوامع بی نظیر بوده است: قبل از هر چیز آزادی سیاسی که در این کشورها بدست آمده و تقریباً می توان آن را آزادی سیاسی بی قید و شرط نامید. سالیان دراز در این کشورها کارگران به خاطر اعتصاب و پیگیری مطالبات ابتدایی خود دستگیر، شکنجه و حتی اعدام شده اند و شهروندان این جوامع به خاطر داشتن افکار مخالف، با فعالیت سیاسی محکوم به مرگ شده اند. بعد از سقوط رژیم مبارک هیچ قدرتی نتوانست مانع هیچ فعالیت سیاسی شود؛ به موازات اعتراضات کارگری، مطالبات آنها ارتقا یافته است و اینها دستاوردهای بزرگی هستند. آزادی سیاسی مایه اصلی سایر تحولات در

مسأله زن و مصافهای...

زن صرفاً از زاویه ضدیت جمهوری اسلامی با زنان طرح شده و به عامل

سایر ابعاد زندگی اجتماعی می باشد و طبقه کارگر و مردم ستمدیده اگر آزادی سیاسی داشته باشند، اگر اجازه تشکل داشته باشند، در مقابل اجحافات اقتصادی و اجتماعی و علیه ارتجاع ساکت نمی نشینند. چنانچه فقط همین آزادی سیاسی ادامه داشته باشد، در سایه آن مبارزه طبقاتی و آزادیخواهانه در هر ماه به اندازه چندین سال دوران استبداد شکوفا می شود. در سایه چنین فضای آزادی جریان انقلاب می تواند پیش برود و دستاوردهای بزرگتری داشته باشد.

یکی دیگر از دستاوردها، بازگشت اراده و اختیار و کرامت انسانی به مردم است: در جوامعی مانند مصر، کرامت انسانی را در پایین ترین سطح نگاهداشته بودند، به طور مثال اگر پلیس می خواست به مردم بگوید "در صاف بایستید" یا باتوم و لگد به جان مردم می افتاد؛ دستگاه اداری برخوردی بدور از هتک حرمت شهروندان نداشت؛ مردم خود را چون بردگان دوران برده داری می دیدند که فاقد هر توان و اراده و اختیاری بودند. اراده و حرمت و غروری که اکنون در این کشورها دیده می شود، سنگ بنایی است تا در گامهای بعدی سرنوشت دیگری برای خود انتخاب کنند. امروزه می بینیم که بر اثر این انقلاب مردمی که قبلاً اراده از آنها گرفته شده بود، به منبع اراده و امید در سرتاسر جهان تبدیل شده اند. علاوه بر اینها قانون اساسی و کلیه ی قوانین این کشورها در جهت پافشاری مردم و آگاهی آنها بر خواسته هایشان درحال تغییر هستند. در این کشورها برای همیشه پرونده حکمیت ارثی و خانوادگی و فردی بسته شده و مردم از آن خلاص شده اند و حتی در کل منطقه عرصه را بروی حکومتهای ادواری تنگ کرده است. طالبانی و بارزانی که سالهای سال این برنامه را داشته اند که فرزندان و نوه های خود را برای جانشینی آماده کنند تا قدرت در دست خانواده خود بچرخد، هم اکنون بعد از انقلاب مصر و تونس، اگر دست از این برنامه نکشیده باشند اما حداقل می توانم با اطمینان خاطر بگویم که تردیدهای زیادی در این خصوص دارند. علاوه بر اینها یکی دیگر از دستاوردهای مردم مصر و تونس این است که با محاکمه سمیل های حاکمیت ستمگر و فساد گذشته، در حکومت آینده نیز عرصه بر ظلم و

فساد حکومت تنگ میشود. تا بحال که هنوز این انقلابات به پایان نرسیده اند می توان گفت هنوز در آغاز راه هستند تردیدی وجود ندارد که تحول در سطح معیشت کارگران و مردم محروم از نظر اقتصادی و اجتماعی بوجود خواهد آمد. تحول در زمینه سیاسی می تواند تحول در زمینه اقتصادی و اجتماعی بنیال داشته باشد.

گذشته از اینها هنوز قضاوت بر سر همه دستاوردهای انقلاب مصر زود است. تحولات انقلابی از طریق انقلاب در مفهوم کلی اش بسیار متفاوت از تحولاتی است که از بالا یا تحت تأثیر عوامل بیرونی تغییراتی در قدرت و سیستم سیاسی ایجاد می کنند. اینکه مردم به میدان آمدند و توانستند حکومت ستمگر و سرکوبگری چون مبارک را سرنگون کنند، به همین سادگی به خانه باز نمی گردد تا در انتظار باشند که بطور مثال احمد شفیق چگونه سیستم و آینده زندگی آنها را تعیین می کند. به همین علت بعد از دو هفته او را نیز خلع نمودند. حتی علیرغم اینکه سران ارتش قدرت را از چنگ گرفته اند، اما در شرایط کنونی اگر پا از گلیم خود دراز کنند، مورد هجوم مردم قرار می گیرند تا جایی که می توان گفت مسیر انقلاب آنها را نزد مبارک بفرستد. هنوز هم تحولات در راه است و جریان انقلاب می تواند ادامه داشته باشد و به نتایج دیگری برسد. یکی از خصوصیات انقلاب این است که پروسه ای است که دنباله و تداوم دارد. چیزی که در تئوری مارکسیسم به آن "انقلاب مداوم" می گویند. این فرایندی است که می تواند ادامه یابد؛ می تواند گام به گام بیشتر پیشروی کند. از آغاز این انقلاب توده ای، تلاش و کوشش کارگران و مردم ستمدیده برای فراهم نمودن ضروریات تداوم جریان انقلاب شروع شده است. لذا هنوز می توان به دستاوردها و پیشروی انقلاب امیدوار بود. البته این قطعی نیست و اختیارات جدی وجود دارد که بورژوازی این کشورها بتواند جریان پیشروی انقلاب را سد کند و حتی بدان عقب نشینی تحمیل کند. اما این یک جدال طبقاتی است که آینده و چگونگی پیشروی این جدال را تعیین می کند. در جریان انقلاب و تحولات انقلابی، اماگهی طبقه کارگر و مردم ستمدیده بسیار سریع تر صورت می گیرد و مبارزه طبقاتی گسترده تر می شود. مبارزه طبقاتی بعد از سرنگونی رژیم مبارک برجسته تر، شفاف تر و پر دامنه تر گشته است. حسام الحلاوی که یکی از رهبران کارگری سوسیالیست است، بعد از سرنگونی مبارک در گفتگویی با پیام حداد می گوید: " جنگ تمام نشده است. نبرد اول انقلاب، خلع قدرت مبارک تمام شده، اما انقلاب در حال تکامل است؛ ما می گوئیم که [تازه] قدم در راه انقلاب نهاده ایم".

زیناکو عزیز: حاکمیت در کردستان مردم را می ترساند که مردم این کشورها نیز مانند مردم ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ انگشت پشیمانی به دهن ببرند. می گویند در این کشورها جریانات اسلامی نیرویی چشمگیر در عرصه سیاست هستند و بیم آن می رود در انتخابات آینده مصر آرای بالا کسب کنند. اگر اسلامی ها به قدرت نزدیک شوند خطر خفه کردن آزادیها



وجود دارد، نظر شما در این رابطه چیست؟

ریویوار احمد: در خصوص دور و نقش اسلام سیاسی فکر نمی کنم که به دلیل انقلاب مصر و تونس موقعیت اسلامی ها قویتر شده باشد، بلکه برعکس به نظر من و آنچه تاکنون شاهد هستیم این است که موقعیت آنها در مقایسه با شرایط کنونی در حال افول است. نمی توانم بگویم که افول آنها اجتناب ناپذیر است اما اطمینان دارم که انقلاب و شرایط انقلابی در تضعیف نقش آنها نقش خواهد داشت. البته نمی توان گفت هیچ فاکتور دیگری در میان نیست یا در میان نخواهد بود که اسلامی ها بتوانند خود را با آن تقویت کنند. علیرغم تمام اینها تفاوت فاحشی بین جایگاه اسلام در دوران انقلاب ۱۹۷۹ ایران و در مصر دوران انقلابی کنونی وجود دارد. البته انقلاب ایران از انقلاب مصر و تونس عمیق تر و رادیکال تر بود که توانست یک رژیم سلطنتی را با یک دم و دستگاش در هم بشکند، نقش طبقه کارگر در آن برجسته تر بود. در حالیکه می توان گفت انقلاب مصر و تونس تنها کابله بودند. علاوه بر اینها موقعیت اسلام نقش بسیار مؤثر و همه جانبه ای داشتند تا جریان اسلام سیاسی را سوار بر موج انقلاب ۱۹۷۹ ایران کنند. اما از اینها مهمتر این است که بر عکس اخوان المسلمین که در روزهای بسیار حساس انقلاب مصر و مساجت مردم بر بکناری مبارک آنها با رژیم مبارک به خیمه زدند و بعداً با سرافکنگی به میان مردم برگشتند. در ایران به قول منصور حکمت یکی از نقاط قوت خیمه این بود که توانست خود را به نمایندگی "نه" مردم به رژیم شاه تبدیل کند. با پافشاری بر این شعار سلبی، موقعیت این جریان اسلامی را در آن دوران از میدان سیاسی ایران بی رقیب گذاشت. از اینها گذشته جمهوری اسلامی در ایران نه به مثابه برابری انقلاب، بلکه در نتیجه شکست سرکوب انقلاب توانست قدرت خود را مستحکم نماید. این رژیم در طول سه سال و با اعدام بیش از ۱۰ هزار انسان و قتل عام و استبدادی بی حد و حصر، و بویژه هجوم وحشیانه و گسترده ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و انقلاب و

پیوند تنگاتنگ در میان فعالین زنان و ایجاد شبکه ای در میان فعالین سوسیالیست و رادیکال زنان که درگیر مبارزه و فعالیت برای حقوق زنان هستند اقدام لازم دیگری است. چنین شبکه ای در ادامه حیات و فعالیت قوای سیاسی و اجتماعی می تواند به اشکال دیگری از سازمانیابی زنان فعال و پیشرو تکامل یابد.

ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی خلاصه می شود. باید بی تفاوتی عمومی و عدم حساسیت در میان مردان در جامعه نسبت به موقعیت زنان و علاقه به تغییر

موقعیت زنان و ایجاد خشم نسبت به این وضعیت را در میان بخشهایی وسیع از جامعه بویژه مردان را دامن زد. این امر از طریق فعالیت تبلیغی روزمره باید صورت بگیرد.

جهت گیری که سرنوشت همه را رقم

خواهد زد!

محمد جعفری

دهم ماه سپتامبر ۲۰۱۱

هسته اصلی مواضع تمامی منتقدین ما را اگر با ارفاق در چند سطر بتوان بیان کرد اینچنین خلاصه می شود: " پرولتاریای ایران با جنبش های اجتماعی دیگر متحد شوید! صف مستقل و تشکل مستقل در این برهه از تاریخ که رژیم سیاه اسلامی توسط توده های بپاخواسته به لب پرتگاه نزدیک شده است تعیین کننده نیستند. طبقه کارگر ایران می تواند و باید پیگیرانه از تمامی جنبش های اجتماعی، زنان، جوانان، دانشجویان، رفیع ستم ملی و خلاصی فرهنگی (غیر از جنبش خالص و مستقل کارگری) بدون قید و شرط دفاع نماید. ما طبقه کارگر ایران را به حمایت از تمامی مبارزات، اعتراضات و خیزشهای مردمی صرفنظر از درجه دوری و نزدیکی آنها باهم بمنظور به زیر کشیدن این رژیم هار اسلامی، بدون قید و شرط فرا می خوانیم(۱)". با چه فرمول و بیانی سیاسی جهت گیری فوق طرح و پیش برده می شود، تنها شکل متفاوت اجرایی و بیانات یک پروژه واحد در اشکال گوناگون است.



شایسته خود نرسیده است. در مواردی بهنگام طرح این خط، بدنه این احزاب بخشا با نشانه توافق با آن سر تکان داده، اما در قلمرو پراتیک باز به آنچه که از قبل با آن عادت داشتند می پرداختند. تا صدای صاحب تز در آمد که خیر چیزی که مد نظر من است با روتین هایی که پراتیک می شود دو جنس متفاوت و متعلق به دو جنبش و دو سنت طبقاتی متضاد و متناقض هستند. کشمکش امروز ما در ادامه آن خط، اشتباه محض است فکر کرد که این اختلافات تنها بر سر آرایش سازمانی تشکل یابی طبقه کارگر است، بلکه تلاقی و زور آزمایی طبقاتی دیدگاه های ما و آنان در مجاری تشکل یابی طبقه کارگر در مورد کل هستی وی و رابطه او با جامعه است. این شتر اینک جلوی در چپ ترین جریان کمونیسټ یعنی حزب حکمتیست خوابیده است. یا برای همیشه نه تنها در زمینه مسائل نظری و سیاسی بلکه مهمتر از آن، در زمینه طبقاتی، سبک کاری و رویکرد اجتماعی این (تغییر ریل) را برانجام می رسانیم و تمامی همسویی هاو مشخصات بی ربطی چپ موجود به طبقه کارگر را از خود می زدائیم و به روش، سنت و شیوه کار کلاسیک یک حزب واقعا کمونیسټی- کارگری مسلط خواهیم شد و تمایزات همه جانبه خود را در مقیاس اجتماعی به همه ثابت خواهیم کرد که با چند نسل دیگر بمان گذشته، ما بپردازیم و کارگران به شرق خواهند رفت و فاصله و بی تاثیری کنونی بیشتر خواهد شد. از این رو این جهت گیری سرنوشت همه را رقم خواهد زد. کمونیسټ بورژوازی موضع خود را در قبال این جهت گیری متمایز ابتدا با فروپاشی بلوک شرق (۲)، بعدا حمله آمریکا به عراق (۳) و اخیرا با حمایت مطرح شده و هر بار بدلالی به سرانجام

جنبش"سبز" و حمله سازمان یافته (۴) به سندیکا هفت تپه مشخص کرد. جریانات پنبینایی گاه به نعل و گاه به میخ می کوبند. ما هم به نقد کمونیسټ بورژوازی بخصوص با مباحثاتی که حول و حوش سندیکا هفت تپه درگرفت، آن خط و دیدگاه متفاوت را تعقیب می کنیم و روز بروز روشنائی بیشتری به تمایزات آن دو جنبش می بخشیم. این نوشته در این راستا است و پاسخی به کج فهمی های این چپ در برخورد با دینامیسټ مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی طبقه کارگر است که شامل نکات زیر می باشد:

اهمیت بکارگرفتن متد مارکسیستی در برخورد به پدیده ها
شرایط زمان و مکان حذف هویت مبارزه کارگری زیر پوشش ضرورت دخالت در مسائل سیاسی تفاوت آگاهی عمومی با آگاهی طبقاتی مبارزه با رژیم نه با طبقه بورژوازا تصویر حزب خارج کشوری

شاید به دو جنبش و دو سنت طبقاتی متضاد و متناقض هستند. کشمکش امروز ما در ادامه آن خط، اشتباه محض است فکر کرد که این اختلافات تنها بر سر آرایش سازمانی تشکل یابی طبقه کارگر است، بلکه تلاقی و زور آزمایی طبقاتی دیدگاه های ما و آنان در مجاری تشکل یابی طبقه کارگر در مورد کل هستی وی و رابطه او با جامعه است. این شتر اینک جلوی در چپ ترین جریان کمونیسټ یعنی حزب حکمتیست خوابیده است. یا برای همیشه نه تنها در زمینه مسائل نظری و سیاسی بلکه مهمتر از آن، در زمینه طبقاتی، سبک کاری و رویکرد اجتماعی این (تغییر ریل) را برانجام می رسانیم و تمامی همسویی هاو مشخصات بی ربطی چپ موجود به طبقه کارگر را از خود می زدائیم و به روش، سنت و شیوه کار کلاسیک یک حزب واقعا کمونیسټی- کارگری مسلط خواهیم شد و تمایزات همه جانبه خود را در مقیاس اجتماعی به همه ثابت خواهیم کرد که با چند نسل دیگر بمان گذشته، ما بپردازیم و کارگران به شرق خواهند رفت و فاصله و بی تاثیری کنونی بیشتر خواهد شد. از این رو این جهت گیری سرنوشت همه را رقم خواهد زد. کمونیسټ بورژوازی موضع خود را در قبال این جهت گیری متمایز ابتدا با فروپاشی بلوک شرق (۲)، بعدا حمله آمریکا به عراق (۳) و اخیرا با حمایت مطرح شده و هر بار بدلالی به سرانجام

کارگیری تئوری بصورت یک ابزار زنده با طبقه کارگر هیچ وقت یک حزب اجتماعی بزرگ نمی شود که قدرت را تصرف کند. در نتیجه عدم این درک هیچ کدام سر جای خود قرار نخواهند گرفت. نه وظایف حزب کمونیسټ علی (5) و نه مبارزه طبقاتی کارگر مربوط می شود، ما این درک را فقط با به کارگیری متدولوژی کمونیسټی بدست خواهیم آورد. چپی که در این نوشته مورد نقد ما است چون از موقعیت بورژوازیستاده و از این منظره به زندگی و مبارزه کارگر و مارکسیسم نگاه می کند هرگز به متدولوژی مارکس احتیاجی ندارد، هرگز درک درستی از آن نداشته و جای همه چیز از جمله مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی و تشکل های توده ای طبقه کارگر را با حزب کمونیسټی وارونه کرده است. کاربست درست متد در سیاست جایگاه منطقی در فلسفه را دارد. بدون بدست گرفتن این متد، سطوح مختلف سیاسی و پراتیکی، صورت مساله و وظایف یک حزب علنی غیر قانونی با تشکل های کارگری، برخورد کمونیسټها با کارگران دارای گرایشات مختلف در درون طبقه خود آن گرایشات در احزاب سیاسی و خارج از متن دینامیسټ طبقه کارگر قاطی می شوند. همانگونه برای منتقدین ما وظایف انقلابیون حرفه ای در زمینه معرفی چهره عمومی حزب علنی، اشکال ملیتات مبارزه برای سرنوشتی حکومت را با حزب اقتصادی، صنفی- علنی - محلی در شرایط عادی و نرمال طبقه کارگر در محل کارو زیست مخدوش شده است. جنگ تئوریک را در زمین مبارزه اقتصادی و مبارزه صنفی- اقتصادی را در جبهه جنگ تئوریک انجام خواهد داد. فعالیت متمایز کردن اهداف جنبشها بحالظ تئوریک مکانیسم خاصی دارد. عدم تشخیص بالانس این عرصه ها این نیروها جای بحث از نتیجه اشتباه می رساند که یک شعار و سبکبازی برای همه دورانها مبارزه در دوره های انقلابی با روتین های در زمان عادی تشخیص ندهد. جای بحث اهمیت شفافیت و تمایز کمونیسټ کارگری از کمونیسټ بورژوازی است آن مبارک زمینه ای بود تا اخوان جنبش طبقه کارگر یکی گرفته می شود. جای که لازم است بر ضرورت تحزب افشاری کرد در اصل امتداد تشکل های تبادل شفقی که با ازاداج ممکن است هم از آنان پس گرفته می شود. در نتیجه درک مارکسیستی تئوری تنها این نیست که آنها را بخوانیم و از بر کنیم. به

تفاوت آگاهی عمومی با آگاهی طبقاتی مبارزه با رژیم نه با طبقه بورژوازا تصویر حزب خارج کشوری

درسها و دستاوردهای ...

دستاوردهایش توانست انقلاب را سرکوب کند و قدرت خود را تثبیت کند. چنانچه اخوان المسلمین بتوانند توانایی سرکوب و کشتاری اینچنینی داشته باشند، می تواند به این نتیجه برسد. اما آیا این توانایی را دارد؟! به نظر من این امکان را ندارد و نخواهد داشت. تحلیلی که فکر کند اسلام در مصر کنونی می تواند از طریق پرسه انتخابات چنین جایگاهی بدست آورد که اسلام ۱۹۷۹ و بعدا در ایران بدست آورد سخت در اشتباه است. چنین وضعیتی سرکوب و توانایی قتل عام و سرکوب بی حد و مرز می خواهد.

درده و به زبانهای دیگر ترجمه شده است، نویسنده تحلیلی کرده که صرفنظر از اینکه شخصاً مخالف دیدگاه و نظرات فکری اش و نیز تحلیل او در مورد انقلاب ۱۹۷۹ ایران است، تحت نام انقلاب اسلامی از آن یاد می کند، اما درباره موقعیت اسلام سیاسی در مصر امروزی و انقلاب مجموعه نکاتی قابل توجه دارد: او در چند جا از نوشته اش اینگونه اظهار نظر می کند:"بسیاری از تحلیلگران اروپایی برای ارزیابی این تحولات مانند انقلاب ۱۹۷۹ اسلامی ایران عمل می کنند اما عسبان و قیام مردم مصر و تونس ثابت کرد علیرغم اینکه چارچوب اجتماعی اسلام در حال رشد است، اما

که در حواظ سیاسی اکنون اسلام از گذشته ضعیف تر است ... گروههای اسلامی در این تحولات نقش چندانی ندارند. بطور مثال اخوان المسلمین در مصر از دخالت فعال و رسمی در این تحولات پرهیز می کند. با نگاهی به ترکیب گروهها و مردم در این انقلاب

اجتماعی هستند. به همین سبب فکر می کنم چنانچه تجربه تونس و مصر و دستاوردهای این انقلاب را مدنظر قرار دهیم، چا دارد که مردم کردستان و عراق نه فقط دنبال آن بیفتند بلکه از تجارب و آن نقاط قوت و ضعف آن درس بیاموزند تا مانند این کشورها کار را ناقص تمام نکنند. باید با آمادگی و تأمین ملزومات یک انقلاب سرتاسر رهایی بخش قدم در این راه بگذارند. در این کار نیز نقش طبقه کارگر سرنوشت ساز و تعیین کننده است.

تشنه صوف سازمان یافته و با نیروی طبقاتی کارگران حول افق و سیاست و برنامه کمونیسټی تضمین کننده چنین امری است. به همین ترتیب برای حاکمان کردستان، برای طالبانی و برائزانی می بهتر است به جای نصیحت مردم که دنبال مردم مصر و تونس راه نروند، بهتر است خود دنبال بن علی بروند و چون مبارک و قذافی و علی صالح و اسد پرورده خود را برای روز دادگاهی و حسابرسی سنگین تر نکنند.

من بر این باورم که اسلام به مثابه عقایدی که انسان فاقد اراده را مجبور می کند به نیرویی ماورالطبیعه پناه ببرد تا به آرزوهای خود برسد، به مثابه یک جنبش سیاسی ارتجاعی و متضاد با امیال و آرزوهای مردم و چون بدیلی مدافع ستم و سرکوب

جهت گیری که سر نوشت ...

تشکل خود را بسازد و با مکتبیس خود در امور جامعه دخالت کند، بدون تشکل نقط قوت او چیست، کجا موثر است؟ اصلا اینها طبقه بورژوازی را در رژیم حل کردند. در مبادین جنبش سبز دوشا دوش هم "مبارزه" کردند، حکومت کارگری را برای ارضای کردن دل این جنبش به حکومت اساسی تغییر دادند، ولی هنگامی که کارگر هفت تپه به سندیکا فرانسه نامه می‌موسد سختگیر می‌شوند.

تقریباً موسساتی را که مکتبهای بورژوازی مد روز می‌کند، ۹۰ درصد نیرو، منابع تبلیغ و ترویج این احزاب را بخود اختصاص داده است. اما در مسائل کارگری نه حرفی کلامی و نه تخصص مبارزه با بیکاری، نه طرحی عملی برای مبارزه با فقر و پراکندگی، نه ظرف اتحاد برای کارگران دارند. ده درصد فعالیت "کارگری" باقی مانده صدور اطلاعیه و فراخوان و از آنان خواست تا در مبارزه عمومی به خیابان بیایند. تا برجسته کردن خیابان توصیه می‌کند فعلا مبارزه اقتصادی را برجسته نکند، زمان مبارزه خیابانی است. همین مبارزه در خیابان (نه نماز جمعه) که مبارزه کارگری هم نیز هست به آن پیوسته و از کاتال این مبارزات است که به حق و حقوق خود می‌رسد. با زبان هنر سیاسی نیست که تمام نیروهای بورژوازی در آن استاد هستند از ایشان می‌خواهد بدون تشکل مستقل، بدون دست و پای خود در مبارزه (همه باهم) شرکت نماید. ایشان بسان تمام نیروهای بورژوازی معتقد است در این مراحل زیاد تمایزات را در برجسته نکند، زیاد کارگر کارگری نکند؛ وقتی پروژه سنگینی رژیم به سرانجام رسد، فرصت کافی برای طرح مطالبات کارگری هم هست. حکاک را اعتراضی به رژیم را کارگری می‌داند و از این مسیر می‌خواهد کارگران را جذب حزب نماید. کارکنان و متخصصان سازمان هستند که به حاشیه ای و کم رنگ نماید. خواه در قالب هنر، فرهنگ و نبوغ استثنائی عده ای آن را به خود جامعه کارگری که کار و زندگی می‌کند همانند تظاهرات برای کسانی که کاری از دست نمی‌دهند و در مقایسه با او یا محل امن تری سر می‌کنند نیست، که عاشق تظاهرات و به خیابان رفتن باشد. تظاهرات و اکسیون خیلی با زحمت و پیچیدگی صورت می‌گیرد. باید این پیچیدگی‌ها و به خیابان آمدن را دید و بحساب آورد و برایش راه چاره پیدا کرد. بدون سبک سنگین کردن این مولفه ها و شناخت دقیق و عملا درگیر شدن با آن، تنها پرت ترین جریانهای سیاسی و آدم هایی که از روی هوا می‌پزند هستند که بی هدف هر شعاری را در دستور کارگر می‌گذارند و همیشه فراخوان به خیابان آمدن او را می‌دهند. در خود تظاهرات لاسیتک آشن و دود بر پا کردن هم معیار پیروزی تظاهرات آنان نیست. معیار پیروزی، پیشروی و موفقیت تظاهرات برای طبقه کارگر را بر اساس این که چقدر احداث مستحکم، قدر بر روی پای خود ایستادن و خواسته‌های خود را نهایه کرده اند می‌سنجند. مبارزین ضد رژیم تمام این عرصه‌ها را با یک عرصه عملی است. می‌کنند عمل بورژوازی این چه اجازه دهد طبیعت متفاوت مبارزه کارگر با مبارزه گروه ها و جمعی که اساس اعتراضشان به مسائل سیاسی معطوف است را درک کند.

تفاوت آگاهی عمومی با آگاهی طبقاتی

"... تمدن بجامانده دو جنبه است، درست مانند همه چیزهایی که توسط تمدن وجود می‌یابد، دو جنبه است. دو لویه، متضاد و متناقض". انگلس کتاب منشاه خوانده مبارزه اقتصادی را فرعی کردن مبارزه اقتصادی زمان مبارزه ضرورت شرکت در مسائل سیاسی نیست که موضوع را وارونه کرد، آنجا که به سیاست و خودآگاهی طبقه کارگر می‌رسد، این وارونگی بیشتر به چشم می‌خورد. آگاهی یعنی چه، آگاهی نیست که آگاهی طبق گفته انگلس مثل هر چیزی در تمدن بجامانده دو جنبه، دو لویه، متضاد و متناقض است. آگاهی برای ما یعنی آن آگاهی ای که موقعیت اقتصادی، زندگی روزمره و مشقات کارگر را تغییر می‌دهد و نه بازی با کلمات و تکریم آگاهی بطور کلی. آگاهی یعنی آن آگاهی که در شکل آگاهی، علت نابرابری اقتصادی را توضیح دهد نه اینکه صرفا نابرابری حقوقی را موعظه کند و سازش طبقاتی با پندارهای مذهبی و یا دمکراسی را رواج دهد و تضاد منافع کارگر با بورژوا را که تضادی طبقاتی است، در هر شکلی اتکار می‌دهد و نه حاشیه ای و کم رنگ نماید. خواه در هر شکلی آگاهی فلسفی، ادبی و علمی که در جامعه سرمایه داری بیشتر هدفشان پیچیده کردن مسائل است تا توده مردم عادی به علت بدبینی خود پی نبرند، روشن نماید. خواه در قالب هنر، فرهنگ و نبوغ استثنائی عده ای آن را به خود جامعه کارگری که کار و زندگی می‌کند همانند تظاهرات برای کسانی که کاری از دست نمی‌دهند و در مقایسه با او یا محل امن تری سر می‌کنند نیست، که عاشق تظاهرات و به خیابان رفتن باشد. حقیقت کارگر نپنهان کنند، افشا کنند. بخصوص هنگامی که از کارگر برای شرکت در کشمکشهای اجتماعی از جمله خلاصی فرهنگی، رفع ستم ملی... دعوت بعمل می‌آورد، ثابت کند آنگونه آگاهی به سود کارگر نیست، بلکه زنجیر اسارت اوست. گفتیم زبان سیاست سر راست نیست. باین خاطر منتقدین ما در زمینه نظری می‌پذیرند طبقه کارگر وجود دارد و منافع متضادی با جنبشهای متعدد بورژوازی دارد؛ اما هنگامی که پا به جامعه می‌گذارند و آگاهی سیاسی، استنتاجات عملی دخالت کارگر در این مبارزه را بخود می‌گیرند، در در مبارزه اقتصادی، بهبود شرایط مادی و معین، باز سر از آن اجندا اهلی می‌در می‌آورد که همه کارگران اپوزیسیون بورژوازی دارند. انقلاب کارگری و الغای نظام کار مزدی از کاتال بوجود آوردن اتحاد طبقاتی کارگران، تلیق مبارزه انی با مبارزه انی و فاش کردن تضاد منافع طبقاتی کارگر با بورژوازی در دل جنبش زنان، جوانان، جنبش خلاصی فرهنگی، دانشجوین و جنبش رفیع ستم ملی در تمام سطوح لاینقطع که در هر شکلی فلسفی، سیاسی

و غیره آن را به بازار عرضه نماید می‌گذرد. ولی کمونیس بورژوازی با یک "اما" یا "ولی" زیر پای تمام احکام استقلال طبقاتی فوق را می‌زند و ستون قلعه دفاع از معیشت وی را با (ولی و اما) تخریب می‌کند. "اما چون مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی نیز هست و بشکل یک خط مستقیم و عریان پیش نمی‌رود پس باید کارگر... باید در مسائل دمکراتیک جامعه مانند برابری زن و مرد، جدایی مذهب از دولت که در جامعه سرمایه داری قابل حصول هستند از این جنبش ها حرف شنو باشد". اینها تنها درخواست سازش کارگر با بورژوازی با بیان سیاسی هستند و اگر نه کدام جنبشها به اندازه جنبش طبقه کارگر در بدست آوردن آزادی دنیق و پی گیری؟ چرا آن جنبش ها از طبقه کارگر حرف شنو نیستند؟ ما از آنها دعوت می‌کنیم مذهب و برابری برابری زن و مرد، جدایی مذهب از دولت، خلاصی فرهنگی رفیع ستم ملی، شعر آزادی، برابری اقتصادی طبقه کارگر و کمونستی بدست بگیرند.

مبارزه با رژیم پهلوی نه با طبقه بورژوا

بندی رژیم طبقاتی با جمهوری اسلامی رفتار می‌شود که انسان بعضی موقف فکر می‌کند این حکومت تصادفی و شانسی سر کار آمد، تصادفی و شانسی سر کار ماند. و تصادفی و شانسی طبقه کارگر را استثمار می‌کند. نه پشت اش را به طبقه معینی از جامعه داده، نه از طبقه ای نیرو می‌گیرد و نه طبقه ای از حفظ آن دنیق است! با این حکم، "رژیم وسله ناجوری است" بر پیکر جامعه ایران است" که منصوص حکمت جای دیگر و با کاربردی دیگر آن را نوشت، تصویری از حکومت می‌دهند که تمام مردم بر ضد "رژیم" هستند و ستاره ای در آسمان ایران ندارد. کسی نمی‌داند این سی سال کدام طبقه اجتماعی، کدام سنت ها و راهمهای کدام طبقه معین انگیز بوده، زیر بغل او را گرفته و از این بحران تا این بحران بعدی وی را قادر به ادامه استثمار کارگران کرده است. جمهوری اسلامی را می‌چسبند تا با آن طبقه درگیر نشوند. صفات حکومت طبقاتی را از (رژیم) می‌گیرند. طبقه ای که اجازه نمی‌دهد رژیم سرنگون شود یا به از جامعه در اشکال مختلف بیوسی هندی... پنهان می‌کند و این خود در تحلیل نهایی به سود بورژوازی است. شاید همه افراد این کمپ نیت شان این باشد، اما اینجا ما کاری به نیت نداریم؛ سیاستی که افتخار دهند، جایی که افتخار دهند و منطق راهی که در پیش گرفته اند را بحساب می‌آوریم. شما در ادبیات کمونیس بورژوازی ضد رژیمی حتی کلماتی مانند: بورژوازی، طبقه سرمایه دار، کارفرما، صاحب سرمایه و طبقه استثمارگر را یاد ندرت می‌بینید. اما بجای این عبارات و اصطلاحات طبقاتی تا دلان بخواهد عبارات اصطلاحات "این رژیم رژیم، خونخوار، جنایت کار، شکنجه گر، کثیف، سیاه اسلامی، کسی زده، جمهوری مکتب و از گور برخیزد در ادبیاتش نجیب می‌زند. منظور این نیست نپاید این اسامی و صفات آن برای این حکومت سرمایه داری در حالی که اینها صرفا برده، بلکه مساله این است باید اول سرفا پایه اینها یعنی سرمایه را بانه کرد و بعدا این صفات را از منحصر به جمهوری اسلامی کرد، بلکه صفات ذاتی هنرنویزی بورژوازی در ایران را به جامعه توضیح داد. بحث این است ابتدا مشخصات طبیعی و بنیه مادی طبقاتی آن را توضیح داد و گفت که این خصوصیات ستون فقرات یک حکومت طبقه بورژوازی است. تا جای پیش می‌روند که تصور شود فقط این رژیم خونخواره و نه

هر حکومتی که توسط این طبقه در ایران سر کار بیاید. شکل تبلیغات رادیکال "رژیم، خونخوار، جنایت کار، شکنجه گر و کثیف" برای اینست که حکومت اسلامی را سیربلیایی برای طبقه بورژوازی ایران کنند. کلمات عمیق و ممنونی کلاسیک کمونستی و طبقاتی در وصف حکومت و استثمار جایگاه خود را نزد ایشان از دست داده و جای خود را به تولید کلمات ظاهرا "رادیکال و بی محتوی و پوچ داده است. راز و رموز زندگی و شیر و شر خویش بنانند. این بقای جمهوری اسلامی و سر چشمه قدرت وی را از طبقه کارگر با عناوین متعدد و ظاهرا رادیکال پنهان می‌کنند و آن را به یک جماعت خودکامه، لمپن، گردنه گیر و اوپاش تقلیل می‌دهند. شکی در این نیست که جمهوری اسلامی یک فشرخودکامه، لمپن، گردنه گیر و اوپاش وجود دارد. اما اینها پارانی در آسمان بی اجر نیستند، چارچ نیستند از گیاه رویده باشند؛ اینها محصول سیستم بورژوازی جامعه ایران و پشت شان به یک طبقه اجماعی است و این طبقه است که در فرهنگ این طبقه عیان است و این طبقه با تمام هیکلش منحرف می‌کند.

تصویر حزب خارج کشوری

وقتی راجع به استراتژی کمونستی فعالیت در داخل در مقیاس اجتماعی صحبت می‌کنیم، یکی کم و یکی بیش از هر مبارزین تبعیدی به آن نگاه کرده و خود را در موقعیت کارگر در ایران قرار نمی‌دهند. البته این همه واقعیت نیست؛ می‌توان در تبعید بود و به کمک یک سری عوامل ضرورت های جامعه ای که ما فعالیت خود را به آنجا متعلق می‌دانیم درک نمود، فمید و در پروسه پیشروی برای تحقق آنها شرکت داشت. این عوامل سبک کارگری، قرار دادن خود در موقعیت کارگران در ایران و منصفانه اقدامات خود را از بزرگترین بازی پی کردن که در مصافهای تشکل یابی و مسائل... چه تأثیری بر زندگی آنان داریم، می‌باشد. حزب اکثریت تصویر حزب خارج کشور از دیدن آن عاجز است. زمانی که در مورد تشکل و مبارزه کارگر در جامعه ایران صحبت می‌شود، برای اشخاصی آن استراتژی با صورت ویژه حزب خارج کشوری با وظایف ویژه خارج کشور وعلنی کاری تداعی می‌شود. وقتی راجع به موضوعاتی ماکرو، سیاسی و وسیع مانند تشکل یابی کارگران، سد علیه بیکاری... فکر و تبادل نظر می‌کنیم، آن را با اولویت ها، نقشه ها، چشم طرحی فعالیت تشکلیات خارج کشور می‌کنیم. در دو بعد تصویر حزب خارج کشوری قابل نقد است. یکی نقد اتناییک امری دیگر دارند و متعلق به جریانات غیر کارگری هستند که فعالیت برای آنان معنی اش سر و صدا کردن و سلبریتی شدن است. ما تا همینجا برده از روی آنان برداشتم و در این بخش لازم به تکرار آن نیست. دوم آنهاییکه به زور تبعید شدیم. ما وظایف خارج را با شرایط خاص می‌بینیم و شرایط ایران را نمی‌بینیم. متأسفانه اغلب همه ما در برخورد به نیازهای طبقه کارگر، درد و مرگ و مبارزه مدنی، جنبش قانونی و بدست آوردن پرداخت حقوق کامل... تخصصی آنچنانی نداریم. باید این دو حوزه را از هم تفکیک کرد که مخاطب آن نقشه در مقیاس کل جامعه از منظره دید طبقه کارگر است و هر بخش از طبقه از جمله تشکلیات خارج سهمی از آن باشد. بحث این است ابتدا مشخصات طبیعی و بنیه مادی طبقاتی آن را توضیح داد و گفت که این خصوصیات ستون فقرات یک حکومت طبقه بورژوازی است. تا جای پیش می‌روند که تصور شود فقط این رژیم خونخواره و نه

هر طرح و برنامه و نسخه ای که می‌پیچیم رنگ تبعیدی را به خود دارد. برای کمک به همسود موضوع باید وقت کرد که مساله ساختن ابزار در مقیاس میلیونی، برای طبقه کارگر است که بتواند در ایران بدست بگیرد. بحث یک نوع شیوه کار است که کسی از محیط طبیعی خود خارج نشود و بتواند با آن شیوه کار و مبارزه کند. سطح هر چه بیشتری از توده های طبقه کارگر آن را مناسب و مربوط به تبعیدی نه تنها فاصله جغرافیایی بلکه کمبود تشخیص و هم تصویری بین ما و کارگران، در محل خود شده است که اغلب زبان ما را نمی‌فهمند. این تبعید باعث کمتر شدن آشنایی ما با مسائل واقعی است. به این خاطر هر چه اصرار شود که هسته مساله چیست، دوباره نیروی عادت ما در بطرف رزینیهای به عاریت گرفته می‌کنند و رزینیهای تشکلیات علنی حزب را با تشکل های علنی طبقه کارگر در شرایطی که رابطه با احزاب و حرم است، باید تجربه علنی باشد قاطعی می‌کنند. تا به خارج و فعالیت علنی مربوط است، طبعاً فعالیت حزبی با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی می‌توانند و باید با نوشته های باسم و رسم حزب، به جلوی سفارتخانه ایران و اجلاس محاسمی آنها بروند، تظاهرات کنند، باسم و رسم خود، کتب و مقاله بنویسند، سخنرا بگذارند و همیشه نوبک نیز مبارزه برای افزایش حزبمت باشند. ولی فعالیت کمونیس غیرحزبی با نوع دیگری فعالیت سر و کار دارند. کارگران (احتمالا کمونیسست) می‌توانند منتخبات کارگران برای افزایش دست مزد و غیره سازمان می‌توانند با مرگ بر جمهوری اسلامی با اسم رسم حزب بر سر سیز ماکر با نمایندگان حکومت بشننند. پیدا کردن ظروف مناسب برای این کار صورت مساله است. شاید هر دو بیک میزان کمونیس باشند، اما در جنبه اهداف واحدی دنبال می‌کنند. آن یکی حزبی است و این یکی نیست. آن یکی امکان دارد اهداف، اسم و رسم حزب خود را پنهان نکند، این یکی در حاض حاضر ممکن است اسم و رسم حزب را دست و پاگیر تشخیص بدهد و باید با متحد کردن صفوف خود، استفاده از شیوه های کار مخفی و علنی، توازن قوا و فشار مبارزات در محل تکیه نماید.

پاورقی ها

- (۱) گفته با ارفاق و گر نه هیچکدام از جنبشهایی که این حزب و کل راست ایران، کارگر را به آن فرا میخواند واقعا جنبش خلاصی فرهنگی، جوانان و زنان نیستند، اینها حرف زن و خلاصی فرهنگی و جوانان را به بورژوازی لیبرال فروختند. آنها عملا به دفاع از جنبشهای اصلاح رژیم، معنی اش سر و صدا کردن و سلبریتی شدن است. ما تا همینجا برده از روی آنان برداشتم و در این بخش لازم به تکرار آن نیست. دوم آنهاییکه به زور تبعید شدیم. ما وظایف خارج را با شرایط خاص می‌بینیم و شرایط ایران را نمی‌بینیم. متأسفانه اغلب همه ما در برخورد به نیازهای طبقه کارگر، درد و مرگ و مبارزه مدنی، جنبش قانونی و بدست آوردن پرداخت حقوق کامل... تخصصی آنچنانی نداریم. باید این دو حوزه را از هم تفکیک کرد که مخاطب آن نقشه در مقیاس کل جامعه از منظره دید طبقه کارگر است و هر بخش از طبقه از جمله تشکلیات خارج سهمی از آن باشد. بحث این است ابتدا مشخصات طبیعی و بنیه مادی طبقاتی آن را توضیح داد و گفت که این خصوصیات ستون فقرات یک حکومت طبقه بورژوازی است. تا جای پیش می‌روند که تصور شود فقط این رژیم خونخواره و نه
- (۲) مراجعه شود به اثر (در باره فعالیت های حزب در کردستان) منصور حکمت در باره تغییر ریل کومه له بتاریخ ۷/۶/۱۳۶۸.
- (۳) اختلافات ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیسست ایران با کمونیس کارگری بر سر جنگ خلیج و حمایت آنها از احزاب ناسیونالیست کرد عراقی. مراجعه شود به اثر "جنگ خلیج و اسناد مباحثات داخلی حزب کمونیسست ایران" منصور حکمت ۱۹۹۰.
- (۴) کاردهای حزب کمونیسست کارگر ایران طی دو ماه ۲۵ مقاله علیه رضا خزان و سندیکا هفت تپه سیاه کردند.
- (۵) حزب علنی موجود ما در شرایط ما است، فردا در ایران اگر مثلا حزب کمونیسستی دیگری شکل بگیرد مطلقا مخفی است.

از انباشت سرمایه تا تز "نه-دولت"

بهمن شفیق



جمال کمنگر

مقدمه

بهمن شفیق در مطلبی که تحت عنوان "مبارزه طبقاتی در ایران و انباشت سرمایه در دوره آغازین جمهوری اسلامی" به مسائلی پرداخته است که از نظر من نیاز دارد به آنها بطور خلاصه پرداخته شود تا درک ناقص وی از مولاتی مانند دولت، مبارزه طبقاتی و رابطه آن با احزاب سیاسی نشان داده شود.

هر بحث و تحلیلی سر انجام به تائیکتیکها و استنتاجات سیاسی معینی تبدیل خواهد شد. و مخاطب را وادار به انجام کاری یا دور کردن از کارهایی میکند. مشخص مایهت دولت در پس هر انقلاب و دست به دست شدن قدرت سیاسی با و بدون حضور طبقه کارگر لازم است و باید به آن پرداخت. مایهت جدالهای درون قدرت حاکم و صفیندیهای پشت آن در دل هر تحولی باید نشان داده شود. منفعت طبقه کارگر از دخالت و یا عدم دخالت در آن تحول نشان داده شود تا کارگران به سیاهی لشکر جنبشهای دیگر تبدیل نشوند. تحلیل اقتصادی جمهوری اسلامی، اینکه چقدر انباشت سرمایه صورت گرفته است یا نه؟ قرار است به کدام معضل سیاسی و سازمانی جواب بدهد؟ آیا از این تحلیل به نفی احزاب سیاسی، به نفی سازمان و تشکیلات کمونیستی میسریم یا قرار است درجه ای باشد برای متحزب شدن فعالین کمونیست طبقه کارگر همین امروز؟

بهمن شفیق برای نشان دادن ماهیت دولت جمهوری اسلامی از "انباشت سرمایه در دوره آغازین" شروع میکند و به نتایجی میرسد که، کار سوزنی و در حاشیه ماندن است. نگاه روبه عقب است. کمونیسم در ایران پلهای پشت سر را خراب کرده و چاره ای جز جلو رفتن ندارد! بازگشت به پوپولیسم سال ۵۷ تلاش برای تحمیل تغییرکرد به کل مبارزه سیاسی و طبقاتی در ایران است. تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ طبقه کارگر را صاحب حزب و برنامه کرد و جزو افتخارات هر فعال کمونیست طبقه کارگر بوده و هست. مباحث "حزب و جامعه"، "حزب و شخصیتها" و "حزب و قدرت سیاسی" گامها کمونیسم را در جامعه جلو برده و نهادینه کرده است. با هر انتقادی که به تحزب کمونیستی واقعا موجود داشته باشیم این یک پیشرفت در جهت راهی طبقه کارگر است. کمونیسم در ایران و عراق به یمن منصور حکمت و صفی از رهبران کمونیست دست آوردهای ارزشمندی کسب کرده که باید آنها را پاس داشت.

ماهیت دولت، طبقات و دیدگاه مارکسیستی

برسیم بدون نقل قولهایی از آموزگاران مارکسیسم در این مورد حق مطلب ادا نخواهد شد؛ هر چند ممکن است باعث حفظ انسجام سیاسی درونی آن، نیست انگلس در اثر معروف خود بنام "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" در تحلیل تاریخی خود میگوید:

"دولت به هیچ وجه نیرویی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد. و نیز دولت، بر خلاف ادعای هگل، "تحقق ایده اخلاق"، "نمواد و تحقق عقل" نیست. دولت، محصول جامعه در پله معینی از تکامل آن است؛ وجود دولت اعترافی است به این که این جامعه سردرگم در تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خاصی از آن در بد قدرتش نیست. و برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی طبقات دارای منافع متضاد، در جریان مبارزه ای بی ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعد، نیرویی لازم آمد که ظاهرا مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تضامتهای بگاد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون طبقاتی از ما به دیکتاتوری پروتاریا تازہ ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: ۱- این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. ۲- این که مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پروتاریا منجر میشود، ۳- این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی امحاء همه طبقات و جامعه ای بدون طبقه... نکته عمده در آموزش مارکس مبارزه طبقاتی است. این مطلبی که بسیار زیاد میگویند و میویسند. ولی این نادرست است. و از همین مطلب نادرست است که اغلب تعریف اپورتونیستی مارکسیسم و جعل آن بطریقی که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد حاصل میاید. زیرا این مارکس نیست که آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را بوجود آورده بلکه بورژوازی قبل از وی آن را بوجود آورده است و این آموزش بطور کلی برای بورژوازی پذیرفتنی است. کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوازی و سیاست بورژوازی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات معنای آن است که سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پروتاریا بسط دهد. و درصدد گرفتن قدرت سیاسی برای سیدات طبقه کارگر باشد.

وقتی ما از ماهیت دولت صحبت میکنیم لاقبل در عصر گلوبالیزاسیون دهه اول قرن ۲۱ هستیم که مناسبات سرمایه داری به شکل پیشرفته در اقصی نقاط جهان مسلط است. در هر کشوری می تواند ابعاد متنوعی بخود بگیرد. برای ورود به بحث از ماهیت دولت از دیدگاه مارکسیستی شروع کنیم تا بعدا به جمهوری اسلامی و ماهیت دولت آن

اما این واقعیات سرسوزنی از مکان و نقش تعیین کننده رژیم شاه در نمایندگی و رهبری سیاسی بورژوازی ایران، و حفظ انسجام سیاسی درونی آن، ضرورتا به این نتیجه می رساند که پروتاریا نمی تواند بورژوازی را سرنگون سازد مگر اینکه بدوا قدرت سرمایه در ایران بود. حکومتی که قرار بود سر کار بیاید می توانست یک مشکل بصورت طبقه حاکمه" مدل تحقّق آن، نظام جانشین شاه در وهله اول دو وظیفه داشت اول سرکوب انقلاب بنام انقلاب دوم نمایندگی در پله معینی از تکامل آن است؛ وجود دولت اعترافی است به این که این جامعه سردرگم در تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خاصی از آن در بد قدرتش نیست. و برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی طبقات دارای منافع متضاد، در جریان مبارزه ای بی ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعد، نیرویی لازم آمد که ظاهرا مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تضامتهای بگاد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون طبقاتی از ما به دیکتاتوری پروتاریا تازہ ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: ۱- این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. ۲- این که مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پروتاریا منجر میشود، ۳- این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی امحاء همه طبقات و جامعه ای بدون طبقه... نکته عمده در آموزش مارکس مبارزه طبقاتی است. این مطلبی که بسیار زیاد میگویند و میویسند. ولی این نادرست است. و از همین مطلب نادرست است که اغلب تعریف اپورتونیستی مارکسیسم و جعل آن بطریقی که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد حاصل میاید. زیرا این مارکس نیست که آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را بوجود آورده بلکه بورژوازی قبل از وی آن را بوجود آورده است و این آموزش بطور کلی برای بورژوازی پذیرفتنی است. کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوازی و سیاست بورژوازی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات معنای آن است که سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پروتاریا بسط دهد. و درصدد گرفتن قدرت سیاسی برای سیدات طبقه کارگر باشد.

وقتی ما از ماهیت دولت صحبت میکنیم لاقبل در عصر گلوبالیزاسیون دهه اول قرن ۲۱ هستیم که مناسبات سرمایه داری به شکل پیشرفته در اقصی نقاط جهان مسلط است. در هر کشوری می تواند ابعاد متنوعی بخود بگیرد. برای ورود به بحث از ماهیت دولت از دیدگاه مارکسیستی شروع کنیم تا بعدا به جمهوری اسلامی و ماهیت دولت آن

اما این واقعیات سرسوزنی از مکان و نقش تعیین کننده رژیم شاه در نمایندگی و رهبری سیاسی بورژوازی ایران، و حفظ انسجام سیاسی درونی آن، ضرورتا به این نتیجه می رساند که پروتاریا نمی تواند بورژوازی را سرنگون سازد مگر اینکه بدوا قدرت سرمایه در ایران بود. حکومتی که قرار بود سر کار بیاید می توانست یک مشکل بصورت طبقه حاکمه" مدل تحقّق آن، نظام جانشین شاه در وهله اول دو وظیفه داشت اول سرکوب انقلاب بنام انقلاب دوم نمایندگی در پله معینی از تکامل آن است؛ وجود دولت اعترافی است به این که این جامعه سردرگم در تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خاصی از آن در بد قدرتش نیست. و برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی طبقات دارای منافع متضاد، در جریان مبارزه ای بی ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعد، نیرویی لازم آمد که ظاهرا مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تضامتهای بگاد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون طبقاتی از ما به دیکتاتوری پروتاریا تازہ ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: ۱- این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. ۲- این که مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پروتاریا منجر میشود، ۳- این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی امحاء همه طبقات و جامعه ای بدون طبقه... نکته عمده در آموزش مارکس مبارزه طبقاتی است. این مطلبی که بسیار زیاد میگویند و میویسند. ولی این نادرست است. و از همین مطلب نادرست است که اغلب تعریف اپورتونیستی مارکسیسم و جعل آن بطریقی که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد حاصل میاید. زیرا این مارکس نیست که آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را بوجود آورده بلکه بورژوازی قبل از وی آن را بوجود آورده است و این آموزش بطور کلی برای بورژوازی پذیرفتنی است. کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوازی و سیاست بورژوازی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات معنای آن است که سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پروتاریا بسط دهد. و درصدد گرفتن قدرت سیاسی برای سیدات طبقه کارگر باشد.

وقتی ما از ماهیت دولت صحبت میکنیم لاقبل در عصر گلوبالیزاسیون دهه اول قرن ۲۱ هستیم که مناسبات سرمایه داری به شکل پیشرفته در اقصی نقاط جهان مسلط است. در هر کشوری می تواند ابعاد متنوعی بخود بگیرد. برای ورود به بحث از ماهیت دولت از دیدگاه مارکسیستی شروع کنیم تا بعدا به جمهوری اسلامی و ماهیت دولت آن

در مانیفست کمونیست چکیده کلی ای از تاریخ ارانه می شود که انسان را و می دارد تا به دولت به مثابه ارگان حاکمیت طبقاتی بنگرد و این ما را ضرورتا به این نتیجه می رساند که پروتاریا نمی تواند بورژوازی را سرنگون سازد مگر اینکه بدوا قدرت سیاسی را به کف آورد، سیدات سیاسی بدست آورد و دولت را به "پروتاریای مشکل بصورت طبقه حاکمه" مدل تحقّق آن، نظام جانشین شاه در وهله اول دو وظیفه داشت اول سرکوب انقلاب بنام انقلاب دوم نمایندگی در پله معینی از تکامل آن است؛ وجود دولت اعترافی است به این که این جامعه سردرگم در تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خاصی از آن در بد قدرتش نیست. و برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی طبقات دارای منافع متضاد، در جریان مبارزه ای بی ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعد، نیرویی لازم آمد که ظاهرا مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تضامتهای بگاد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون طبقاتی از ما به دیکتاتوری پروتاریا تازہ ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: ۱- این که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. ۲- این که مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پروتاریا منجر میشود، ۳- این که خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی امحاء همه طبقات و جامعه ای بدون طبقه... نکته عمده در آموزش مارکس مبارزه طبقاتی است. این مطلبی که بسیار زیاد میگویند و میویسند. ولی این نادرست است. و از همین مطلب نادرست است که اغلب تعریف اپورتونیستی مارکسیسم و جعل آن بطریقی که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد حاصل میاید. زیرا این مارکس نیست که آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را بوجود آورده بلکه بورژوازی قبل از وی آن را بوجود آورده است و این آموزش بطور کلی برای بورژوازی پذیرفتنی است. کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوازی و سیاست بورژوازی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات معنای آن است که سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پروتاریا بسط دهد. و درصدد گرفتن قدرت سیاسی برای سیدات طبقه کارگر باشد.

وقتی ما از ماهیت دولت صحبت میکنیم لاقبل در عصر گلوبالیزاسیون دهه اول قرن ۲۱ هستیم که مناسبات سرمایه داری به شکل پیشرفته در اقصی نقاط جهان مسلط است. در هر کشوری می تواند ابعاد متنوعی بخود بگیرد. برای ورود به بحث از ماهیت دولت از دیدگاه مارکسیستی شروع کنیم تا بعدا به جمهوری اسلامی و ماهیت دولت آن

وقتی ما از ماهیت دولت صحبت میکنیم لاقبل در عصر گلوبالیزاسیون دهه اول قرن ۲۱ هستیم که مناسبات سرمایه داری به شکل پیشرفته در اقصی نقاط جهان مسلط است. در هر کشوری می تواند ابعاد متنوعی بخود بگیرد. برای ورود به بحث از ماهیت دولت از دیدگاه مارکسیستی شروع کنیم تا بعدا به جمهوری اسلامی و ماهیت دولت آن

از انباشت سرمایه تا...

چسبیدن به "اقتصاد"، در این دوره ها، دیگر فرد را به وضوح از مارکسیسم دور می کند".

مشاهده میکنید که منصور حکمت به روشنی بر "ماهیت بورژوازی" دولت جمهوری اسلامی در همان بنو پیدایش جمهوری اسلامی انگشت گذاشته است. که در آثار متعدد دیگری مانند "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین تزهایی درباره اهمیت سیاسی بحران اقتصادی" و "جبهه های اصلی نبرد طبقاتی در شرایط انقلابی اما، این توهمات به سرعت بورژوا امپریالیستی" و صدها اثر دیگر بر این امر تاکید گذاشته است که نه صرفا ترویج کمونیستی که این توهمات را در مقیاس میلیونی زائل می کند. از اواسط سال ۵۶ تا قیام بهمن ۵۷ خصلت طبقاتی دولت سلطنتی برای توده وسیعی از پرده بران دارد. بر بحران مشروعیتش نزد مردم فائق آید. پایه های تئوریک عدم توفیق جمهوری اسلامی در بحث "سیاست جدید اقتصادی رژیم" در دوره رفسنجانی مفصل بیان شده است.

سرنوشتی، رویاروی با قدرت سیاسی حاکم

بهمن شفیق هم در این بحث و هم در بحث "بازانه ها" به دولت جمهوری اسلامی بعنوان یک دولت "متعارف بورژوازی" که بر تمام موانع انکشاف سرمایه در ایران چیره شده است بر خورد میکند و سیاستی را پیشنهاد می کند که نکند از طرف طبقه کارگر سرمایه در ایران چیره شود که کلیت نظام را هدف قرار دهد. بهانه هم شعارهای تند "باعث تفرقه" خواهد شد. اما ببینیم دیدگاه حکمت در مورد دولت متعارف در همان رساله ای که بهمین شفیق فکر میکند علت انحراف تاکتونی کمونیسم کارگری و عدم درکنش از مبارزه طبقاتی و روی آوری به "طبقات میانی" است چیست. همانطور که اشاره شد، دولت متعارف بورژوازی (در این بحث کلا سیاسی دولت بود. ما این دولت را به اعتبار نقش ابزاری حیثیتش برای کل دولت دوره انقلاب ۵۷، دولتی بورژوازی و بورژوا - امپریالیستی خواندیم. ما چپ نبودیم و با این وجود چند سال بعد هنگامی که دامنه کشتار و سرکوب به حدی رسید که به هر حال دیگران نیز حاضر شدند جمهوری اسلامی را بورژوازی بنامند، مجددا بر ما خرده گرفتند که چرا خصلت بورژوازی جمهوری اسلامی را تنها از "سیاست" نتیجه گرفته ایم و آن را به مثابه تشکل سیاسی "سرمایه انحصاری" افشا نکرده ایم! در هر دو حالت، تبیین "اقتصادی" دولت محور تفکر چپ ایران را تشکیل می دهد. حال آنکه دولت در دوره های انقلابی در دست بورژوازی سازمانده شده و انقلاب و در دست پروولتاریا ابزاری حیاتی در سازماندهی و پیشبرد انقلاب است. "اقتصاد" باید منظر تعیین تکلیف انقلاب باشد. کسی که به "جوهر تئوری مارکسیستی دولت" پی برده باشد، باید رابطه مستقیم دولت با مبارزه آشکار طبقاتی را درک کند.

پرولتاریا". (همانجا، صفحه ۴۱۸، تاکید بر اصل) اگر ما بدون تردید هر دولتی را ابزار سیادت یک طبقه بر طبقه دیگر بحساب بیاوریم دیگر احتیاجی به این نخواهیم داشت با آمار و ارقام نشان دهیم که این دولت نماینده سرمایه داری است یا نه و به کمک "انباشت سرمایه" در کشوری ماهیت آنرا سرمایه دارانه تشخیص دهیم. جامعه ایران از صد سال پیش رفته رفته مناسبات سرمایه دارانه بر مقدارنش حاکم شده است که بعد از "حل" امپریالیستی مساله ارضی" شکل تکامل یافته تری بخود گرفته است. منصور حکمت در رساله "دولت در دوره های انقلابی" در مورد اینکه ماهیت بورژوازی تازه به قدرت رسیده به سلف بهمین شفیق و پوپولیستهای ناب چنین توضیح میدهد: "بخشهای مختلف چپ ایران، چه در طول انقلاب ۵۷ و چه حتی امروز، در تحلیل دولت بورژوازی حاکم، ناتوانی خود را از درک این نکته به نمایش گذاشته اند. ایشان تصور می کردند که برای موضعگیری "مارکسیستی" در قبال جمهوری اسلامی، باید "پایگاه اقتصادی ویژه" آن را تشریح کنند و شاهد بودیم که چگونه این "مارکسیسم" نیم بند آکادمیک هر زمان یکی از اقتضای اجتماعی از قبیل "بورژوازی آشکار سوداگر"، "خرده - بورژوازی سنتی"، "بقایای فئودالیسم" و فس اجتماعی از قبیل "بورژوازی سوداگر"، "برای دولت جمهوری اسلامی سبک و سنگین می کرد. دولت جمهوری اسلامی به مثابه دولت "دوره انقلابی" بورژوازی، یعنی دولت بورژوازی مشتعل بعنوان ضد انقلاب، یا به میدان گذاشته بود تا تکلیف انقلاب را بیکسره کند و چپ را چپم بر این متغیبات آشکار بورژوازی دولت می بست و در اقتصادیات "فرعی" جامعه دنبال مصلحت های بورژوازی و عملکرد سیاسی دولت بود. ما این دولت را به اعتبار نقش ابزاری حیثیتش برای کل دولت دوره انقلاب ۵۷، دولتی بورژوازی و بورژوا - امپریالیستی خواندیم. ما چپ نبودیم و با این وجود چند سال بعد هنگامی که دامنه کشتار و سرکوب به حدی رسید که به هر حال دیگران نیز حاضر شدند جمهوری اسلامی را بورژوازی بنامند، مجددا بر ما خرده گرفتند که چرا خصلت بورژوازی جمهوری اسلامی را تنها از "سیاست" نتیجه گرفته ایم و آن را به مثابه تشکل سیاسی "سرمایه انحصاری" افشا نکرده ایم! در هر دو حالت، تبیین "اقتصادی" دولت محور تفکر چپ ایران را تشکیل می دهد. حال آنکه دولت در دوره های انقلابی در دست بورژوازی سازمانده شده و انقلاب و در دست پروولتاریا ابزاری حیاتی در سازماندهی و پیشبرد انقلاب است. "اقتصاد" باید منظر تعیین تکلیف انقلاب باشد. کسی که به "جوهر تئوری مارکسیستی دولت" پی برده باشد، باید رابطه مستقیم دولت با مبارزه آشکار طبقاتی را درک کند.

این انتظارات پاسخگو نباشد، علی الظاهر صرفا از افیای نقش خود به عنوان "دولت" سرباز زده است، اما خود مفهوم دولت به زیر سوال نمی رود. برای من و شما روشن بود که دولت شاه دولت طبقه خاصی است، همچنانکه دولت آمریکا و انگلستان و هندوستان، چنین هستند. اما برای توده وسیع اهالی کشور، حتی همان دولت شاه نیز قبل از برآمد انقلابی ۵۷ - که در مملکت دولت انتظارات "ملت" از یک "دولت" قضاوت می شد و نه با ملاک منافع مشخص طبقاتی. در دوره دست بگذارند و وقت خود را صرف جنبشهای سیاسی و اقتصادی نکنند. این جنبشها به آنها تنها نتایج موقت میدهند. آنان هم چون مومنان واقعی باید به نیازهای روزانه خود به دیده تحقیر بنگرند و با ایمان کامل فریاد کشیده شود و نژاد ما تباه گردد اما اصول ابدی دست نخورده باقی بماند! "کارگران باید مانند مسیحیان مومن به گناختن کشیش ایمان داشته باشند، نعمتهای زمینی را خوار بشمارند و به دنبال کسب بهشت باشند. به جای بهشت بخوانید انحلال اجتماعی که روزی در گوشه نامعلومی از جهان رخ خواهد داد، بی آنکه کسی بداند چگونه و بر اثر تلاش چه کسی، و شیبای در همه چیز، برای همه روشن خواهد شد".

"پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه ی کارگر باید رفتاری درست کارانه داشته باشد و چون گله ای از گوسفندان آرام، حکومتها را آسوده بگذارد، از یلیس بترسد، به قوانین احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند." (خط تاکید از من)

این جملات طنز مارکس را با کسانی که امروز داعیه دار طبقه کارگر هستند مقایسه کنید تا تفاوت بین دیدگاه مارکسیستی به طبقه کارگر و دخالتش در سیاست بر همگان آشکار شود. مگر قرار نیست طبقه کارگر با راهی که خود کل جامعه را هم نجات دهد. اگر این طور است پس اتفاقا به دلیل موقعیتی که کارگر در تولید دارد میتواند بسیاری از خواسته های رفهرمیستی را به طبقه سرمایه دار تحمیل کند. تصور کنید به جای جمع آوری "لو میلیون امضاء" اینترنتی برای توقف "مجازات اعدام". آنهم ضروری است. چند مرکز تولیدی مهم کشور چرخ تولید را در اعتراض به این حکم شنیع بخوابانند و خواهان لغو مجازات اعدام گردند! کدام یک موثرتر و زود فرجام تر خواهد بود؟ جمع آوری امضاء و درخواست از مجریان اعدام یا تحمیل آن با زور به حامیان این عمل جنایتکارانه؟ مراکز تولیدی بهترین مکان برای فشردن این حکم شنیع است. طبقه کارگر به نظام اجتماعی اند. مبارزه برای اهدافی که تنها با کار گسترده و سازماندهی وسیع قابل تحقند در نوش جنبشی قرار داده می شود که در مراحل اولیه تکوین و تکامل خویش قرار دارد. از شعار "لغو مجازات اعدام" تا شعارهایی از قبیل «لغو کار مزدی» و «توقف در اجرای نابرابر شعار سرنوشتی نظام سرمایه دار» در آن شرایط این

نروژ قبل و بعد از حمله تروریستی

۲۲ جولای ۲۰۱۱



ناصر مرادی
سابقه تاریخی

نروژ کشوری است کوچک با جمعیتی

کمتر از ۵ میلیون نفر واقع در اروپای شمال و در حاشیه دریای شمال و غرب سوند. حکومت نروژ یکی از قدیمی ترین حکومت های پادشاهی اروپا محسوب می شود که هنوز هم به قوت خود باقی است. تشکیل اولین حکومت پادشاهی در این کشور به سال ۹۹۴ میلادی و ورود وایکینگ ها به منطقه فعلی نروژ بازمی گردد. نروژ از سال ۱۳۹۷ میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک



حزب های پادشاهی اروپا محسوب می شود که هنوز هم به قوت خود باقی است. تشکیل اولین حکومت پادشاهی در این کشور به سال ۹۹۴ میلادی و ورود وایکینگ ها به منطقه فعلی نروژ بازمی گردد. نروژ از سال ۱۳۹۷ میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک

میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک

از انباشت سرمایه تا...

دشمنی خود را نسبت به این پدیده افکار امیز بیرون زدند و به کسب عنوان جریان "ننو توده ایستی" و قسم حضرت عباس به سر "داب" متختر شدند. بهمن شفیق قبل از بسط نمایان می شود. چقدر نازل و زشت و سبک است از نتیجه سرکوب یک گروه که با شروع جنگ جهانی اول، نروژ بی طرفی خود را در جنگ اعلام کرد، با این حال این جنگ خسارات سنگینی را به صنعت در این کشور به سال ۹۹۴ میلادی و ورود وایکینگ ها به منطقه فعلی نروژ بازمی گردد. نروژ از سال ۱۳۹۷ میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک

کشتی کمونیسیم کارگری بود که امثال بهمن شفیق را از سرگردانی و هلهله بازار آزاد نگه داشت و با تشکیل دو حزب کمونیسیت کارگری ایران و عراق باعث شد که هزاران کمونیسیت و لنین دوباره برگردند. اتفاقا نه نظرات "پست مدرنیستی" مارکسیسم ارتدوکس بود که این جایگاه را به کمونیسیم کارگری و منصور حکمت داد. اینکه نسل جوان در ایران دنبال نظرات حکمت افتاد نه از سر "بی ریشگی" این نسل چون در جمهوری اسلامی "رشد کرده" بلکه درست به دلیل پرچمداری کمونیسیم معاصر ایران توسط منصور حکمت بود. در سیستم عقب مانده جریان "کارگر کارگری" امثال بهمن شفیق نه نسل جوان دارد، نه راهی برای این نسل دارد و نه احتیاجی به سازماندهی آن می بیند. نه آنها را جزو طبقه کارگر و کمونیسیم می داند و نه نیازی به آنها احساس میکند. این در حالی است که همین نسل به مراتب آگاه تر از نسل قدیم هستند! مارکس "خواننده تر" هستند. رویآوری به نظرات حکمت در دانشگاه نه اتفاقی بود و نه از سر "بی ریشگی" این جوانان بود. "طیف چپ" در دانشگاه که به منصور حکمت - با هر اختلافی که داشته باشد- بعنوان بیان امروزی مارکسیسم می نگرد. توجه به "قدرت سیاسی" چه جرم بزرگی است که کمونیسیتا نسل اندر نسل باید بعنوان خطای بزرگی است اگر به "مرکز سیاست" بروند. کمونیسیتا باید تا ابد در حاشیه جامعه بعنوان "گروه فشار"، "مرغ عزا و عروسی" بورژوازی باشند. چه کاری به سیاست دارند؟! سرزشت کردن جوانان به خاطر بدست گرفتن مبنای کمونیسیم کارگری راه به جایی نمیبرد. چون ریشه دوانده است. "داب مولود" این ریشه اوری به کمونیسیم معاصر ایران بود.

در جریان سرکوبهای سال ۱۳۸۶ در جریان آخرین مقدم "داب" را به منصور حکمت و حزب حکمتیست منتسب کردند. به این بهانه کینه و

همان زمان می گرفت. اما بعد از ۵ سال از سرکوبها دم خروس بهمن شفیق از "داب" و قسم حضرت عباس به سر "داب" نمایان می شود. چقدر نازل و زشت و سبک است از نتیجه سرکوب یک گروه که با شروع جنگ جهانی اول، نروژ بی طرفی خود را در جنگ اعلام کرد، با این حال این جنگ خسارات سنگینی را به صنعت در این کشور به سال ۹۹۴ میلادی و ورود وایکینگ ها به منطقه فعلی نروژ بازمی گردد. نروژ از سال ۱۳۹۷ میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک

مجبور به ترک ایران شدند. خیلی ها سرمایه تفاوت اساسی دولت "معارف" جمهوری اسلامی هر اعتراض کوچک فورا به "مرگ بر جمهوری" تبدیل می شود این در حالی است که در یونان، فرانسه، انگلستان و سایر دول "معارف" اعتراضات میلیونی و حاد هیچ وقت به شعار تبدیل نمی شود. در ایران تا زمانی که مردم کماکان برای خوردن "بستی قیفی" باید منتظر فتوی رهبر باشند. چشم انداز حل بحران عمیق جمهوری اسلامی دور از انتظار است! هر روز حادثه خواهد شد. تنها راه دخالت طبقه کارگر برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و جaro کردن آن است. جمهوری اسلامی در این مدت همه راهها لیبرالی-چینی و غیره را امتحان کرده است. راه برون رفت انقلاب کارگری است. دیدگاه منصور حکمت در آثار مختلفی که به آن اشاره شد بر "ماهیت بورژوازی" جمهوری اسلامی تاکید دارد نسبت دادن بی توجهی به طبقه کارگر و سازمان بای اش با آثار وی خوانایی ندارد.

تلاش برای متشکل کردن کمونیسیتها و گرایش کمونیسیتی دورن طبقه کارگر، پافشاری بر تحزب کمونیسیتی بعنوان تنها ابزار کارآمد برای سرنوشتی نظام سرمایه داری و متشکل کردن کمونیسیتهای کارگری در ایران و عراق نمونه های زنده ای از این کار ارزنده بود. نمیشود هر وقت قافیه به تنگ آید کاسه کوزه ها را سر منصور حکمت در طول این سه دهه از فائق آمدن بر بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی عمیق اش ناتوان بوده است. سالهاست با این بحرانهای مزمن دست و پنجه نرم میکند. راه حلهای مختلفی را تجربه کرده است. از دوره رفسنجانی و تلاش نافرجام برای تبدیل شدن به "اقتصاد" نیک" تا "بوخرداد" و بعدا عروج احمدی نژاد و متعاقب آن "جانبش سبز" در سال ۸۸ تماما در جهت حل بحران های گریبانگیر رژیم اسلامی بوده است. در عصر گلوبالیزاسیون هر حکومتی که نماینده بورژوازی باشد در جهت "انباشت سرمایه" تلاش میکند و جمهوری اسلامی از این قاعده مستثنی نیست. اما

برای مطالعه "دولت و انقلاب" لنین و "دولت در دوره های انقلابی" حکمت به سایت زیر مراجعه کنید

http://www.public-archive.net

دشمنی خود را نسبت به این پدیده افکار امیز بیرون زدند و به کسب عنوان جریان "ننو توده ایستی" و قسم حضرت عباس به سر "داب" متختر شدند. بهمن شفیق قبل از بسط نمایان می شود. چقدر نازل و زشت و سبک است از نتیجه سرکوب یک گروه که با شروع جنگ جهانی اول، نروژ بی طرفی خود را در جنگ اعلام کرد، با این حال این جنگ خسارات سنگینی را به صنعت در این کشور به سال ۹۹۴ میلادی و ورود وایکینگ ها به منطقه فعلی نروژ بازمی گردد. نروژ از سال ۱۳۹۷ میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک

همان زمان می گرفت. اما بعد از ۵ سال از سرکوبها دم خروس بهمن شفیق از "داب" و قسم حضرت عباس به سر "داب" نمایان می شود. چقدر نازل و زشت و سبک است از نتیجه سرکوب یک گروه که با شروع جنگ جهانی اول، نروژ بی طرفی خود را در جنگ اعلام کرد، با این حال این جنگ خسارات سنگینی را به صنعت در این کشور به سال ۹۹۴ میلادی و ورود وایکینگ ها به منطقه فعلی نروژ بازمی گردد. نروژ از سال ۱۳۹۷ میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک

از انباشت سرمایه تا...
دشمنی خود را نسبت به این پدیده افکار امیز بیرون زدند و به کسب عنوان جریان "ننو توده ایستی" و قسم حضرت عباس به سر "داب" متختر شدند. بهمن شفیق قبل از بسط نمایان می شود. چقدر نازل و زشت و سبک است از نتیجه سرکوب یک گروه که با شروع جنگ جهانی اول، نروژ بی طرفی خود را در جنگ اعلام کرد، با این حال این جنگ خسارات سنگینی را به صنعت در این کشور به سال ۹۹۴ میلادی و ورود وایکینگ ها به منطقه فعلی نروژ بازمی گردد. نروژ از سال ۱۳۹۷ میلادی تا ۱۸۱۴ تحت سلطه دانمارک



فواد عبداللهی

پستروالان جامعه طبقاتی در لیگ "چپ" ایران

آتی اگر نخواهند دوباره توسط بلانکیست ها عمل نکنند. حقیقت این زرادخانه سیاسی و فرهنگی است که انسان را باید در جای واقعی بورژوازی لنینج شوند باید از پیش، خط فاصل خود را با سیاست، فرهنگ و باورهای بورژوازی این "چپ" روشن کنند و با پرچم کمونیستی به جنگ بورژوازی و جنبش های متنوع آن بروند.

فرمول نخ نمای لیبر ایسم چپ

جانچی از "چپ" که خوشبختانه تمام وجودش کپی و تکراری است معتقد است که ایران یک کشور نیمه صنعتی و وظیفه امروز طبقه کارگر مبارزه برای اصلاحات سیاسی، بهبود وضعیت اقتصادی و کمک به تضمین رشد اقتصاد است. دوره انقلاب کارگری نیست و تلاش برای سازماندهی چنین انقلابی ماجراجویی است. بدین ترتیب، اینها از لای زره نفوذ ناپذیر تئوری اطمینان می دهند که جای نگرانی نیست چون طبقه کارگر پشت جریانات سیاسی بورژوازی به خط می شود! هر وقت نیروهای مولده رشد کرد سوسیالیسم هم به فرجام می رسد! روز روشن دارد پراتیک انقلابی را از مبارزه طبقه جدا می کند و کارگران را خلع سلاح می کند. موقتی و تاریخی بودن نظام سرمایه داری و قابلیت طبقه کارگر در واگون کردن آن را به دور دست ها می سپارد. صاحبان این سیاست در لیگ "چپ" ایران، آذین - مقدم اند. برنامه سیاسی شان، مکیند عنصر پراتیک انقلابی طبقه کارگر و لذا بیرون کشیدن ایده دخالت گری از ماتریالیسم پراتیک است. بنا براین، ضرورت تحزب سیاسی طبقه کارگر، ضرورت ابتکار عمل سیاسی توسط کمونیستها جهت سرنگونی بورژوازی جای خود را به سیاست "توسعه بورژوازی" میدهد و طبقه کارگر دنباله رو تز "شکوفایی اقتصادی سرمایه" می شود. بی خود نیست که سرخا هر نوع بروز تشکل و تحزب انقلابی کارگر، در مقابل هر قهر و انقلابی گری می ایستند. دقیقاً به همین دلیل است که در ماجرای دانشجویان آذینخواه و برابری طلب (داب) جو پلیسی و فشار جمهوری اسلامی در مبارزه علیه کمونیست ها را به کمک طلبیدن و آشکارا همراه با بورژوازی زمینه را برای عروج جنبش سبز مهیا کردند.

نه آقایان! ماجرا را وارونه فهمیده اید. شرایط عینی انقلاب کارگری فراهم است و تحقق آن مستلزم تحقق شرایط ذهنی یعنی آگاهی پروولتاریای انقلابی است. انقلاب تنها نتیجه پراتیک آگاهانه طبقه کارگر و کمونیست ها می تواند باشد. طبقه کارگر نمیتواند و نباید منتظر تکامل تاریخ شود. این "تکامل" چیزی جز یک عقبگرد فاجع و همراهی با بورژوازی نیست. مبارزه کمونیست و کمونیستی که می خواهد انقلاب را پی ریزی کند در بسیاری از مواقع نمی تواند مانند ژاکوبین ها و

ایک روز همراه با هخا بر فراز ایران طبقه تنها به خورد و خوراک کاهش نمی یابد بلکه زندگی عمومی و فرهنگی اش در "گتو"های کارگری دیدنی است. در نتیجه حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی معینی در شهر در حمله نظامی به لیبی را "کمک" به فرجام "انقلاب" - البته تا توجیه "ارنیکال" این اقدام- میدانند. حمید تقوایی به عنوان لیدر حزب کمونیست کارگری - و البته "متخصص" و صاحب سرفقی هر اتفاقی در میان چپ های حاشیه ای - بیش از همه به روشنی و فصاحت این را بیان کرده است.

در تمام لحظه به لحظه این همراهی ها و خوش مشربی های این طلیف پوشایی با بورژوازی، جایی سراغ ندارد که با گستاخی اشکار طبقه کارگر را متمم به پاسیفیسم و خانه نشینی نکرده باشد. از قضا، کافی است تا جامعه از تب و تاب و بحران بویفتد و این مده دست بر ماشه صدای هر فعال کارگری را نشان رود. مگر کسی "جرات" دارد بیرون از دایره و دمبک این سازمان ها از واقعیت حرفی بماند آزاد؟! در عوض خود را مجاز می دانند که تنه در نقش داستان و قاضی و میر غضب هر چه در چننه خالیشان دارند به رضا رخشان بر سر اظهار نظر وی در مورد پارانها و نامه ایشان به سندیکاهای کارگری فرانسه، بیرون بیزند و نمونه گویایی از "صداقت" و "وجدان" کمونیستی و کارگری را از خود نشان دهند! اینها که تخصص یافته ای در کشف "انقلاب" دارند با سنگر کارخانه و مبارزه اقتصادی کارگران بیگانه اند. نه سیاست مقاومت معین در برابر فشار اقتصادی ناشی از بحران های ادواری را می فهمند و نه از اعصاب و ترازوی بیکاری سر در می آورند. بر خلاف آنچه یک

اوضاع مشخص ایران بر ضرورت جای گرفتن جدی کمونیست در متن مبارزه اقتصادی تاکید می کند، کمونیست ها از مبارزه اقتصادی کارگر باید پر شود. در ایران که چپ اساساً در جناح چپ ناسیونالیسم طبقات غیر کارگر شکل گرفته است، چیزی که تمام مبارزه اش در به سرانجام رساندن اصلاحات سیاسی و اجتماعی بورژوازی است و کارگر را بعنوان نیروی ذخیره این امر نگریسته است، در کشوری که با وصف گسترش بی سابقه سرمایه و نیروی کار ارزان در مقایسه با سه دهه قبل، هنوز مبارزه اقتصادی کارگر مداوم تحقیر می شود و به جای آن مبارزه ضد رژیمی تقدیس می شود، در یک چنین جغرافیایی کمونیست واقعی کسی است که صدها بار به امر مبارزه اقتصادی می سپارد. صاحبان این سیاست در لیگ "چپ" ایران، آذین - مقدم اند. برنامه سیاسی شان، مکیند عنصر پراتیک انقلابی طبقه کارگر و لذا محیط کار روزانه موجودیت نمی یابد بلکه و اتفاقاً در شهر و تحت قوانین مدنی آن - که جزو دستاورد جامعه بورژوازی است - بعنوان کسی که مالک و صاحب چیزی نیست، روابط مشترکی دارد. زندان، ارتش، دادگاه، کلیسا، مسجد، مدرسه، بیمارستان ... اتفاقاً خود کارخانه، نهادها و مجتمع های بهم پیوسته موجود در شهر اند و مختیار سطح کلان توسط علم ارتباطات و حمل و نقل به خارج از جغرافیای خود متصل شده است. بورژوازی در قبال شهر یک سیاست واحد را دنبال می کند و بالاجبار طبقه کارگر را به پیروی از آن قانع می کند. در نتیجه شهر یک سلسله روابط اجتماعی بین افراد طبقه کارگر است لذا موجودیت این طبقه تنها در کارخانه تعیین نمی شود. فابریک هر چند یک مرکزیت بورژوازی است اما مرکزیت های بورژوازی دیگری نیز در شهر وجود دارند.

از این گذشته هنگامی که از بلندی به شهر نگاه میکنید غیر از چراگاه سرمایه داران و بوروکرات های شهر، محله های کارگری خاصی را می بینید که نسل اندر نسل محل زیست کارگران بوده و هیچ نیرویی نمی تواند این خصوصیت اجتماعی مشخص را از آن بگیرد. روابط خانوادگی این طبقه با هم، ترکیب و شکل گیری آن در حال خصلت اجتماعی اش دارد. از

بهمن شقیف - مستقل از نوساناتش در عرصه سیاست، طبقه و تحزب - چیزی است که جامعه و فعل و انفعالات آن را از مبارزه طبقه کارگر حذف کرده است. برای ایشان قبول این واقعیت که طبقه کارگر و مبارزات آن مجرد از جامعه وجود ندارد و در هیچ مقطعی از تاریخ، از هژمونی آراء بورژوازی رها نشده است، سخت است. اینک این حاکمیت آراء بورژوازی است که بیش از دو قرن می باشد که طبقه را بشکل روحیات بورژوازی متشکل کرده است. لذا بر خلاف "چپ" بریده از جامعه و بیگانه با شهر، مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی کمونیست ها چیزی جز برداشتن موانع بورژوازی از سر راه مبارزه طبقه کارگر، قدرتمند کردن و متحد کردن آن برای نبرد نهایی بر سر قدرت سیاسی در جامعه نیست.

کمدی سازمان های "چپ"

اگر آکادمیسین برای اثبات نظر خود به احاد و آمار و تئوری چنگ می اندازد اینها برای به کرسی نشاندن "موضع"شان، خود را فارغ از هر گونه بررسی عینی می بینند. نزد این سازمانها معیار بیان حقیقت، هوادار حقیقت بودن است. هوادار سازمان میتواند بدون احتیاج به مطالعه و بررسی ژست متخصص و تحلیلگر تام لاختیار مسایل دنیا و ماقایا به خود گیرد. نگاهی به ادبیات این سازمان ها به ما نشان میدهد که متدشان عاری از پایه مشاهدات تاریخی است و در عوض، "تهییج مواضع سازمانی" اساس است. طبقه کارگر اسطوره ای است که شباهتی به یک جنبش اجتماعی ندارد. زندگی و مبارزه روزمره این طبقه مهری از تاریخ گذشته اش ندارد. پروولتاریا همیشه قهرمان است و استیصال را نمیشناسد. تائوری در عزم پولادین این طبقه ندارد. اگر برای آکادمیسیم، طبقه کارگر شکل رقیق شده آحاد به خود می گیرد اما نزد اینها تصویری ازلی و ابدی و خارج از مکان و زمان دارد. این متد از پدیده "حخقان"، فنتیسیسم ساخته تا بی عملگی و بی ربطی اش. در سیاست و جامعه را توجیه کند. بجای اتخاذ یک سیاست تاثیر گذار و تغییر دهنده در دل این شرایط ناگهان دنباله رو هر تکان اجتماعی می شود.

بعنوان نتیجه گیری

جنگ کمونیست ها و طبقه کارگر ایران بر سر رهایی، یک جدال سیاسی طبقاتی است. آنچه واقعی و در عین حال وارونه است جامعه بورژوازی ایران و وجود نهادهای عظیم و طویل رونای سیاسی و فرهنگی این نظام است. "چپ" سعی می کند که بینش و نگرش بورژوا از جامعه را به طبقه کارگر بقبولاند و به صدها روش مختلف مقید و معطل نگه شان دارد. در مقابل این وارونگی باید تحزب کمونیستی طبقه کارگر را شکل داد. تحزب که بطور واقعی ارتباط اصول انقلابی با واقعیت کارگران روشن شده باشد. لنین بدست در "چه باید کرد؟" صحبت از این می کند

جشن ارتجاع سیاسی از لیبی تا ایران

مصاحبه با آذر مدرسی

مثن زبیر بر مبنای گفتگوی رادیو پرتو که در تاریخ ۲ سپتامبر انجام گرفته است تدقیق و تکمیل شده است.
با تشکر از رفیق فرزاد نازاری که زحمت پیاده کردن آنرا کشیدند.

مستبد و دیکتاتوری را که در آن جامعه حاکم بود به زیر بکشند، غرب از طریق دخالت ناتو این پروسه اعمال اراده مردم را قیچی کرد. غرب همانطور که شما اشاره کردید به عنوان "نیروی آزادیبخش"، نیرویی که قرار است آزادی و دموکراسی را در لیبی به ارمغان بیاورد وارد میدان شد. تحت عنوان کمک به مردم معترض لیبی و کمک به سرنگونی قذافی انواع جریانات ارتجاعی قومی و مذهبی را مسلح کرد. و دست به بمباران مردم بیگناه لیبی زد. امروز دیگر کسی از آمار کشته شدگان بمباران نیروهای ناتو، از بمباران مناطق مسکونی مردم، از کشته شدن انسانهای بیگناهی که به امید سرنگونی قذافی به میدان آمده بودند و توسط جنگنده های ناتو به قتل رسیدند صحبت نمیکند. همه آنها ظاهراً در پروسه "انقلابی" که خودشان میخواستند جانشان را از دست دادند! در صورتی که نیروهای ارتجاعی ناتو و نیروهای نظامی چکمه پوش ناتو در گذشته است عراق تمیکنید؟ مثلاً تحرک مردم مصر این روند قیچی کردن را ندانستند ولی سرنوشته انقلابشان سرنوشته چندان خوش آید و دلچسبی نیست. الان وضعیت بحرانی، وضعیت فلج اقتصادی آنجا را فرآ گرفته است.

آذر مدرسی: ببینید اتفاقی که در مصر می افتاد این بود که مردم توانستند با قدرت خودشان، با اعتراض خودشان، با نیروی مستقل خودشان بدون دخالت هیچ جریان ارتجاعی دیگری منجمله ناتو دیکتاتورهای جامعه خودشان را به زیر بکشند. این که بعد از به زیر کشیدن این دیکتاتورها غرب طبق معمول توانست آن انقلاب را مهار بکند و توانست باصطلاح نمایندگان خود و یا انتلافی از نمایندگان خود را در درون قدرت حاکمه بگذارد یک واقعیت است. درست است که انقلاب تونس و مصر از اما به نتیجه ای که مردم برای آن به خیابان آمده بودند نزدیک ولی یک نقطه تفاوت خیلی جدی با سیر اوضاع در لیبی دارد. در مصر و تونس مردم به قدرت خودشان، به اعتراض رادیکال خودشان، با کوتاه نیامدن خودشان امکان ایفای نقش به جریانات ارتجاعی محلی و جهانی را ندانند. همین مسئله امروز رابطه دیگری را بین مردم مصر و تونس با دولتهایی که دست نزناده یا انتلافی هستند، نیروهایی که تلاش میکنند انقلاب را خفه بکنند، ایجاد کرده است. به همین دلیل امروز در مصر و تونس و عراق قیچی کردن پروسه تحرک

دارند سناریوی لیبی را الگو می کنند. پس از شکست حمله آمریکا به عراق و سیاستهای ماجراجویانه بوش در منطقه الگوی اروپا و در راس آن فرانسه که ترکیبی از جمع کردن یک مشت جریان ارتجاعی دست راستی ناسیونالیست و مذهبی به اضافه دخالت نظامی غرب است به یک مدلی قابل تعمیم و موفق تبدیل شده. مدلی که گویا قرار است در سوریه اجرا شود. و گویا قرار است ایران را با همین مدل تهدید کنند. شاید بشود بعداً بتوان به ممکن بودن و نبودن این سناریو در ایران و اینکه چه نیروهایی به این سناریو دل خوش کرده و امید بسته اند پرداخت. اما مسئله ای که روشن است این است که این سناریو را بعنوان مدل جدیدی از دخالت غرب در منطقه و بعنوان مدل جدیدی از "رژیم پنج ها" مطلوب غرب، ترکیبی از حمله نظامی و توافقات پشت پرده را تست میکنند و هر جا ممکن باشد آنرا اجرا میکنند.

رادیو پرتو: بلافاصله در مقابل صحبتی که شما مطرح میکنید این سوال مطرح میشود که آیا شما در ارزیابی منفی از آنچه که در لیبی گذشته است عراق تمیکنید؟ مثلاً تحرک مردم مصر این روند قیچی کردن را ندانستند ولی سرنوشته انقلابشان سرنوشته چندان خوش آید و دلچسبی نیست. الان وضعیت بحرانی، وضعیت فلج اقتصادی آنجا را فرآ گرفته است.

آذر مدرسی: ببینید اتفاقی که در مصر می افتاد این بود که مردم توانستند با قدرت خودشان، با اعتراض خودشان، با نیروی مستقل خودشان بدون دخالت هیچ جریان ارتجاعی دیگری منجمله ناتو دیکتاتورهای جامعه خودشان را به زیر بکشند. این که بعد از به زیر کشیدن این دیکتاتورها غرب طبق معمول توانست آن انقلاب را مهار بکند و توانست باصطلاح نمایندگان خود و یا انتلافی از نمایندگان خود را در درون قدرت حاکمه بگذارد یک واقعیت است. درست است که انقلاب تونس و مصر از اما به نتیجه ای که مردم برای آن به خیابان آمده بودند نزدیک ولی یک نقطه تفاوت خیلی جدی با سیر اوضاع در لیبی دارد. در مصر و تونس مردم به قدرت خودشان، به اعتراض رادیکال خودشان، با کوتاه نیامدن خودشان امکان ایفای نقش به جریانات ارتجاعی محلی و جهانی را ندانند. همین مسئله امروز رابطه دیگری را بین مردم مصر و تونس با دولتهایی که دست نزناده یا انتلافی هستند، نیروهایی که تلاش میکنند انقلاب را خفه بکنند، ایجاد کرده است. به همین دلیل امروز در مصر و تونس و عراق قیچی کردن پروسه تحرک

مردم در لیبی و دخالت ناتو است. این امکان از مردم لیبی گرفته شد که به قدرت خود دولت حاکم و قذافی را به جامعه که در آنها بیش از سی سال دیکتاتوری مطلق حاکم بوده ما امروز شاهد رشد و بوجود آمدن انواع تشکلهای سیاسی و صنفی جامعه در ابعاد وسیع و در میان اقشار مختلف آن جامعه هستیم. جدال بین آن جنبشی که آزادی و عدالت و برابری را میخواست با دولتهای ارتجاعی حاکم در آنجا ادامه دارد. پروسه به زیر کشیدن دولت به اتکا به قدرت مردم رابطه دیگری بین مردم و دولتهایی که در آن جوامع حاکم اند را برقرار میکند. و نه فقط این بلکه رابطه دیگری بین مردم مصر و تونس با دنیای غرب و مردم در کشورهای غربی برقرار کرده است. احترامی که مردم مصر در میان مردم دنیا بدست آورده اند، شعار آنها "مانند یک مصری گام بردار" را امروز در اروپا، آمریکا و اسرائیل میتوان دید. این با موقعیت و وضعیتی که در لیبی پیش آمد که قذافی نه با اتکا به اراده مستقل مردم بلکه به کمک ناتو، به بمباران دولت قذافی را ساقط کرد، و بسیار متفاوت است. اگر مصر و تونس امیدی را در دل مردم جهان عرب و دنیا بوجود آورند، لیبی فقط هراس از جنگ داخلی و افعالستان و عراق دیگری را زنده کرد.

مردم لیبی آن اعمال قدرتی که مردم تونس و مصر پروسه انقلاب تجریه کردند و اعتماد به نفسی که بدست آوردند را تجریه نکردند. آینده مصر و تونس یک جدال اجتماعی جدی بین مردم و دولتهای حاکم است. صورتیکه آینده لیبی میتواند جنگ داخلی باشد. این چیزی است که امروز حتی دول غربی نمیتوانند آن را مخفی کنند. آینده لیبی میتواند سبیه باشد، میتواند جنگ داخلی باشد، این مهری است که ناتو به اعتراض به حق مردم لیبی علیه قذافی زد. آینده مصر و تونس میتواند اعتراضات اجتماعی، جدی تر، شکل گیری احزاب چپ، شکل گرفتن بیشتر تشکلهای کارگری، شکل گرفتن جنبش دفاع از حقوق زن، شکل گرفتن یک جنبش برابری طلب سکولار، ضد مذهب و ضد ناسیونالیست باشد، همه اینها میتواند بخشی از آینده مصر و تونس باشد. در صورتیکه در لیبی، تا اطلاع ثانوی و تا شروع جنگ داخلی است. این ناسیونالیستهای کرد گرفته جریانات حاشیه ای و غیر مسئول به نام چپ و راستی برای ابراز وجود پیدا بکنند، کرسی ای برای ریاست و سهمی در قدرت حاکم داشته باشند. بخشی اپوزیسیون راست ایران از ناسیونالیستهای کرد گرفته جریانات حاشیه ای و غیر مسئول به نام چپ و راستی برای ابراز وجود پیدا بکنند، کرسی ای برای ریاست و سهمی در قدرت حاکم داشته باشند. بخشی اپوزیسیون راست ایران از ناسیونالیستهای کرد گرفته جریانات حاشیه ای و غیر مسئول به نام چپ و راستی برای ابراز وجود پیدا بکنند، کرسی ای برای ریاست و سهمی در قدرت حاکم داشته باشند.

مردم در لیبی و دخالت ناتو است. این امکان از مردم لیبی گرفته شد که به قدرت خود دولت حاکم و قذافی را به جامعه که در آنها بیش از سی سال دیکتاتوری مطلق حاکم بوده ما امروز شاهد رشد و بوجود آمدن انواع تشکلهای سیاسی و صنفی جامعه در ابعاد وسیع و در میان اقشار مختلف آن جامعه هستیم. جدال بین آن جنبشی که آزادی و عدالت و برابری را میخواست با دولتهای ارتجاعی حاکم در آنجا ادامه دارد. پروسه به زیر کشیدن دولت به اتکا به قدرت مردم رابطه دیگری بین مردم و دولتهایی که در آن جوامع حاکم اند را برقرار میکند. و نه فقط این بلکه رابطه دیگری بین مردم مصر و تونس با دنیای غرب و مردم در کشورهای غربی برقرار کرده است. احترامی که مردم مصر در میان مردم دنیا بدست آورده اند، شعار آنها "مانند یک مصری گام بردار" را امروز در اروپا، آمریکا و اسرائیل میتوان دید. این با موقعیت و وضعیتی که در لیبی پیش آمد که قذافی نه با اتکا به اراده مستقل مردم بلکه به کمک ناتو، به بمباران دولت قذافی را ساقط کرد، و بسیار متفاوت است. اگر مصر و تونس امیدی را در دل مردم جهان عرب و دنیا بوجود آورند، لیبی فقط هراس از جنگ داخلی و افعالستان و عراق دیگری را زنده کرد.

مردم لیبی آن اعمال قدرتی که مردم تونس و مصر پروسه انقلاب تجریه کردند و اعتماد به نفسی که بدست آوردند را تجریه نکردند. آینده مصر و تونس یک جدال اجتماعی جدی بین مردم و دولتهای حاکم است. صورتیکه آینده لیبی میتواند جنگ داخلی باشد. این چیزی است که امروز حتی دول غربی نمیتوانند آن را مخفی کنند. آینده لیبی میتواند سبیه باشد، میتواند جنگ داخلی باشد، این مهری است که ناتو به اعتراض به حق مردم لیبی علیه قذافی زد. آینده مصر و تونس میتواند اعتراضات اجتماعی، جدی تر، شکل گیری احزاب چپ، شکل گرفتن بیشتر تشکلهای کارگری، شکل گرفتن جنبش دفاع از حقوق زن، شکل گرفتن یک جنبش برابری طلب سکولار، ضد مذهب و ضد ناسیونالیست باشد، همه اینها میتواند بخشی از آینده مصر و تونس باشد. در صورتیکه در لیبی، تا اطلاع ثانوی و تا شروع جنگ داخلی است. این ناسیونالیستهای کرد گرفته جریانات حاشیه ای و غیر مسئول به نام چپ و راستی برای ابراز وجود پیدا بکنند، کرسی ای برای ریاست و سهمی در قدرت حاکم داشته باشند. بخشی اپوزیسیون راست ایران از ناسیونالیستهای کرد گرفته جریانات حاشیه ای و غیر مسئول به نام چپ و راستی برای ابراز وجود پیدا بکنند، کرسی ای برای ریاست و سهمی در قدرت حاکم داشته باشند.

رادیو پرتو: سرنوشته قذافی و مسئله لیبی زمین را زیر پای سیاست و دیپلوماسی در منطقه و در سطح جهانی داغ کرده است. همه چارساتنه ها ملو از شعارها و نوشته ها و پُزی است که برای نیروهای آزادی بخش و رهایی بخش غرب، کشورهای غربی که دست اندرکار حمله به لیبی بودند، پر شده. از آنهایی که توانستند این دستاورد را برای آزادی مردم لیبی بدست بیاورند و بعد از آن همزمان صحبت از مدل جدید و امتحان سی دادند که لیبی برای سقوط دیکتاتورهای مشابه در منطقه مطرح است. شصت کشور مختلف غربی جمع شده اند برای اینکه باصطلاح زیر بغل مردم لیبی رایگیرند تا سرنوشته افغانستان و عراق تکرار نشود. صحبت از رساندن آب و برق و ملزومات روزمره برای مردم لیبی مطرح است. برگرداندن کار و صنعت و همه اینها در جای خودش مطرح است. به هر حال یک پاکت کاملی به نظر میرسد. شما فکر میکنید که نیروهای آزادیبخش، رهایی و آزادی برای مردم لیبی از دست قذافی چقدر واقعی است؟ یا تمام آن صحنه ای که الان در مقابل شما قرار دارد.

آذر مدرسی: این سناریو یکسره بوچ است. سناریویی که تحویل مردم، نه فقط مردم لیبی بلکه به دنیا، میدهد، یک سناریوی ساختگی برای مشروعیت دادن به ضرورت دخالت نظامی ناتو، مشروعیت دادن به قدر قدرتی بورژوازی امپریالیستی در سطح دنیا است. غرب و در راس آن برندگان لیبی یعنی فرانسه و انگلیس بطور جدی روی نشان دادن مطلوبیت این سناریو کار میکنند. کنفرانسهایی که میگیرند، میدیایی که مرتب آنرا در پلنگو میکنند، توافقات پشت پرده، توافقات علنی، همه بطور واقعی یک چیز را نشان میدهد و آن هم تلاشی است که غرب میکند تا متمر ثمر بودن این سناریو را تحویل افکار عمومی دهد.

مردم لیبی و دخالت ناتو است. این امکان از مردم لیبی گرفته شد که به قدرت خود دولت حاکم و قذافی را به جامعه که در آنها بیش از سی سال دیکتاتوری مطلق حاکم بوده ما امروز شاهد رشد و بوجود آمدن انواع تشکلهای سیاسی و صنفی جامعه در ابعاد وسیع و در میان اقشار مختلف آن جامعه هستیم. جدال بین آن جنبشی که آزادی و عدالت و برابری را میخواست با دولتهای ارتجاعی حاکم در آنجا ادامه دارد. پروسه به زیر کشیدن دولت به اتکا به قدرت مردم رابطه دیگری بین مردم و دولتهایی که در آن جوامع حاکم اند را برقرار میکند. و نه فقط این بلکه رابطه دیگری بین مردم مصر و تونس با دنیای غرب و مردم در کشورهای غربی برقرار کرده است. احترامی که مردم مصر در میان مردم دنیا بدست آورده اند، شعار آنها "مانند یک مصری گام بردار" را امروز در اروپا، آمریکا و اسرائیل میتوان دید. این با موقعیت و وضعیتی که در لیبی پیش آمد که قذافی نه با اتکا به اراده مستقل مردم بلکه به کمک ناتو، به بمباران دولت قذافی را ساقط کرد، و بسیار متفاوت است. اگر مصر و تونس امیدی را در دل مردم جهان عرب و دنیا بوجود آورند، لیبی فقط هراس از جنگ داخلی و افعالستان و عراق دیگری را زنده کرد.

مردم لیبی و دخالت ناتو است. این امکان از مردم لیبی گرفته شد که به قدرت خود دولت حاکم و قذافی را به جامعه که در آنها بیش از سی سال دیکتاتوری مطلق حاکم بوده ما امروز شاهد رشد و بوجود آمدن انواع تشکلهای سیاسی و صنفی جامعه در ابعاد وسیع و در میان اقشار مختلف آن جامعه هستیم. جدال بین آن جنبشی که آزادی و عدالت و برابری را میخواست با دولتهای ارتجاعی حاکم در آنجا ادامه دارد. پروسه به زیر کشیدن دولت به اتکا به قدرت مردم رابطه دیگری بین مردم و دولتهایی که در آن جوامع حاکم اند را برقرار میکند. و نه فقط این بلکه رابطه دیگری بین مردم مصر و تونس با دنیای غرب و مردم در کشورهای غربی برقرار کرده است. احترامی که مردم مصر در میان مردم دنیا بدست آورده اند، شعار آنها "مانند یک مصری گام بردار" را امروز در اروپا، آمریکا و اسرائیل میتوان دید. این با موقعیت و وضعیتی که در لیبی پیش آمد که قذافی نه با اتکا به اراده مستقل مردم بلکه به کمک ناتو، به بمباران دولت قذافی را ساقط کرد، و بسیار متفاوت است. اگر مصر و تونس امیدی را در دل مردم جهان عرب و دنیا بوجود آورند، لیبی فقط هراس از جنگ داخلی و افعالستان و عراق دیگری را زنده کرد.

مردم لیبی و دخالت ناتو است. این امکان از مردم لیبی گرفته شد که به قدرت خود دولت حاکم و قذافی را به جامعه که در آنها بیش از سی سال دیکتاتوری مطلق حاکم بوده ما امروز شاهد رشد و بوجود آمدن انواع تشکلهای سیاسی و صنفی جامعه در ابعاد وسیع و در میان اقشار مختلف آن جامعه هستیم. جدال بین آن جنبشی که آزادی و عدالت و برابری را میخواست با دولتهای ارتجاعی حاکم در آنجا ادامه دارد. پروسه به زیر کشیدن دولت به اتکا به قدرت مردم رابطه دیگری بین مردم و دولتهایی که در آن جوامع حاکم اند را برقرار میکند. و نه فقط این بلکه رابطه دیگری بین مردم مصر و تونس با دنیای غرب و مردم در کشورهای غربی برقرار کرده است. احترامی که مردم مصر در میان مردم دنیا بدست آورده اند، شعار آنها "مانند یک مصری گام بردار" را امروز در اروپا، آمریکا و اسرائیل میتوان دید. این با موقعیت و وضعیتی که در لیبی پیش آمد که قذافی نه با اتکا به اراده مستقل مردم بلکه به کمک ناتو، به بمباران دولت قذافی را ساقط کرد، و بسیار متفاوت است. اگر مصر و تونس امیدی را در دل مردم جهان عرب و دنیا بوجود آورند، لیبی فقط هراس از جنگ داخلی و افعالستان و عراق دیگری را زنده کرد.

پسفراولان جامعه...
 که کارگران خود در تثبیت آگاهی سوسیالیستی نقش دارند. تجربه عملی کارگران، چشم آنان را به ایده رهایی سوسیالیستی باز کرده است و دقیقاً بر همین مبنای، رهایی سوسیالیستی تنها در صورتی کل طبقه را در بر می گیرد

که بدوا بخش معینی از آن خود را در یک تشکل کمونیستی سازمان داده باشد، امری که محصول یک روند عملی مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک است. بنا براین اگر مقطعی بخواید وجود داشته باشد که فرجه ای برای تحمیل اراده طبقه کارگر و کمونیست ها به بورژوازی

ایران بوجود آید آن مقطع امروز است. ایران در آستانه تحولات سیاسی مهمی است که بورژوازی را زمینگیر و ناتوان خواهد ساخت. صورت مسئله این است که افعی را استنتاج کرد که انقلاب پرندگان را برپا دارد. ما به سازمان دهی قیام پرندگان قرن معاصر احتیاج داریم. به اسپارتاکوس که از

ببخ بردگی مزدی را نمیخواهد. تحلیل طبقاتی، باید طرفی بدست دهد که انقلاب اجتماعی را با آن به سر انجام رساند. اگر "چپ" امروز فاقد این توانایی و درک اجتماعی در برانجام رساندن این رسالت است اما شاخص اساسی، کارگران کمونیست و بخش پیشرو طبقه کارگر است. وظیفه

ببخ بردگی مزدی را نمیخواهد. تحلیل طبقاتی، باید طرفی بدست دهد که انقلاب اجتماعی را با آن به سر انجام رساند. اگر "چپ" امروز فاقد این توانایی و درک اجتماعی در برانجام رساندن این رسالت است اما شاخص اساسی، کارگران کمونیست و بخش پیشرو طبقه کارگر است. وظیفه



جشن ارتجاع سیاسی

آب شده و منتظرند ببینند که غرب کی آماده میشود آنها را به بازی بگیرد. ودولت و با شورای انتقالی یا لویه جرگه شان را تشکیل دهند. فراموش نکنیم که مدتی پیش بخشی از این اپوزیسیون به همراه آمریکا طرح "دولت در تبعید" را داشتند. به نظر من بورژوازی و اپوزیسیون راست ایران و ارتجاع غرب همیشه سناریوهایی مشابه عراق و لیبی را به عنوان یک امکان با لیاقت باز نگه داشته اند. این جریانات تا دیروز آماده بودند زیر سایه حمله نظامی آمریکا به ایران قدرت را بدست گیرند و امروز آماده اند زیر سایه حمله ناتو به عنوان پیام آور آزادی و دموکراسی" یا "تسهیل کنندگان انقلاب" در این سناریوی سیاه ارتجاع غرب سهیم شوند. زمانیکه از طرف این جریانات حضور ناتو در لیبی مثبت ارزیابی میشود، حضور غرب و دخالت نظامی ناتو بعنوان کمک به پیشروی انقلاب لیبی ارزیابی میشود، همگی چراغ سبزیهای است که این بخش از بورژوازی به ناتو و غرب میدهند و به استقبال این سناریو میروند. سناریوی که جز ویرانی و به تباهی کشیدن جامعه هیچ ارمان دیگری برای مردم ایران نخواهد داشت.

بورژوازی و اپوزیسیون راست همیشه در مقابل امکان یک انقلاب توده ای و رادیکال از پایین برای سرنگونی جمهوری اسلامی به توافقات از بالا، به اتحاد با ارتجاع بین المللی تکیه کرده و همیشه تلاش کرده که آنرا بعنوان یک آلترناتیو ممکن و قابل دسترسی و باصلاح بی دردسر به خورد مردم بدهند و امروز هم همین کار را میکنند. سقوط قذافی و شوق و شادی مردم لیبی از رفتن یکی از مستبدترین دیکتاتورهای قرن و نفرت مردم ایران از حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی را بهانه ای برای سازشهای پلید خود با ارتجاع غرب و حاکم کردن ارتجاعی دیگر در ایران میکنند.

زبانی از آن گرفته است. باضافه اینکه جامعه ایران یک جامعه ملتهب است، یک جامعه ای است که درجه آگاهی سیاسی، وضعیت اجتماعی و جنبشهای اجتماعی و جنبش کارگری در آن قوام یافته تر، قوی تر و باصلاح سیاسی تر و بخشا حتی تحزب یافته تر از لیبی، مصر، سوریه و تمام کشورهای منطقه است. کشورهای دیگر جای قوی تری در میان جامعه بویژه در میان جوانان و طبقه کارگر دارد. از این زاویه اوضاع داخلی و وضعیت سیاسی درونی خود جامعه ایران، مستقل از اینکه تلاش جریانات راست، این داغ سیاسی فعلی که در حاشیه مسئله قذافی و لیبی در ایران و منطقه در جریان است نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد بیشتر از همه سر صدا دارند و مطرح میکنند که آماده اند و کردستان را میشود آزاد کرد و منطقه و پایگاهی درست کرد که از آنجا رفت و بقیه ایران را آزاد کرد. این را در مورد سوریه هم میگویند. پراک در مورد سوریه اظهار نظر کرده، کومله عبدالله مهتدی و غیره در مورد سوریه و در مورد ایران اظهار نظر کرده است. سایر نیروهای اپوزیسیون هم در این زمینه اظهار نظر میکنند. اینجا به نظر شما چه میشود.

آزاد مدرس: ببینید قطعا جریانات فاشیستی و دارودسته ها و باند سیاهی ها در کردستان قبل از همه آماده هستند که یک چنین سناریویی را اجرا کنند. حتی قبل از وجود این سناریو رفت و آمدها و توافقات و تلاشهای این جریان بوده که کردستان را به پایگاه ارتجاع تبدیل کنند و کردستان را تحت عنوان "مقابله با دیکتاتور" و "مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی" و "حق ملت کرد" به پایگاه ارتجاع تبدیل کنند. همان کارو نقشه ایفا کنند که احزاب کرد در عراق کردند. این جریانات فاشیستی قطعاً میتوانند نقاط قدرت این سناریو باشد. جریانات حاشیه ای دیگری هم که به نام چپ و در اوج بی مسئولیتی در نام "انقلاب" تلاش میکنند سهمانی مردم را به چنین سناریوی سیاهی جلب کنند قطعا آب به آسیاب این باند های قومی میریزند و نقطه قوتی برای این جریانات فاشیست خواهند شد. اما مردم کردستان چه با اتکا به تجربه انقلاب ۵۷ و چه تجربه مبارزه سیاسی و اجتماعی جدی و گسترده ای که علیه جمهوری اسلامی دارد به درجه ای تحقق خود این سناریو را سخت میکند. جامعه کردستان تحزب یافته است و خیلی روشن گفتیم که جدال احزاب راست ناسیونالیست و چپ و کمونیسم را دارد. علاوه بر این مردم در کردستان تصویر واقعی تری از چنین سناریویی را دارند چرا که این مردم در کردستان تجربه منفی و سیاهی که مردم در کردستان عراق در دوره حاکمیت احزاب کردی، که زیر سایه حمله نظامی آمریکا به قدرت که در ایران رسیدند، را هر روز لمس میکنند. به عمل این راحتی نیست که کردستان را بدون هیچ اعتراض و مقاومتی از سناریوی لیبی را به

طرف مردم و کمونیستها، به پایگاه جامعه ایران نشان دهیم. باید نشان دهیم که سقوط قذافی هر چند کم شدن یک دیکتاتوری سیاه دیگر از صحنه سیاست دنیا بود ولی معنی آن پیروزی مردم و رسیدن مردم لیبی به خواستههای شان نیست. معنی آن وجود آمدن آزادی و عدالت و رفاه در جامعه است که جامعه کردستان به این راحتی بتواند به سکوی ارتجاع و به سنگر دیگری برای ناتو و جریانات ارتجاعی تبدیل شود. پیچیده گی جامعه کردستان و پیچیده گی اوضاع ایران به نظر من این را سخت می کند. یک مسئله مهم دیگر که نباید آن را ندیده گرفت این است که هر تهدید نظامی، هر تلاشی برای تبدیل کردستان به پایگاه ناتو این زمین در ایران و منطقه در جریان است نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد بیشتر از همه سر صدا دارند و مطرح میکنند که آماده اند و کردستان را میشود آزاد کرد و منطقه و پایگاهی درست کرد که از آنجا رفت و بقیه ایران را آزاد کرد. این را در مورد سوریه هم میگویند. پراک در مورد سوریه اظهار نظر کرده، کومله عبدالله مهتدی و غیره در مورد سوریه و در مورد ایران اظهار نظر کرده است. سایر نیروهای اپوزیسیون هم در این زمینه اظهار نظر میکنند. اینجا به نظر شما چه میشود.

آزاد مدرس: ببینید قطعا جریانات فاشیستی و دارودسته ها و باند سیاهی ها در کردستان قبل از همه آماده هستند که یک چنین سناریویی را اجرا کنند. حتی قبل از وجود این سناریو رفت و آمدها و توافقات و تلاشهای این جریان بوده که کردستان را به پایگاه ارتجاع تبدیل کنند و کردستان را تحت عنوان "مقابله با دیکتاتور" و "مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی" و "حق ملت کرد" به پایگاه ارتجاع تبدیل کنند. همان کارو نقشه ایفا کنند که احزاب کرد در عراق کردند. این جریانات فاشیستی قطعاً میتوانند نقاط قدرت این سناریو باشد. جریانات حاشیه ای دیگری هم که به نام چپ و در اوج بی مسئولیتی در نام "انقلاب" تلاش میکنند سهمانی مردم را به چنین سناریوی سیاهی جلب کنند قطعا آب به آسیاب این باند های قومی میریزند و نقطه قوتی برای این جریانات فاشیست خواهند شد. اما مردم کردستان چه با اتکا به تجربه انقلاب ۵۷ و چه تجربه مبارزه سیاسی و اجتماعی جدی و گسترده ای که علیه جمهوری اسلامی دارد به درجه ای تحقق خود این سناریو را سخت میکند. جامعه کردستان تحزب یافته است و خیلی روشن گفتیم که جدال احزاب راست ناسیونالیست و چپ و کمونیسم را دارد. علاوه بر این مردم در کردستان تصویر واقعی تری از چنین سناریویی را دارند چرا که این مردم در کردستان تجربه منفی و سیاهی که مردم در کردستان عراق در دوره حاکمیت احزاب کردی، که زیر سایه حمله نظامی آمریکا به قدرت که در ایران رسیدند، را هر روز لمس میکنند. به عمل این راحتی نیست که کردستان را بدون هیچ اعتراض و مقاومتی از سناریوی لیبی را به

راديو پرتو صدای رادیکال طبقه کارگر

ساعت پخش راديو پرتو جمعه ها

۱۸ تا ۲۰ به وقت لندن
۱۹ تا ۲۱ به وقت اروپای مرکزی
۲۱.۳۰ تا ۲۳.۳۰ به وقت ایران

شما میتواند در این هفته شنونده تکرار برنامه های ما باشید

www.radiopartow.com/wp/

صراحت "چپ"!

به بهانه "یادداشت روزانه"
ایرج فرزاد *

مظفر محمدی

چپ، کمونیسم غیر کارگری و ضد رژیستی، با صراحت اعلام می کند که اگر جمهوری اسلامی "متعارف" شود، کارش تمام است. با تخفیف هر بحران دوره ای و یا مزمن جمهوری اسلامی دیوار آرزوهای این چپ فرد می ریزد. روزی که جمهوری اسلامی، رژیستی "متعارف" سرمایه داری ایران شود، آرزوهای "دخالتهای سیاسی"، سرنگونی و قدرت یافتن رژیستی "متعارف" سرمایه داری ایران که این روز نیاید و این اتفاق نیفتد باید بحران جمهوری اسلامی را چسبید و ازلی و ابدی اش کرد. باید فروپاشی، افتادن رژیست و انقلاب خلقی و همه باهم را همواره در پیچ بعدی دید. این هم دوستی خاله خرسه با خلق و هم خاک پاشیدن به چشم جامعه است. این استیصال است. چه مصیبتی خواهد شد اگر روزی خامنه ای با همان صراحت چپ، اعلام کند که دعوی با امریکا و غرب ندارد، که در واقع دیگر ندارد. همانگونه که حذف پارانه ها را به خواست صندوق بین المللی و بانک جهانی و به نفع رشد و انکشاف سرمایه داری در ایران اعلام کرد. و چه مصیبتی خواهد شد اگر اصولگرایان و اصلاح طلبان با هم خوش و بش کنند و مجلس اسلامی مشترک تشکیل دهند! از نظر این چپ، رژیست ایران هنوز رژیست آخوندی است. هنوز معضل، اسلام سیاسی است.

برای این چپ، دخالتگری سیاسی و قدرت سیاسی از بحران جمهوری اسلامی و نامتعارف بودن رژیست آمده. اگر رژیست متعارف شود دیگر دخالتگری و ادعای کسب قدرت سیاسی هم کنار می رود. این تحریف دخالتگری و حزب و قدرت سیاسی حکمت است.

در دیدگاه ضد رژیستی گری و سوسیالیسم چپ خلقی، مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم و کمونیسم کارگر جایی جز در حاشیه جامعه ندارد. بحران را خط بزنی سرنگونی طلبی و سوسیالیسم بی وظیفه می شود. آژیتاسیون ضد رژیستی این چپ حتی از بی بی سی هم عقب تر و به شهرام همایون نزدیک تر است.

مگر نه اینکه رژیست بحران دارد و غیر متعارف است، بنا بر این می افتد، یا دیگران می اندازند. کار چپ هم نمیدان در این ساز است. سرنگونی طلبی این چپ فاقد محتوای طبقاتی و فاقد دخالتگری کمونیستی از زاویه منفعت طبقه کارگر و سرنگونی با انقلاب کارگری است. در سنت این چپ اگر کارگر حرف بزنی، صنفی شدی.

کارگر برای این چپ صنفی است در میان بقیه اصناف. این نگاه به کارگر نگاه بورژوازی و نگاه موسوی و حواشی اش به کارگر است. ایرج فرزاد، همچون آذرین - مقدم، بهمین شقیق و همراهانش و طیفهایی از این قبیل، طرفداران یا مخالفین حکمت هستند که حزب لازم ندارند، طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هم لازم ندارند.

از نظر طیفی، سندیکا برای کارگر از سرش هم زیاد است. و طیف دیگر در شوهای تلویزیونی، "خاطرات و یادداشت های روزانه"، ضدیت با رژیست و سرنگونی طلبی اش را در زحمت مدام بوق می کند و مدام زحمت تحلیل گزاران، "دخالتهای سیاسی" کافی است. دیگر لزومی به کار سازمانگرا کمونیستی در طبقه کارگر نیست. کارگر حزب می خواهد چکار!

این مطلقا ربطی به حکمت و دخالتگری کمونیستی و حزب و قدرت سیاسی ندارد. برای قدرت سیاسی بناو حزب لازم است. بدون کمونیستی کارگران لازم است. این، حرف از دخالتگری کمونیستی و قدرت سیاسی که باید از انقلاب کارگری در بیاید، پوچ است. تحریف همه ادبیاتی است که ایرج فرزاد دیگران را به آن رجوع می دهد.

حکمت و ادبیاتش برای امثال ایرج تپی از مارکسیسم و کمونیسم و یک نوع ایدئولوژی و مذهب است. کافی است یک پاراگراف از کوهی ادبیات کمونیستی و کارگری حکمت را برداشت که زمانی (بیش از یک دهه پیش) گفته است، "قرار نیست جمهوری اسلامی حکومت متعارف بورژوازی در ایران بشود، جمهوری اسلامی رفتنی است." و به آن اوزبان اگر شانس برای کمونیسم و طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری تحولی در جامعه بست تا طرفدار مخلص حکمت باقی ماند!

این تبدیل کردن یک نگاه مقطعی به اوضاع سیاسی که زمانی درست بوده، تجربه انقلابات و پوچ است. به آیه است. این مذهب است، سیاست این بهانه ای است تا خیال خود را از تبدیل شدن به نیرویی که باید رژیست بحران زده یا غیربحرانی، متعارف یا غیر متعارف را بزیر بکشد، راحت کند.

ایرج در همان نقل قولی که از حکمت می آورد پادش رفته است که او میگوید، " روند اوضاع این است که نیروهای اینها را ببندازند." و این نیرو از نظر چپ ضد رژیستی هر نیرویی می تواند باشد جز طبقه کارگر و حزب کمونیست اش.

در سنت و سیاست و فرهنگ و ادبیات و محافل کارگران سوسیالیست باید در جامعه ایران، بحران اقتصادی و سیاسی رژیست، سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی، خویجی و حتمی است. بنا بر این نه حزب لازم است و نه طبقه کارگر.

غیر کارگری و کمونیسم بورژوازی، خودش در جایگاه طبقه کارگر و جنبش و برنامه آن ایستاده و با تبلیغات ضد رژیستی و فراخوان به سرنگونی در شوهای تلویزیونی یا در یادداشت های روزانه و نوشتن مقالات، رژیست می اندازد و کار کارگر را آسان می کند. در این سنت، کارگر نه حزب لازم دارد، نه کمیته های کمونیستی کارخانه و نه سازمان حزبی و توده ای اش. رژیست مدام در حال فروپاشی و سرنگونی و رفتنی است. کارگر هم نماینده و سخنگو و وکیل و قیسم را دارد دیگر چرا باید به خود و کارگر رژیست زحمت داد. و اسم این را هم می گذارند، "دخالتهای سیاسی و حزب و قدرت مزمین و غیر مزمین". مگر نه پس همین اندازه شکی ندارم. این چپ انصافا خیلی زحمت می کشد و سعی می کند در همه جا باشد و "دخالتهای" نماز جمعه ها را هم از دست نمی دهد.

از دودین دنبال جنبشهای بورژوازی و خرده بورژوازی و حتی قومی هم خسته نمی شود. از هول سرنگون کردن و فروپاشیدن جمهوری اسلامی مدام در دیگ می افتد و دوباره قدم می کند...

این نظر این چپ اگر من در کنارش قرار نگیرم، معنی اش این است که سرنگونی را کنار گذاشته ام! برخلاف تحلیل های طیف چپ مایلیخولیایی، از نظر من جمهوری اسلامی بویژه در یک دهه اخیر متعارف تر از هر رژیست بورژوازی در منطقه خاورمیانه سرسام آور است. این رژیستی است که همانند دیگر رژیست های سرمایه داری بحران اقتصادی، اختلافات جناحی و غیره را هم دارد.

اگر شانس برای کمونیسم و طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی هست، نه الزاما و فقط از سر بحرانهای رژیست، بلکه از سر کمونیسم این تبدیل کردن یک نگاه مقطعی به اوضاع سیاسی که زمانی درست بوده، تجربه انقلابات و پوچ است. به آیه است. این مذهب است، سیاست این بهانه ای است تا خیال خود را از تبدیل شدن به نیرویی که باید رژیست بحران زده یا غیربحرانی، متعارف یا غیر متعارف را بزیر بکشد، راحت کند.

ایرج در همان نقل قولی که از حکمت می آورد پادش رفته است که او میگوید، " روند اوضاع این است که نیروهای اینها را ببندازند." و این نیرو از نظر چپ ضد رژیستی هر نیرویی می تواند باشد جز طبقه کارگر و حزب کمونیست اش.

در سنت و سیاست و فرهنگ و ادبیات و محافل کارگران سوسیالیست باید در جامعه ایران، بحران اقتصادی و سیاسی رژیست، سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی، خویجی و حتمی است. بنا بر این نه حزب لازم است و نه طبقه کارگر.

برای چپی که خود شاهد سرنگونی کار هرکولی است که با تخیلات رژیست "متعارف" شاه بوده، هنوز عشق شیرین "رژیم بحران دارد و می افتد" به سرنگونی با هر نیرو و به هر دنیایی فاصله دارد. دو کار و دو جنبش است. نشانته بلاهت است. کمونیسم ضد رژیستی و ضد شاهی با افتادن شاه با بی وظیفه شد. طبقه کارگر بعد از سرنگونی رژیست قبلی، چند دهه دیگر و هنوز هم با بردگی مزدی و استثمار به نفع طبقه کارگر و همه ستمدیدگان و حشایانه و فقر و بیکاری دست و پنجه نرم می کند و در حاشیه تحولات است. این سرنگونی رژیست مانده است. این سناریو را هم اکنون در مصر و بعد از سرنگونی حکومت "متعارف" حسنی مبارک شاهدیم. این تجارب هنوز چپ را از تخیلات بیمارگونه ضد رژیستی گری سرف، بخود نیآورده است. اما کارگران کمونیست باید این چپ را خاطر جمع کنند که طبقه کارگر اهل این ورجه و رجه های خرده بورژوازی نیست. تجربه جنبش سیز این درس را به همه باید داده باشد.

طبقه کارگر حزبی را باید در درون خود سازمان دهد. کارگران کمونیست، کمیته های کمونیستی شان را سازمان دهند. جنبش مجامع عمومی و سندیکاها و دیگر تشکلهای توده ای کارگران سر بر آورند. و این فقط و فقط کارگری، گارد آزادی و ...

سایت ایرج * "یادداشت روزانه"، سایت ایرج فرزاد

مبارزه طبقاتی: پروتاریا و بورژوازی

کمونیسم کارگری اما فرقه مصلحن خایلداز و قهرمان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسخه ای ساخته و پرداخته ذهن خردمندانی خیراندیش نیست.

کمونیسم کارگری جنبشی است که از بطن خود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و آفاق و آرمانها و اعتراض بخش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدایی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستعر و تحت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشاء اصلی تحول و تغییر در جامعه است.

برخلاف جوامع پیشین که عموما بر سلسله مراتب طبقاتی و قشر بندی های پیچیده ای بنا شده بودند، جامعه مدرن سرمایه داری تقسیم طبقاتی را بسیار ساده کرده است. جامعه معاصر، علیرغم تنوع وسیع مشاغل و تقسیم کار گسترده، بطور کلی بر محور دو اردوگاه طبقاتی اصلی که روهرو روی یکدیگر قرار گرفته اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه داران، پروتاریا و بورژوازی.

تقابل این دو اردوگاه در پایه ای ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط حیات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه حتی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهای مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسد، مهر این صفتی معوری در جامعه مدرن سرمایه داری را بر خود دارند. اردوی پروتاریا، اردوی کارگران، با همه تنوع افکار و ایده آنها و گرایشات و احزابی که در آن وجود دارد، نماینده تغییر و یا تعدیل نظام موجود به نفع توده محروم و تحت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکاتب و احزاب سیاسی و متفکرین و شخصیت های رنگارنگش، خواهان حفظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری از نظام سرمایه داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند.

کمونیسم کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پروتاریاست. کمونیسم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای وازگونی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

از برنامه حزب کمونیست کارگری ایران کمینست

کارگران جهان متحد شوید

پوپولیستهای لیبرال و انکشاف "خط پنج" جوابی به حمید تقوایی



خالد حاج محمدی

درست کرده است که دلخواهی و ساختگی است. در این نوشته تلاش میکنم، بی پایه بودن نظرات تقوایی، نیاز او به تاریخ سازی و جعل و دلیل تقوایی در نوشته خود به نام "از خط پنج تا بانک جهانی!!" تلاشی ناموفق کرده است، تا بر فحشنامه های فوق حزیب علیه رضا رخشان و دستاوردهای کارگران هفت تپه سد بسنند، خود راسا به میدان آمده است. دیگران خراب کردند و تقوایی قرار است "جبران" کند و "عمق" بیشتری به این تعرض راست بدهد. حمید تقوایی در نوشته خود به نام "از خط پنج تا بانک جهانی!!" تلاشی ناموفق کرده است، تا بر فحشنامه های فوق لئاس تئوریک بیوشاند و برای برون رفت از خمصه ای که حزیب دچار آن شده راهی بیابد. من در نوشته قبلی خود "چپ سبز یا مشتاهی گره کرده" جواب فعالین این حزب، فعالین کارمزدی و افراد پراکنده دیگر را دادم. اینجا و در جواب حمید تقوایی توجه خوانندگان را به نکاتی جلب میکنم.

مشکل چپ با این "چپ"

یک مشکل جدی در جدال با این چپ، بحث غیر مستدل و فرهنگ نازی است که به جای بحث سیاسی و روشن تحویل خواننده میدهند. به جای بحث و استدلال، با ادعاهای پوچ ابتدا تصویری از منتقد خود بیرون میدهند و شیطانی میسازند که "طرفدار رژیم" است، که "مبارزه کارگر را فروخته" است، که "طرفدار احمدی نژاد" و "پرو رژیم" است، و با این اتهامات و خونساخته، به جنگ "هیولای" دست ساز خود میروند. چنگی که در دنیای واقعی وجود خارجی ندارد. این سبک در سیاست ایران بیش از همه با مجاهدین و برخورد آنها به مخالفین شان شناخته شده است. مجاهدین نیز برای "از چشم انداختن مخالف خود"، ابتدا او را "مامور جمهوری اسلامی"، "اطلاعاتی" و "حقوق بگیر رژیم" معرفی میکردند تا بتوانند به این بهانه برای فحاشی های خود مجوز "سیاسی" بسازند. حمید تقوایی و تمام همراهان او، که در این دوره علیه رضا رخشان دست به قلم بردند، با همین سنت و چه بسا مبتدل تر از مجاهد، به میدان آمدند. بازگرداننده به چندین قول از نوشته حمید تقوایی در اینجا اشاره کنم:

"خبرنا نظراتی علیه مجمع عمومی و در دفاع از طرح حذف پارانه ها و حمایت از سیاستهای اقتصادی دولت احمدی نژاد به اسم کارگر و دفاع از منافع کارگران مطرح شده"

"مشخصا یک خصیصه گرایش معروف به خط پنج و با "کارگر کارگری" از بدو روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی تا امروز دفاع از جناحهای رژیم بوده است. دفاع از بنی صدر، از رفسنجانی و از خاتمی و خط دو خرداد در کارنامه این گرایش ثبت است. بهانه هم همیشه این بوده است که این جناحها میخوانند و میتوانند شرایط را متعارف کنند و سرمایه داری را رشد بدهند و این به نفع کارگران است"

"آنچه امروز جدید است موقعیت رقت بار احمدی نژاد، سردار سازندگی این حامیان اقتصاد متعارف، حتی درمیان حکومتی ها و هم جناحیهای دیروز خودش است. به در آن گذاشته است، "تاریخی" هم

دولتی دخیل بسته اند که نمونه تمام عیار جنبیت و رذالت و در عین حال جویونی و استیصال جمهوری اسلامی است. در این شرایط طرفداری از "کشف" کرده است که دیروز طرفدار این حکومت با پرچم کارگر پناهی نیز به همین میزان رسوا و حقیر و امروز طرفدار احمدی نژاد. اولاً جیوناته است خط و سیاست همان تاریخی که حمید تقوایی از خط پنج آن است اما در موقعیتی بسیار رسوا تر و رقت بار تر از گذشته!"

"خط پنجی ها هم شرایط هر چه باشد دفاع از "جناح متعارف کننده" رژیم پادشاه نمیرود!"

"در جمهوری اسلامی این خط ارتجاعی شکل عریان و نهوج آوری بخود میگردد. در اینجا حکومتی مجری طرح ریاضت کشی اقتصادی است که از پنجه هایش خون میچکد، نذاها و سهرابها را به گلوله بسته و صدها نفر را در کپریزکها به جرم مخالفت با حکومت مورد وحشیانه ترین شکنجه ها و تازوها قرار داده است"

"در چنین حکومتی تحت لوای گشایش اقتصادی و خوردو دار شدن کارگران واقعا نهوج آور است. با همین نوع استدلالات بود که بخشی از جنبش کارگری در آلمان از فاشیسم هیتلری دفاع میکرد."

"این حمایت از کارگر نیست این ارتجاع بورژوازی در قالب کارگر زدگی و کارگر پناهی است. ... در شرایط مشخص سیاسی ایران این نگرش به معنی تمکین به یکی از خونخوار ترین و جانی ترین دولتهای بورژوازی در تاریخ معاصر دنیا و قرار گرفتن در برابر جامعه ایست که در حال انفجار است. در جامعه ای نظیر ایران دستهای بانک جهانی بخون مردم آلوده است و حامیان سیاستهای توحیه شده بانک جهانی در این کشورها هر نبی داشته باشند عملا در کنار ماشین جنبیت دولتی قرار میگيرند."

اینها بخشی از نوشته دو صفحه ای حمید تقوایی است. نگاهی به این نقل قولها کافی است تا تصویری که تقوایی از خود مهندسی کرده است، در روشن شود. حمید تقوایی با تردستی و بیشتی گرفتن از سنت مجاهد، "شیطانی" درست کرده است، او را به عنوان "مدافع حکومت" در گوشه ای گذاشته است و خود به عنوان "قهرمان" به جنگش میروند. با ادعاهای خود آژیته میشود. از این همه "پستی و تمکین و چاکری بورژوازی" که در وجود منتقد خود ساخته است، رگ گردنش متورم میشود. و سرانجام با مقداری فحاشی به رژیم، از این جدل "پیروزمند" بیرون می آید. براسی نوشته حمید تقوایی به داستان دانی جان ناپلئون و "جنگ ممه سنی" بیشتر شباهت دارد تا نقد و جدل سیاسی. اینجا هم تمام صحنه، از پیش "قهرمان" در افکار خود به جنگ "شیطانی" که ساخته ذهن خود تقوایی است میروند، و سرانجام داستان هم همچون همه داستانهایی از این دست معلوم است. دشمن منهدم و تقوایی پیروز و سربلند بیرون می آید. تقوایی برای همه ادعای خود، که تنها یک قفره آن برای "خان" و "جانی" معرفی کردن هر انسانی کافی است،

خود را ملزم نمی بیند حتی یک کلمه از گفته و نوشته های طرف خود نقل کند. حمید تقوایی "خط پنجی" را "کشف" کرده است که دیروز طرفدار این حکومت با پرچم کارگر پناهی نیز به همین میزان رسوا و حقیر و امروز طرفدار احمدی نژاد. اولاً جیوناته است خط و سیاست همان تاریخی که حمید تقوایی از خط پنج آن است اما در موقعیتی بسیار رسوا تر و رقت بار تر از گذشته!"

"خط پنجی ها هم شرایط هر چه باشد دفاع از "جناح متعارف کننده" رژیم پادشاه نمیرود!"

"در جمهوری اسلامی این خط ارتجاعی شکل عریان و نهوج آوری بخود میگردد. در اینجا حکومتی مجری طرح ریاضت کشی اقتصادی است که از پنجه هایش خون میچکد، نذاها و سهرابها را به گلوله بسته و صدها نفر را در کپریزکها به جرم مخالفت با حکومت مورد وحشیانه ترین شکنجه ها و تازوها قرار داده است"

"در چنین حکومتی تحت لوای گشایش اقتصادی و خوردو دار شدن کارگران واقعا نهوج آور است. با همین نوع استدلالات بود که بخشی از جنبش کارگری در آلمان از فاشیسم هیتلری دفاع میکرد."

"این حمایت از کارگر نیست این ارتجاع بورژوازی در قالب کارگر زدگی و کارگر پناهی است. ... در شرایط مشخص سیاسی ایران این نگرش به معنی تمکین به یکی از خونخوار ترین و جانی ترین دولتهای بورژوازی در تاریخ معاصر دنیا و قرار گرفتن در برابر جامعه ایست که در حال انفجار است. در جامعه ای نظیر ایران دستهای بانک جهانی بخون مردم آلوده است و حامیان سیاستهای توحیه شده بانک جهانی در این کشورها هر نبی داشته باشند عملا در کنار ماشین جنبیت دولتی قرار میگيرند."

اینها بخشی از نوشته دو صفحه ای حمید تقوایی است. نگاهی به این نقل قولها کافی است تا تصویری که تقوایی از خود مهندسی کرده است، در روشن شود. حمید تقوایی با تردستی و بیشتی گرفتن از سنت مجاهد، "شیطانی" درست کرده است، او را به عنوان "مدافع حکومت" در گوشه ای گذاشته است و خود به عنوان "قهرمان" به جنگش میروند. با ادعاهای خود آژیته میشود. از این همه "پستی و تمکین و چاکری بورژوازی" که در وجود منتقد خود ساخته است، رگ گردنش متورم میشود. و سرانجام با مقداری فحاشی به رژیم، از این جدل "پیروزمند" بیرون می آید. براسی نوشته حمید تقوایی به داستان دانی جان ناپلئون و "جنگ ممه سنی" بیشتر شباهت دارد تا نقد و جدل سیاسی. اینجا هم تمام صحنه، از پیش "قهرمان" در افکار خود به جنگ "شیطانی" که ساخته ذهن خود تقوایی است میروند، و سرانجام داستان هم همچون همه داستانهایی از این دست معلوم است. دشمن منهدم و تقوایی پیروز و سربلند بیرون می آید. تقوایی برای همه ادعای خود، که تنها یک قفره آن برای "خان" و "جانی" معرفی کردن هر انسانی کافی است،

خود را ملزم نمی بیند حتی یک کلمه از گفته و نوشته های طرف خود نقل کند. حمید تقوایی "خط پنجی" را "کشف" کرده است که دیروز طرفدار این حکومت با پرچم کارگر پناهی نیز به همین میزان رسوا و حقیر و امروز طرفدار احمدی نژاد. اولاً جیوناته است خط و سیاست همان تاریخی که حمید تقوایی از خط پنج آن است اما در موقعیتی بسیار رسوا تر و رقت بار تر از گذشته!"

"خط پنجی ها هم شرایط هر چه باشد دفاع از "جناح متعارف کننده" رژیم پادشاه نمیرود!"

"در جمهوری اسلامی این خط ارتجاعی شکل عریان و نهوج آوری بخود میگردد. در اینجا حکومتی مجری طرح ریاضت کشی اقتصادی است که از پنجه هایش خون میچکد، نذاها و سهرابها را به گلوله بسته و صدها نفر را در کپریزکها به جرم مخالفت با حکومت مورد وحشیانه ترین شکنجه ها و تازوها قرار داده است"

"در چنین حکومتی تحت لوای گشایش اقتصادی و خوردو دار شدن کارگران واقعا نهوج آور است. با همین نوع استدلالات بود که بخشی از جنبش کارگری در آلمان از فاشیسم هیتلری دفاع میکرد."

"این حمایت از کارگر نیست این ارتجاع بورژوازی در قالب کارگر زدگی و کارگر پناهی است. ... در شرایط مشخص سیاسی ایران این نگرش به معنی تمکین به یکی از خونخوار ترین و جانی ترین دولتهای بورژوازی در تاریخ معاصر دنیا و قرار گرفتن در برابر جامعه ایست که در حال انفجار است. در جامعه ای نظیر ایران دستهای بانک جهانی بخون مردم آلوده است و حامیان سیاستهای توحیه شده بانک جهانی در این کشورها هر نبی داشته باشند عملا در کنار ماشین جنبیت دولتی قرار میگيرند."

اینها بخشی از نوشته دو صفحه ای حمید تقوایی است. نگاهی به این نقل قولها کافی است تا تصویری که تقوایی از خود مهندسی کرده است، در روشن شود. حمید تقوایی با تردستی و بیشتی گرفتن از سنت مجاهد، "شیطانی" درست کرده است، او را به عنوان "مدافع حکومت" در گوشه ای گذاشته است و خود به عنوان "قهرمان" به جنگش میروند. با ادعاهای خود آژیته میشود. از این همه "پستی و تمکین و چاکری بورژوازی" که در وجود منتقد خود ساخته است، رگ گردنش متورم میشود. و سرانجام با مقداری فحاشی به رژیم، از این جدل "پیروزمند" بیرون می آید. براسی نوشته حمید تقوایی به داستان دانی جان ناپلئون و "جنگ ممه سنی" بیشتر شباهت دارد تا نقد و جدل سیاسی. اینجا هم تمام صحنه، از پیش "قهرمان" در افکار خود به جنگ "شیطانی" که ساخته ذهن خود تقوایی است میروند، و سرانجام داستان هم همچون همه داستانهایی از این دست معلوم است. دشمن منهدم و تقوایی پیروز و سربلند بیرون می آید. تقوایی برای همه ادعای خود، که تنها یک قفره آن برای "خان" و "جانی" معرفی کردن هر انسانی کافی است،

خود را ملزم نمی بیند حتی یک کلمه از گفته و نوشته های طرف خود نقل کند. حمید تقوایی "خط پنجی" را "کشف" کرده است که دیروز طرفدار این حکومت با پرچم کارگر پناهی نیز به همین میزان رسوا و حقیر و امروز طرفدار احمدی نژاد. اولاً جیوناته است خط و سیاست همان تاریخی که حمید تقوایی از خط پنج آن است اما در موقعیتی بسیار رسوا تر و رقت بار تر از گذشته!"

"خط پنجی ها هم شرایط هر چه باشد دفاع از "جناح متعارف کننده" رژیم پادشاه نمیرود!"

"در جمهوری اسلامی این خط ارتجاعی شکل عریان و نهوج آوری بخود میگردد. در اینجا حکومتی مجری طرح ریاضت کشی اقتصادی است که از پنجه هایش خون میچکد، نذاها و سهرابها را به گلوله بسته و صدها نفر را در کپریزکها به جرم مخالفت با حکومت مورد وحشیانه ترین شکنجه ها و تازوها قرار داده است"

"در چنین حکومتی تحت لوای گشایش اقتصادی و خوردو دار شدن کارگران واقعا نهوج آور است. با همین نوع استدلالات بود که بخشی از جنبش کارگری در آلمان از فاشیسم هیتلری دفاع میکرد."

پوپولیستهای لیبرال و ...

را از آنها گرفته است. اعتراض این طیف در حقیقت اعتراض سرمایه داران لیبرال طرفدار مدل غربی است که علیرغم خصوصی سازی و باز شدن دست سرمایه خصوصی و کاستن دخالت دولت، میدان بر سرمایه آنها و سود بردن از نیروی کار ارزان طبقه کارگر افزایش نیافته است. این اعتراض در حقیقت اعتراض همین بخش از سرمایه ایران در زمان شاه بود که به عنوان سرمایه ملی خود را بیان میکرد و مخالف وابستگی و خواهان رشد سرمایه "ملی" بود، که سوسیالیسم خلقی و سوسیالیستهای دولتی به نام مبارزه با امپریالیسم خواهان رشدش بودند و با شاه و وابستگی مخالفت میکردند.

حمید تقوایی و حزب او نیز با همین نگاه به احمدی نژاد برخورد میکنند. احمدی نژاد نماینده پلیدیها است. حمید تقوایی همه منتقدین خود را نیز با طرفداری از این اهرمین تعریف میکند. نوشته حمید تقوایی انصافا در این میان از بقیه همفکرانش گویا تر، روشن تر و عیان تر است. زمانی که مخالف پوپولیستهای ایران که وابستگی و وابستگی به امپریالیسم بودند، شاه را نماینده وابستگی میدانستند و مصدق و بازرگان و... را به عنوان چهره های ملی و مترقی بورژوازی ایران معرفی میکردند. شاه نماینده پلیدیها بود، سگ زنجیری امپریالیسم و عامل وابستگی ایران بود. طبقاتی بودن جامعه از این بخش بزرگتر بود، و بخشی از سرمایه داری و نیاز کل سرمایه به رقابت و وارد شدن به بازار جهانی کارکرد سرمایه و رشد ناموزون آن در ایران و نیازهای پایه ای سرمایه در دوره امپریالیسم مورد توجه آن سرمایه داری ایران در عصر امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه نوعی کارکرد را دارند، مورد توجه و بی بحث این چپ نبود. اگر سوسیالیستهای خلقی ایران در سال ۵۷ از زیر بنای اقتصادی ایران را به مثابه "تحلیل طبقات" میفهمیدند و جدولی از طبقات را در مقابل خود میگذاشتند و آنها را جریانهای مختلف را در آن جای میدادند، بورژوازی مترقی و بورژوازی فاسد وابسته را برای خود و بسیار دلخواهی انتخاب میکردند، امروز در دستگاه فکری چپ ۵۷ یا به سن گذشته سال ۹۰، این متافیزسیم حاکم تا آنجا تعمق یافته است که، نه تحلیل طبقات در آن نیست، بلکه طبقه کلا از دستگاه فکری او حذف شده است.

چپ لیبرال ایران عمق "مارکسیسم اش" مخالفت با ولایت فقیه و استبداد مذهبی است. اگر سوسیالیستهای خلقی ۵۷ دلیل استبداد را "وابستگی" میدانستند، چپ لیبرال دلیل استبداد را ولایت فقیه و اسلام میدانند. در این نگرش احمدی نژاد، خامنه ای و... نماینده اسلام و ولی فقیه هستند و لذا احمدی نژاد با مدیریت بد، مانع رشد و گشودن دروازه تقوایی در جواب کسانی که گویا "جمهوری اسلامی متعارف" شده است، با پرخاش و اعتراض کالای بنجل چینی بازار داخلی ایران

هستند. و علیه استبدادی بودن دستگاه حاکمه و فاسد بودن آن و جنایتکار بودن و آدم کشی احمدی نژاد شدن نمایندگان "بورژوازی ملی" در دولت ضد انقلاب اسلامی بعد از شکست از سرشت احمدی نژاد و شکست انقلاب ۵۷، هم در عرصه بدبختی یا صرف اسلامی بودن او و بدبختی یا صرف سرمایه دار و سیستم نیست، نیاز طبقه سرمایه دار و سیستم است که نمایندگان آنها را مستبد، جنایتکار و آدمکش میکند. نمیتواند بفهمد که حکومت متعارف بورژوازی هم نمیتواند غیر مستبد، غیر جنایتکار و... باشد. در این دیدگاه خامنه ای و احمدی نژاد هیچ طبقه ای را نمایندگی نمیکند، به جانی وصل نیستند، منفعت زمینی و پول و سرمایه و سود و استثمار در شناخت آنها جانی ندارد. اما بر عکس تصور این چپ لیبرال، احمدی نژاد و خامنه ای بورژوا هستند و بخشی از بورژوازی ایران را نمایندگی میکنند و تلاش میکنند در سیاست ایران جواب نیازهای کارکرد سرمایه، تولید و باز تولید سرمایه و تامین سود سرمایه با نیروی کار ارزان را بدهند. بخش عمده جدال و دعوی جناحهای جمهوری اسلامی در اختلاف آنها در راه حل این است که در مقابل سرمایه میگزایند، جابهایی که اتفاقا بسیار زمینی، طبقی و از نگاه منافع مادی و زمینی طبقه ای معین در این جامعه و علیه منفعت طبقه کارگر است. در دیدگاه تقوایی استبداد بازتاب حاکمیت و خصلت سرمایه داری ایران نیست. این بخش نقاب کار مزدی و سرمایه به عنوان جوهر اساسی نظام سرمایه داری و حاکمیت آن بر کل تولید اجتماعی و نیاز به استبداد سیاسی کلا کنار گذاشته شد است. در این دیدگاه در ایران استبداد هست چون جمهوری اسلامی نماینده استبداد مذهبی است. حمید تقوایی مانند جناح راست جنبش خود، جنبش بورژوازی، بورژوازی ایران را از سیستم فکری و نقد خود حذف کرده است و احمدی نژاد را جایگزین آن کرده است، امروز این احمدی نژاد و استبداد او است که مانع اصلی است. این نقطه اشتراک حمید تقوایی و حزبش با جنبش سبز است از اینرو است که با رهبران سبز که مشکلاتی نداشت، مردم را فراخوان میدادند که در نماز جمعه رفسنجانی شرکت کنند که مرکز ثقل انقلاب آنها بود، در روز عاشورای حسینی به عنوان مهمترین نقطه عطف انقلاب سبز، توقع سینه زنی سوسیالیستی را داشتند.

چپ لیبرال ایران عمق "مارکسیسم اش" مخالفت با ولایت فقیه و استبداد مذهبی است. اگر سوسیالیستهای خلقی ۵۷ دلیل استبداد را "وابستگی" میدانستند، چپ لیبرال دلیل استبداد را ولایت فقیه و اسلام میدانند. در این نگرش احمدی نژاد، خامنه ای و... نماینده اسلام و ولی فقیه هستند و لذا احمدی نژاد با مدیریت بد، مانع رشد و گشودن دروازه تقوایی در جواب کسانی که گویا "جمهوری اسلامی متعارف" شده است، با پرخاش و اعتراض کالای بنجل چینی بازار داخلی ایران

امروز میدیای بورژوازی و بخش اعظم اپوزیسیون بورژوازی ایران، از احمدی نژاد نه به عنوان نماینده بخشی از بورژوازی ایران، بلکه به عنوان اهرمی که به هیچ پایه اجتماعی و طبقی وصل نیست بحث میکنند. تبلیغات کل میدیای غربی، بی بی سی، سی ان ان، رادیو فراد و کل روشنفکران بورژوا، ساختن چهره یک جلاذ از احمدی نژاد است، مستقل از اینکه او نماینده کدام بخش از بورژوازی است. غیر طبقی کردن احمدی نژاد و سیاست و جدالهای او، دادن تصویری انسان دوست و غیر خونخوار و جلاذ از بورژوازی ایران است. امری که بر نفرت عمیق مردم از جمهوری اسلامی و سران آن در حکومت، تغذیه میکند. در تفسیر ناسیونالیسم ایرانی ضد عرب، احمدی نژاد، نه رئیس یک دولت بورژوازی که "میمون" است، "عرب" است، "ایرانی" نیست و ایران و ایرانیت و فرهنگ ایرانی را خراب کرده است و "ابروی" ایران و ایرانیت را در جهان برده است. در میان این طیف در بهترین حالت احمدی نژاد با مدیریت بد، مانع رشد سرمایه های ایرانی و گشودن دروازه تقوایی در جواب کسانی که گویا "جمهوری اسلامی متعارف" شده است، با پرخاش و اعتراض کالای بنجل چینی بازار داخلی ایران

حزب را در سال ۸۸ با همان تئوریهایی که شرکت توده های متفکر از جمهوری اسلامی در تحرکات بعد از انتخابات، آرمان و آرزوها و نیت این مردم و تنفر آنها از جمهوری اسلامی، سر سوزنی از ماهیت ارتجاعی آن جنبش، اهداف و پرچم و سیاست ضد کارگری حاکم بر آن کم نمیکند. همچنانکه شرکت بخشی از طبقه کارگر آلمان، به امید بهبودی در زندگی و پایان دادن به فقر و بیکاری، در جنبش نازیست های آلمان، از ماهیت فاشیستی و ضد کارگری و ضد انسانی نازیسم و جنبش ناسیونالیسم آلمان هیتلری کم نکرد.

اما در مورد کشف خط پنج مورد نظر حمید تقوایی و سیاست گریز فعالین کارگری، توجه به یک نکته اساسی حیاتی است. خط پنج ساخته حمید تقوایی در حقیقت سابق به "کارگر کارگری" نیست، خط پنج

چپان ها و همه تئوری باقیها و پرونده سیدنی برای آن فعالین، اعلام دشمنی با مخالفین انقلاب موسوی است. بحث خط پنج و تحزب گریزی در این جدال گمراه کننده و بیربط است. درد حمید تقوایی درد کل یاران دیروزش در جنبش "سبز راه امید" است که کارگر بودند به نام توده ها در خیابان فرییش دهند. از نظر حمید تقوایی هفت تپه، کارگری به انقلاب سبز خیانت کرده اند، مانع پیوستن طبقه کارگر به جنبش سبز شده اند و از نظر او این یعنی دوری کارگر از سیاست. مستقل از اینکه نقش مبارزه سیاسی برای کارگر است و چه زمانی چالش سیاسی حاکمیت در دستور روز اعتراض طبقه کارگر قرار میگیرد که اینجا مورد بحث من نیست، اما نپیوستن کارگران و مخالفت کارگران هفت تپه، حزب سبز، عین کمونیسم، کارگران ایران را فراخوان دادند تا با بخشی از بورژوازی آشتی کنند، در این "انقلاب" شرکت کنند. روز قدس و روز مرگ و تولد ره آیت الله و مرتجعی را به عنوان میعادگاه انقلابیون سبز و روز تعرض "انقلاب سبز" تعریف کردند و به صف انقلاب مخملی سبز پیوستند. حمید تقوایی در نوشته خود از قدرت گیری هیتلر و پیوستن خط پنجه های آلمان به جبهه فاشیسم زیر لوای رشد سرمایه داری و به این اعتبار فاشیسم نامیدن مخالفان انقلاب سبز سخن میگوید. تقوایی فراموش کرده است که هیتلر اتفاقا بر دوش تنوری توده ها و شرکت آنها در اعتراضات خیابانی، بدون توجه به این

بهمن شفیق و بازگشت به پوپولیسیت سال ۵۷

بهرام مشرسی
اوت ۲۰۱۱



اخیراً بهمین شفیق مطلبی تحت عنوان "دولت و مبارزه طبقاتی در ایران - انباشت سرمایه در دوره آغازین جمهوری اسلامی" منتشر کرده است. در این رابطه باید به چند نکته اشاره کرد:

اولاً- بهمین شفیق مدعی است که منصور حکمت حکومت اسلامی را حکومتی "تفاد کارکرد اقتصادی" می‌داند و "ماهیت بورژوازی دولت" را به رسمیت نمی‌شناسد. این واقعیت ندارد. تمام نقد منصور حکمت از پوپولیسیم بر پایه سرمایه داری نشان دادن سیستم اقتصادی در ایران و جمهوری اسلامی سوار است. مراجعه ای کوتاه به "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و " دورنمای فلاکت و

همانطور که از همان فردای قیام اعلام کردیم، میباید بمثابه حکومتی بورژوازی نگریسته و درک شود که به دفاع از سرمایه و امپریالیسم کمر بسته است." اینکه چرا بهمین شفیق امروز مباحثی را رد میکند که او و بسیاری دیگر از فعالین کمیونست را به سرمایه داری بودن ایران و نقد پوپولیسیم اقتضای آن است که توضیح بدهد. با احکامی که منصور حکمت طی بیش از ۲۰ سال مبارزه سیاسی به کل کمیونسم در ایران تحمیل کرد، نمیشود به نقد منصور حکمت رفت. مشکل از نظر من آنجا است که بهمین شفیق رابطه میان احزاب سیاسی و طبقات را نمی‌بیند و نقش سیاسی که جمهوری اسلامی از طرف کل بورژوازی بعنوان حکومت موقتی که بعد از انقلاب سرکاز آمد و وظیفه سرکوب و آن انقلاب را برای تضمین کارگر و سرمایه و استثمار طبقه کارگر داشت را تنها به فونکسیون اقتصادی گردش سرمایه تنزل میدهد و بلاچار به همان موضوع چپ پوپولیسیت سالهای ۵۷ که با همین استدلال پشت بنی صدر صف کشید باز میگردد. بهمین شفیق سیر انباشت سرمایه طی

۳۰ سال اخیر را نشان میدهد و این را دلیلی برای رد وظیفه ای که حکومت اسلامی برای تأمین این واقعیت عهده دار شد میدانند. او تأکیدات منصور است" اینکه چرا بهمین شفیق امروز مباحثی را رد میکند که او و بسیاری دیگر از فعالین کمیونست را به سرمایه داری بودن ایران و نقد پوپولیسیم اقتضای آن است که توضیح بدهد. با احکامی که منصور حکمت طی بیش از ۲۰ سال مبارزه سیاسی به کل کمیونسم در ایران تحمیل کرد، نمیشود به نقد منصور حکمت رفت. مشکل از نظر من آنجا است که بهمین شفیق رابطه میان احزاب سیاسی و طبقات را نمی‌بیند و نقش سیاسی که جمهوری اسلامی از طرف کل بورژوازی بعنوان حکومت موقتی که بعد از انقلاب سرکاز آمد و وظیفه سرکوب و آن انقلاب را برای تضمین کارگر و سرمایه و استثمار طبقه کارگر داشت را تنها به فونکسیون اقتصادی گردش سرمایه تنزل میدهد و بلاچار به همان موضوع چپ پوپولیسیت سالهای ۵۷ که با همین استدلال پشت بنی صدر صف کشید باز میگردد. بهمین شفیق سیر انباشت سرمایه طی

کارگران و ماجرای خودرو داشتن!

حمید تقوایی و لشکر متحدش، این را بدست گرفته اند که گویا گفته شده "وضع کارگران ایران بهتر شده است و تعدادی از کارگران خودرو دارند." این مسئله دستمایه ای برای سیج ایدئولوژیک علیه فعالین کارگری و همه کسانی است که معتقدند تحولات عظیمی در کارکرد سرمایه در یکی دو دهه اخیر در جامعه ایران ایجاد شده است. اما نگاه چپ ۵۷ و چپ بورژوازی امروز، هر دو از یک پایه اساسی و مشترک نشأت میگیرند. کارگر را فقیر و محروم خواندن از ذهنیت روشنفکران بورژوازی است که از سر درجه ای از اومانیسیم "مدافع" کارگرد. و کارگر را جز در قامت دستهای پینه بسته، گرسنه و ژنده پوش نمیشناسند. نگاه این چپ به کارگر که تعدادی خواص نماینده و وکیل و .. آنها می شوند، و به قول حمید تقوایی "برایشان حزب درست میکنند". این سر ترجم است. خودرو داشتن کارگر ایرانی از نظر این چپ تمجید بورژوازی حاکم و طرفداری از او است. سوسیالیسم خلقی سال ۵۷ با همین متد به کارگر نگاه میکرد. بخش اعظم آن نظر از کارگر صنعتی ایران از نظر این چپ به عنوان کارگر برسیمت شناخته نمیشد، زيرا فقیر و گرسنه نبودند، خودرو داشتند، سرپناهی ای خود میپا کرده بودند و بچه هایشان را برای تحصیل روانه دانشگاه میکردند. اینجا است که دم خروس پوپولیسیم ۵۷ ایران بار دیگر از زیر عیاب کمیونست سبز بیرون میزند. کارگر خودرو دارمیدم تقوایی و همراهان او و مسخره کردن آن، همان درک و همان بیبش است که

پوپولیستهای لیبرال و

لیاس رزم ببوشد و به جنگ مخالفان جنبش سبز و "انقلاب در جریان" او بیاید، همین نپویستن و مخالفت فعالین کارگری ایران با "انقلاب" ۸۸ آنها است. در نوشته قبلی خود در جواب فشننامه های فعالین چپ سبز به روشنی گفتم که، تفر و کینه و نفرت و قشاشی که انقلابیون سبز به نام نقد و به بهانه نامه یک فعال کارگری به اتحادیه های کارگری روی کاغذ آورده اند، تنها میتواند نشانگر دشمنی عمیق طبقاتی باشد که این صف با کارگر مخالف سبز دارند. حمید تقوایی در این نوشته دقیقاً همان دشمنی طبقاتی را نمایندگی میکند که "سلحشوران" قبلی. این کینه و نفرت و اتهام و پرونده سازی از جانب این صف و رهبران علیه مخالفین جنبش سبز بیان میشود. این درجه از تفر تنها از لشگر مشتکست مرده و از جنگ برگشته و مستاصلی بر می آید که احساس میکند فریب خورده است، احساس میکند طبقه کارگر ایران با سواری ندادن به جنبش سبز به او خیانت کرده است و عامل این شکست و ناکامی است. هیچ لشکر پیروزی این درجه نفرت و این همه کینه و دشمنی را از خود بروز نمیدهد. بالاخره احساس پیروزی احساس گذشت را با خود می آورد. مشتتهای گر کرده این صف طبقه ای را هدف قرار داده است که در جنگ سبز در صف چپ ناسیونالیست ایرانی و بورژوازی لیبرال سبز نرفته است. نوشته حمید تقوایی همراه تلاشی برای "ریشه یابی انحراف" کارگران فریب خورده و سرباز ن داده به سبز، همین از نمایندگی میکند.

این تفاوت که نه از زبان پوپولیسیم ۵۷ و فرقه ای و مذهبی است. متد برخورد این حزب و رهبرش، به جامعه، به جمهوری اسلامی، به سرمایه داری و کارگر، همگی متافیزیکی، غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی است. حمید تقوایی و مباحثاتی که مورد اشاره قرار گرفت، امتداد سیاست جناح راست چپ پوپولیسیت ایران در انقلاب ۵۷ ایران است. دیدگاههای حمید تقوایی در برخورد به احمدی نژاد و ماجرای "معارف شدن جمهوری اسلامی" و اعلام انزجار از "ساحبان" این تز، چیزی جز نفرت کارگری و سوسیالیسم نمیتواند باشد. بلکه در بهترین حالت خمس و نکات از نوع سوسیالیستی آن برای کاهش گرسنگی و کمک به کارگران استنتاج میشود. در این نگرش نقدی متوجه مناسبات استثمارگرانه و رابطه کار و سرمایه داری است. راه حل هم حکومت کارگری و سوسیالیسم نمیتواند باشد. رفع گرسنگی جای زیرو رو کردن مناسبات سرمایه داری را میگیرد و .. همین دلیل کافی است حکومت انسانی از جانب حزب حمید تقوایی را جایگزین سوسیالیسم کنیم که در آن لابد گرسنگی رفع خواهد شد.

به عنوان موخره:

همچنانکه اشاره کردم، نوشته حمید تقوایی علاوه بر اینکه دردی از معضل حزب و فعالینش حل نکرد، بلکه باری به مشکلات قبلی اضافه کرد. تاریخ دو ساله جنبش سبز و تلاش جانانه این حزب در دفاع از بورژوازی لیبرال و سرانجام حزب سوسیالیسم راست و ناسیونالیستی این حزب، و سرانجام، عقب نشینی جنبش سبز و احساس فریب خوردن جناح چپ آن، با اعلام تفر طبقاتی از ما و فعالین کارگری مخالف سبز و با تاریخ ۵۷ ایران سبزی و "شیطان" سازی از دیگران، به جانی نمیرسد. سنت بحث و جدل این حزب و رهبرش، نه تنها ضد مارکسیستی، بلکه عمیقاً غیر اجتماعی

آزادی، برابری، حکومت کارگری

بهمن شفیق و بازگشت

نیز تغییراتی صورت می گرفت که بیش از پیش آن را با نیازهای بورژوازی همخوان می کرد. مهم ترین این تغییرات در دو عرصه صورت می گرفت که اولی کنار گذاشتن مخالفت اولیه جنبش اسلامی با اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ بود که این جنبش را به سنگگوی ارتجاع زمیندار تبدیل می کرد و دومی کنار گذاشتن مخالفت با حضور زنان در حیات اجتماعی که این نیز آشکارا وجه پیشا سرمایه داری جنبش اسلامی را نشان می داد. همراه با این تغییرات، درون دستگاه ایدئولوژیک خود، عملاً در دهان بستی قرار می گرفت، که بورژوازی ایران بر آن قرار داشت. به این ترتیب، در مقطع انقلاب 57 جنبش اسلامی به اندازه کافی از مشخصات لازم برای بر عهده گرفتن نمایندگی طبقاتی بورژوازی برخوردار بود. خطر گرایش به چپ در جامعه نیز، آخرین عوامل شک و تردید در بورژوازی در روآوری به جنبش اسلامی را کنار زده و بدنه طبقه سرمایه دار ایران را به همین جنبش اسلامی تبدیل نمود. انزوی کامل شاپور بختیار در درون طبقه بورژوازی و حمایت اصلی ترین سیاستمداران این طبقه از خمینی در مقطع انقلاب بهمن ۵۷، به گویاترین وجهی این تغییر مختصات ایدئولوژیک طبقه بورژوازی در ایران را به نمایش می گذاشت. دولت و مبارزه طبقاتی در ایران - انباشت سرمایه در دوره آغازین جمهوری اسلامی

ناگزیر پروسه پیش بینی شده برای انتقال مجدد آن به سرمایه انحصاری را که میرفت تا بر روی کاغذ فیصله یابد، مجدداً به برایتیک سیاسی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب باز سپرد. قیام بحران سیاسی بورژوازی را تا دوام بخشید و آغاز حل بحران اقتصادی، این زمینه عینی نشئت درون بورژوازی را به زمانی دورتر احاله کرد. اگر تا پیش از قیام کابوس خیزش مسلحانه توده ها زمینه های توافقی هر چه سریعتر را فراهم میساخت، اینک که این کابوس بورژوازی به واقعیت و در رأس آن آیت الله خمینی، نمیتوانست باشد. نیرویی که افسار خرده بورژوازی و بویژه بخش خصوصی آن را کلاماً در دست داشت. نیرویی که از یک سو خود با تمام وجود در سرکوب انقلاب، که میرفت تا محتوای ضد امپریالیستی خود را با وضوح بیشتر و ناگزیر در یک چهارچوب ایدئولوژیک انقلابی آشکار سازد، ذینفع بود و از سوی دیگر برای انجام نقش ضد انقلابی مطلوب سرمایه انحصاری از نفوذ گسترده ای در میان همین توده های انقلابی برخوردار بود. در یک کلام نیرویی بود که میخواست و میتوانست انقلاب را با نام انقلاب انحصاری ضد امپریالیستی خود را به هر دو در یک جهت گامی جدید به جلو گذارند، حال آنکه بورژوازی و لیبرال، که همچون زمان شاه در تحلیل شرایط توده های جامعه یک فاز عقب بود، مفاد توافقنامه را چسبیده و به میکشید و لزوم وفاداری به آن را تبلیغ مینمود. عروج حزب جمهوری اسلامی بمتأبه پرچمدار سرکوب انقلاب حاصل این همسویی سرمایه انحصاری و رهبری خرده بورژوازی و بود و دولتهای تا در هوای بازگشت و بنی صدر، بازتاب بلاغت سیاسی بورژوازی لیبرال، بورژوالیبرالها و این باز حتی با «تشکیل کابینه» در اپوزیسیون قرار گرفتند و سرمایه انحصاری، اینبار با جایگزینی موقت نفوذ روحانیت، و بویژه آیت الله خمینی در توده های متوهم، بجای لشکر گارد و هواینروز، مجدداً از موضع قدرت به ادامه سیاستهای اویسی و از هاری و بختیار و رحیمی پرداخت. همینجا تأکید کنیم که اینک روحانیت و بویژه شخص آیت الله خمینی تا چه حد بر نقش ابزاری خود در خدمت سرکوب انقلاب و استقرار مجدد حاکمیت بلامنزاع سرمایه انحصاری و افقند، مسأله تعیین کننده ای نیست.

ناگزیر پروسه پیش بینی شده برای انتقال مجدد آن به سرمایه انحصاری را که میرفت تا بر روی کاغذ فیصله یابد، مجدداً به برایتیک سیاسی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب باز سپرد. قیام بحران سیاسی بورژوازی را تا دوام بخشید و آغاز حل بحران اقتصادی، این زمینه عینی نشئت درون بورژوازی را به زمانی دورتر احاله کرد. اگر تا پیش از قیام کابوس خیزش مسلحانه توده ها زمینه های توافقی هر چه سریعتر را فراهم میساخت، اینک که این کابوس بورژوازی به واقعیت و در رأس آن آیت الله خمینی، نمیتوانست باشد. نیرویی که افسار خرده بورژوازی و بویژه بخش خصوصی آن را کلاماً در دست داشت. نیرویی که از یک سو خود با تمام وجود در سرکوب انقلاب، که میرفت تا محتوای ضد امپریالیستی خود را با وضوح بیشتر و ناگزیر در یک چهارچوب ایدئولوژیک انقلابی آشکار سازد، ذینفع بود و از سوی دیگر برای انجام نقش ضد انقلابی مطلوب سرمایه انحصاری از نفوذ گسترده ای در میان همین توده های انقلابی برخوردار بود. در یک کلام نیرویی بود که میخواست و میتوانست انقلاب را با نام انقلاب انحصاری ضد امپریالیستی خود را به هر دو در یک جهت گامی جدید به جلو گذارند، حال آنکه بورژوازی و لیبرال، که همچون زمان شاه در تحلیل شرایط توده های جامعه یک فاز عقب بود، مفاد توافقنامه را چسبیده و به میکشید و لزوم وفاداری به آن را تبلیغ مینمود. عروج حزب جمهوری اسلامی بمتأبه پرچمدار سرکوب انقلاب حاصل این همسویی سرمایه انحصاری و رهبری خرده بورژوازی و بود و دولتهای تا در هوای بازگشت و بنی صدر، بازتاب بلاغت سیاسی بورژوازی لیبرال، بورژوالیبرالها و این باز حتی با «تشکیل کابینه» در اپوزیسیون قرار گرفتند و سرمایه انحصاری، اینبار با جایگزینی موقت نفوذ روحانیت، و بویژه آیت الله خمینی در توده های متوهم، بجای لشکر گارد و هواینروز، مجدداً از موضع قدرت به ادامه سیاستهای اویسی و از هاری و بختیار و رحیمی پرداخت. همینجا تأکید کنیم که اینک روحانیت و بویژه شخص آیت الله خمینی تا چه حد بر نقش ابزاری خود در خدمت سرکوب انقلاب و استقرار مجدد حاکمیت بلامنزاع سرمایه انحصاری و افقند، مسأله تعیین کننده ای نیست.

ناگزیر پروسه پیش بینی شده برای انتقال مجدد آن به سرمایه انحصاری را که میرفت تا بر روی کاغذ فیصله یابد، مجدداً به برایتیک سیاسی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب باز سپرد. قیام بحران سیاسی بورژوازی را تا دوام بخشید و آغاز حل بحران اقتصادی، این زمینه عینی نشئت درون بورژوازی را به زمانی دورتر احاله کرد. اگر تا پیش از قیام کابوس خیزش مسلحانه توده ها زمینه های توافقی هر چه سریعتر را فراهم میساخت، اینک که این کابوس بورژوازی به واقعیت و در رأس آن آیت الله خمینی، نمیتوانست باشد. نیرویی که افسار خرده بورژوازی و بویژه بخش خصوصی آن را کلاماً در دست داشت. نیرویی که از یک سو خود با تمام وجود در سرکوب انقلاب، که میرفت تا محتوای ضد امپریالیستی خود را با وضوح بیشتر و ناگزیر در یک چهارچوب ایدئولوژیک انقلابی آشکار سازد، ذینفع بود و از سوی دیگر برای انجام نقش ضد انقلابی مطلوب سرمایه انحصاری از نفوذ گسترده ای در میان همین توده های انقلابی برخوردار بود. در یک کلام نیرویی بود که میخواست و میتوانست انقلاب را با نام انقلاب انحصاری ضد امپریالیستی خود را به هر دو در یک جهت گامی جدید به جلو گذارند، حال آنکه بورژوازی و لیبرال، که همچون زمان شاه در تحلیل شرایط توده های جامعه یک فاز عقب بود، مفاد توافقنامه را چسبیده و به میکشید و لزوم وفاداری به آن را تبلیغ مینمود. عروج حزب جمهوری اسلامی بمتأبه پرچمدار سرکوب انقلاب حاصل این همسویی سرمایه انحصاری و رهبری خرده بورژوازی و بود و دولتهای تا در هوای بازگشت و بنی صدر، بازتاب بلاغت سیاسی بورژوازی لیبرال، بورژوالیبرالها و این باز حتی با «تشکیل کابینه» در اپوزیسیون قرار گرفتند و سرمایه انحصاری، اینبار با جایگزینی موقت نفوذ روحانیت، و بویژه آیت الله خمینی در توده های متوهم، بجای لشکر گارد و هواینروز، مجدداً از موضع قدرت به ادامه سیاستهای اویسی و از هاری و بختیار و رحیمی پرداخت. همینجا تأکید کنیم که اینک روحانیت و بویژه شخص آیت الله خمینی تا چه حد بر نقش ابزاری خود در خدمت سرکوب انقلاب و استقرار مجدد حاکمیت بلامنزاع سرمایه انحصاری و افقند، مسأله تعیین کننده ای نیست.

رابطه میان طبقات و احزاب سیاسی است که بهمن شفیق هیچ گاه امکان درک محکم «حزب و قدرت سیاسی» منصور حکمت را پیدا نکرد. از همین جا است که نسل جوان کمونیستی که سیاست ها و نقد مارکسیستی منصور حکمت و مباحث کمیته های کمونیستی کورش مدرسی را به پرچم خود برای تبدیل شدن به نیروی سیاسی جدی در جامعه بدل ساخت، بعنوان نسل جوانی که «بی ریشه» است معرفی میشود. جوانان و دانشجویان کمونیستی که نقد مارکسیستی حکمت و کورش مدرسی را به نقد خود از جهان پیرامونشان بدل کردند در عمر کوتاه حیات سیاسی سازمان عظیمی که تشکیل دادند بودند که کل فضای سیاسی را حول خود قطبی کردند، چنان با ریشه بودند برخلاف ادعاهای شفیق چنان با ریشه بودند که بورژوازی ایران و حکومت اش برای سازمان دادن انتخابات خود در سال ۸۸ مجبور به زدن این نسل شد. چنان با ریشه بودند که برای اولین بار پس از سرکوب انقلاب ۵۷ کمونیسم و طبقه کارگر را یکبار دیگر وارد سیاست جامعه کردند و دامنه حمایت از آن ها در همه آن فابریک های صنعتی بزرگی که خود او از آن نام میبرد وجود داشت و دارد. تنها چرایی که از فهم رابطه طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی عاجز است، نمیتواند این واقعات عظیم را ببیند. «بی ریشه گی» از مارکس استفاده میکند. اینکه چرا بهمن شفیق نسل کمونیست و جوان ایران را کنار لنین پرولتاریا قرار میدهد را خود او باید برای خوانندگانش و این نسل توضیح دهد.

سوما- چنین متدی برای طبقه کارگر آگاه یک عقبگرد کامل است. ندیدن رابطه میان طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی است که بهمن شفیق نسل کمونیست و جوان ایران را کنار لنین پرولتاریا قرار میدهد را خود او باید برای خوانندگانش و این نسل توضیح دهد.

همین نقطه اختلاف من با بهمن شفیق در دفاعش از سندیکالیسم را توضیح میدهد. برای من تلاش ارزشمند فعالین جنبش کارگری در تشکیل سندیکاهای خود قدمی از یک اقدام و خودگامی طبقاتی بزرگتری است که باید منجر به تشکیل سیاسی طبقه کارگر در قالب حزب اش بشود، برای بهمن شفیق اما این «هم استراتژی و هم تاکتیک» است در این توضیح پایه های نژاد شفیق بر ضرورت تشکیل سندیکاهای کارگری و به این اعتبار نقدی که به جنبش جماع عمومی دارد را باید از همین سن دید

سوما- چنین متدی برای طبقه کارگر آگاه یک عقبگرد کامل است. ندیدن رابطه میان طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی است که بهمن شفیق نسل کمونیست و جوان ایران را کنار لنین پرولتاریا قرار میدهد را خود او باید برای خوانندگانش و این نسل توضیح دهد.

سوما- چنین متدی برای طبقه کارگر آگاه یک عقبگرد کامل است. ندیدن رابطه میان طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی است که بهمن شفیق نسل کمونیست و جوان ایران را کنار لنین پرولتاریا قرار میدهد را خود او باید برای خوانندگانش و این نسل توضیح دهد.

سوما- چنین متدی برای طبقه کارگر آگاه یک عقبگرد کامل است. ندیدن رابطه میان طبقات و احزاب و نیروهای سیاسی است که بهمن شفیق نسل کمونیست و جوان ایران را کنار لنین پرولتاریا قرار میدهد را خود او باید برای خوانندگانش و این نسل توضیح دهد.

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

اطلاعیه کمپین همبستگی با جنبش کارگری در مصر



در تداوم انقلابی که سلطه سروکوبگر مبارک را در هم پیچید و ضربه موثری به نظام حاکم مصر وارد آورد، اکنون جامعه مصر به صحنه نبرد طبقاتی آشکاری در راستای پیشبرد انقلاب علیه گرسنگی و فقر و ستم سیاسی و اجتماعی بدل شده است. شورای ارتش و نیروها و جریان‌های بورژوازی با هرچه در توان دارند در تلاشند تا سلطه سیاسی بورژوازی را بار دیگر تثبیت کنند و طبقه کارگر انقلابی و توده های ستمکش را دست خالی به خانه برگردانند.

طی ماههای گذشته طبقه کارگر در مصر نبرد طبقاتی گسترده ای در جهت تداوم انقلاب و دفاع از حقوق خود براه انداخته است که در خلال آن به منافع طبقاتی خود آگاهی بیشتری یافته، آوازه خود را بالاتر برده و در مسیر سازماندهی صفوف خود گامهای مهمی برداشته است. گردنکشیهای شورای ارتش و حکومت جدید بورژوازی مصر در چند هفته اخیر علیه خواستها و حرکات اعتراضی طبقه کارگر و توده های ستمکش، و فراتر از آن تلاش مستمرشان برای سرکوب اعتراضات کارگری و پاسخ ندادن به خواستهایشان، موجب افزایش خشم و نارضایتی کارگران شده و دست بردن به شیوه های موثرتر مبارزه را در دستور کارشان گذاشته است.

در این مدت جنب و جوش وسیعی در صفوف رهبران و فعالین کارگری برای سازمان دادن اعتراضات گسترده با هدف رسیدن به خواستهای اولیه طبقه کارگر جریان داشته است، تدارک وسیعی برای برپایی اعتراضات بزرگ در بخشی از صنایع در روز دهم سپتامبر انجام گرفته است. متقابلاً شورای ارتش و حکومت مصر در ادامه مشی سروکوبگرانه خود با انتشار بیانیه مشترکی علیه تلاش کارگران برای برپایی اعتصاب ایستاده اند و آنها را به سرکوب و زندان تهدید کرده اند.

در این نبرد طبقاتی که در مصر براه افتاده است، ما کمپینی را برای جلب همبستگی جهانی با جنبش کارگری در مصر اعلام میداریم. هدف کمپین کسب وسیعترین حمایت جهانی از تحرک اعتراضی کارگران مصر و مطالبات برحق آنان، اعمال فشار بر ارتش و حکومت مصر در جهت گردن نهادن به خواستهای کارگران و در همانحال تلاش متحدانه برای خنثی کردن و به شکست کشاندن هرگونه تهدید تعرض و سرکوب ارتش و حکومت مصر علیه کارگران بپاخاسته است.

در این راستا جنبش جهانی طبقه کارگر، همه تشکلهای و اتحادیه های کارگری، احزاب و سازمانهای سوسیالیستی و کارگری و کلیه مدافعان آزادی و عدالت و حقوق انسان در سراسر جهان را به همبستگی با جنبش کارگری مصر و مقابله علیه تهدیدات شورای ارتش و حکومت مصر فرا میخوانیم. با اعلام پشتیبانی از مبارزات کارگران مصر و محکوم کردن هرگونه تعرض و تهدید و سرکوب آنان توسط ارتش و حکومت مصر سهم خود را در به پیروزی رساندن این اعتراضات و تحقق خواسته های کارگران مصر ایفا کنید.

کمپین همبستگی با جنبش کارگری مصر تلاش میکند در همه سطوح امکانات موجود را برای جلب وسیعترین حمایت افکار عمومی جهان از طبقه کارگر مصر و افشای سیاست سرکوب بورژوازی و دولت مصر فعال کند و با براه انداختن یک تحرک عملی گسترده در پشتیبانی از جنبش کارگری مصر و فشار آوردن بر حاکمیت بورژوازی مصر پشت جبهه و تکیه گاه انترناسیونالیستی نیرومندی برای پیشروی تحرکات کارگران مصر و پیروزی اعتراضات شان فراهم سازد.

ریبوار احمد، فاتح شیخ، فارس محمود و شمال علی
هشتم سپتامبر ۲۰۱۱

<http://egyptianworkers.wordpress.com/>

پیروزی بزرگ کارگران نخریسی المحله در مصر

شمال علی

شده و کارگران نخریسی المحله این پیروزی را نه فقط برای کارگران کارخانه های المحله بلکه برای کلیه کارگران نخریسی و پارچه بافی بخش دولتی کسب کرده اند و با این پیروزی مهم تصمیم به لغو اعتصاب گرفتند. لازم به یادآوری است که مصر هم اکنون شاهد یک خیزش کارگری انقلابی است که روز به روز از لحاظ مشارکت کارگران و نوع مطالباتشان نیرومندتر میشود و بیشتر ریشه میدواند. همچنین در دل این خیزش کارگری سطح تشکل و اتحاد کارگران بالاتر میروید. کارگران مصر که با سه اتحادیه مستقل خود در وسیعترین بخشهای کارگران مصر را در همبستگی و پیوستن به آنان به حرکت در آورد، حکومت بلافاصله خواهان مذاکره با کارگران شد. حاصل این مذاکره که دو روز پیش به مدت پنج ساعت ادامه داشت، توافق وزیر نیروی کار با اجرای بخش اعظم خواستهای کارگران بود.

به این ترتیب بر سر این موارد توافق شد: صد درصد افزایش سهمیه غذایی و رساندن آن به ۲۱۰ پوند در ماه، دویست درصد افزایش پاداش برای کارگرانی که پاداش زیر ۱۲۰ پوند میگیرند، صد درصد برای آنها که بین ۲۰۰ و ۳۰۰ پوند میگیرند و ۲۵ درصد برای مدیران و رؤسای بخشها. اجرای این افزایشها پس از برگزاری مجمع عمومی شرکت در نوامبر آتی عملی میشود. در پایان مذاکره کمال القیومی رهبر کارگری نخریسی المحله، اخطار کرد که در صورت صادر نشدن قرار دولتی در موارد توافق شده، کارگران دست به اعتصاب خود خواهند زد.

هشام فواد سپس تأکید کرد که قرار دولتی بر سر موارد توافق شده صادر

در حمایت از "کمپین همبستگی با جنبش کارگری در مصر"

با رشد اعتراضات طبقه کارگر و شروع اعتصابات گسترده برای احقاق حقوق خود علیه دولت جدید بورژوازی مصر کمپینی در همبستگی با جنبش کارگری در مصر، با هدف کسب وسیعترین حمایت جهانی از اعتراضات کارگران مصر و مطالبات برحق آنان، اعمال فشار بر حکومت مصر در جهت گردن نهادن به خواستهای کارگران و تلاش برای خنثی کردن و به شکست کشاندن هرگونه تهدید تعرض و سرکوب ارتش و حکومت مصر علیه کارگران اعلام شده است.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری-حکمیست ضمن اعلام پشتیبانی از این کمپین با تمام قوا در جهت تقویت این کمپین و جلب وسیعترین حمایت بین المللی از اعتراضات طبقه کارگر و مردم محروم در مصر علیه دولت جدید بورژوازی در مصر و وارد کردن فشاری بین المللی بر دولت جدید و شورای ارتش تلاش میکند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست همه سازمانها، شخصیتها و بسیایات: اتحادیه های کارگری را به حمایت از این کمپین فرا میخواند.

تشکیلات خارج کشور حزب
حکمیست

۱۲ سپتامبر ۲۰۱۱

تلفن: 0046 (0)737038612 ایمیل: solidarity.eworkers@gmail.com

وبسایت: <http://egyptianworkers.wordpress.com/>

فیسبوک: <http://www.facebook.com/#!/pages/Solidarity-Campaign-With-Workers-in-Egypt/236187386427747>

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

منصور حکمت

از قاهره تا تل آویو آغاز پایان یک دوره؟

آذر مدرسی

اعتراض به قیمت مسکن به سرعت به اعتراض به هزینه‌های بالای زندگی به ویژه هزینه مواد غذایی، سوخت، بهداشت و کل سیاست اقتصادی دولت اسرائیل کشیده شد. اعتراض به قیمت مسکن به سرعت به اعتراض علیه نابرابری های اجتماعی و اقتصادی تبدیل شد. عنوان "اعتراض مسکن" در میدیا به "مبارزه برای عدالت اجتماعی" تبدیل شد. شعارها و مطالبات به سرعت رادیکال میشد. بیش از ده شهر مهم اسرائیل به مدت چند هفته شاهد تظاهراتی چند صد هزار نفره بود.

و بالاخره تظاهرات پانصد هزار نفره سوم سپتامبر، که از آن بعنوان بزرگترین تظاهرات تاریخ اسرائیل نام میبرند، رنگ خطر جدی برای دولت اسرائیل بود. خطر رادیکال و چپ شدن آن، خطر سیاسی شدن، و بالاخره خطر ورش نسیم انقلابی مصر و تونس به اسرائیل دولت فاشیست نتانیاهو را به هراس انداخته است. اینده این تحرکات هرچه باشد جامعه

اسرائیل وارد دوره جدیدی از حیات خود شده است. تأثیر تحولات انقلابی در خاورمیانه و شمال آفریقا بر صحنه سیاست بین المللی، بر موقعیت غرب و اسرائیل در منطقه، بر سرنوشت حل مسئله فلسطین قابل پیش بینی بود. اما سرعت تأثیر این تحولات بر جامعه اسرائیل، بر تضعیف صهیونیسم و فشار آن بر مردم اسرائیل، بر شکستن دیوار هویت ملی- مذهبی و قومی تحمیلی بر جامعه اسرائیل، قابل پیش بینی نبود.

جامعه ای که دولت فاشیست آن تلاش دانی در دادن تصویری مذهبی از جامعه بود. جامعه ای که دولت آن در روز تأسیس مردم را حول هویت قومی و مذهبی، بعنوان قربانیان تاریخ، حول "جنگ مقدس" در دفاع از "قوم یهود" علیه دشمن مشترک، "اعراب مسلمان"، و اادار به سکوت در برابر تبعیض و نابرابری های اجتماعی میکرد. جامعه ای که دانما در آماده باش نظامی و موقعیت ویژه "جنگی" در خطر حمله "اعراب" تعریف میشد، یکباره با واقعیت و موقعیتی دیگر روبرو شد. اگر تا دیروز دولت فاشیست اسرائیل میتوانست، بر متن نفرت مذهبی و حمله جریانات تروریستی اسلامی، کودکان اسرائیلی را در مدراس به امضا بمب هایی

تشویق کند که قرار بود بر سر مردم بیگانه فلسطین بریزند. امروز دیگر با پروپاگاندا "جنگ مقدس"، "مملکت همیشه در حال جنگ"، منافع "قوم یهود" و "دولت یهود" نمیتوان مردمی که رفاه و سعادت را میخواهند و اادار به سکوت و تمکین یا سرکوب کرد. انقلاب مردم تونس و مصر تحریک مردم انقلابی در سایر کشورهای عربی، به زیر کشیدن دیکتاتوری مانند حسنی مبارک با اتکا به جنبشی اعتراضی و توده ای امکانی برای ابراز وجود جنبش اعتراضی مردم آزادیخواه اسرائیل علیه دولت فاشیست اسرائیل و خلع سلاح کردن سران صهیونیست آن علیه مردم حق طلب اسرائیل بود. رشد سریع اعتراضات در اسرائیل، رادیکال و سیاسی شدن سریع مطالبات آن نشان از انفجار خشم از "اعراب یهود" علیه دشمن مشترک، "اعراب مسلمان"، و اادار به سکوت در برابر تبعیض و نابرابری های اجتماعی پس میزند. همان انفجاری که در مصر، تونس، لیبی، سوریه، بحرین، اردن شاهد بودیم. تحریکات انقلابی در مردم در کشورهای عربی گشایشی برای مردم معترض و رادیکال اسرائیل بود. بی دلیل نیست که مردم در اسرائیل مانند تظاهراتی لندن شعار "دستند یک مصری گام بردار" را در مدراس به امضا بمب هایی

در وقت جدال ارتجاعی که سالها بر مبنای دامن زدن به نفرت قومی و مذهبی در منطقه زندگی میلوینها انسان را به تباهی کشیدند امروز در برابر تحریک اعتراضی و انقلابی مردم معترض خود قرار گرفته اند. دیوار پوچ و ساختگی ملی و مذهبی سرنوشت و آینده طبقه کارگر و مردم محروم اسرائیل را از مصر و تونس جدا نمیکند.

عنوان سیر سرنوشت طبیعی توده روسیه پذیرفت. غیرمغز ناسازگاری با لنینیسم نباید در مقابل رژیم شوروی مقاومت کرد. جنبش Smenovekhovsky با این افق که روسیه شوروی دوام نخواهد داشت و جایش را به ناسیونالیسم روسی خواهد داد، اعضای اش را تشویق کرد که به روسیه بازگردند. این جنبش اعضایش را تشویق به همکاری با روسیه شوروی میکرد، با این امید که این دولت جایش را به یک دولت بورژوازی خواهد داد.

رهبان این جنبش، نیکولای اوستراپالوف، یک متفویک سابق بود در اولین نشریه جنبش Smenovekhovsky همین تم را تکرار کرد و اعلام کرد. نوشته اوستراپالوف توسط حزب کمونیست روسیه بازتکثیر گردید!! بعدا در سال ۱۹۲۲ الکسی تولستوی در نامه ای سرگشته به رهبر مهاجرین از دولت شوروی به دلیل دفاع از روسیه در مقابل دولت های خارجی و حفظ تمامیت ارضی آن دفاع کرد. (اقتباس از ویکیپدیا)

این جریان بعدا به یکی از منحان و حامیان خط استالین تبدیل شد. ۳- کنفرانس جنوا (در ایتالیا) از ۱۹ آوریل تا ۱۹ مه سال ۱۹۲۲ برگزار گردید. این کنفرانس با شرکت نمایندگان ۳۴ کشور تشکیل شد تا در باره اقتصاد مالی بعد از جنگ اول و نجات دادن، رژیم روسیه شوروی جدید بحث کند. پیشنهاد مطرح شده از کنفرانس این بود که برای باز سازی اروپای مرکزی و شرقی و رابطه میان دول سرمایه داری با دولت پرولتری روسیه استراتژی را تعریف و تصویب شود. (اقتباس از ویکیپدیا)

توضیحات

۱- ترجمه شده از مجموعه آثار لنین (انگلیسی)، جلد ۳۳ (اوت ۱۹۲۱ - مارس ۱۹۲۳)، صفحه ۲۵۴ تا ۲۵۸، انتشارات پروگرس، مسکو ۱۹۶۶

[V. I. Lenin, The conditions for admitting new members to the Party - Letters to Y. M. Molotov, Collected Works, Volume 33 \(August 1921 - March 1923\), Progress Publishers, Moscow 1966](#)

۲- سمننا وخ (Smena Vekh) تغییر علامت های راه Smenovekhovsky نام نشریه ای است که در سال ۱۹۲۱ در پراگ توسط جنبش Smenovekhovsky منتشر شد. نشریه نام خود را از یک نوشته فلسفی به نام وخ (علامت های راه Smenovekhovsky) در سال ۱۹۰۹ منتشر شده بود گرفته است. جنبش Smenovekhovsky در میان جامعه روس های سفید مهاجر ریشه داشت. نشریه سمننا وخ به خوانندگان سفید خود میگوید: "بدون تردید جنگ داخلی باخته شده است. روسیه برای مدت طولانی راه خود را رفته است و نه راه ما را." "ایان روسیه، که همه از آن نفرت داریم، را برسمیت شناسید یا بدون روسیه بمانید، زیرا روسیه سوم با نسخه های شما وجود ندارد و هرگز وجود نخواهد داشت." "مهم نیست که استدلالات علیه آن جقدر وزین اند، رژیم شوروی روسیه را نجات داد، رژیم روسیه شوروی است. نفس جان سختی آن دلالت بر کاراکتر تودهای آن دارد."

بر اساس این دید در میان مهاجرین سفید پا گرفت که رژیم روسیه و انقلاب اکتبر را باید به

این پرستیژ را نابود نکنند، در هر حالت این گروه را انقدر تضعیف کنند که قدرت تعیین سیاست حزب را از او سلب نماید.

دوره آزمایشی (۱) دوره آزمایشی برای همه گروه ها را افزایش دیم. چگونگی عبور متناقضی از دوره آزمایشی را به تفصیل تعریف کنیم؛ امتحان های کنکرت و عملی ای که باید بکار گرفته شود تا معلوم شود که دوره آزمایشی واقعا دوره آزمایشی است و نه یک فرمالیته صرف را لذا، لازم است که (۱) دوره آزمایشی بوجود آوردن اکثریت قوی تر برای همه کارگران به پیوندند. از همه این ها من این نتیجه گیری را میکنم که ما باید دوره آزمایشی بسیار طولانی تری را برای برقرار کنیم و این نظر با این فاکت که گارد سفید قطعاً بر ترکیب غیر پرولتری اعضای حزب ما سرمایه گذاری میکند، تقویت میشود. اگر ما بر دوره شش ماهه برای کارگران توافق کنیم آنگاه بدون تردید، برای اینکه خود و دیگران را فریب نداده باشیم، باید لغت "کارگر" را طوری تعریف کنیم که تنها کسانی را در بر بگیرد که ذهنیت پرولتری را از طریق شرایط زندگی خود کسب کرده باشند. اما این غیر ممکن است مگر اینکه فرد مورد نظر سالیان مدیدی در کارخانه کار کرده باشد، نه با انگیزه های دیگری، بلکه به دلیل شرایط عمومی زندگی اقتصادی و اجتماعی خود [کارگر باشد].

اگر چشم خود را بر واقعیات نه بنندیم باید قبول کنیم که در زمان حاضر سیاست پرولتری حزب نه از طریق کاراکتر اعضای آن بلکه از طریق پرستیژ عظیم گروه کوچکی، که میتوان آن ها را گارد قدیمی نامید، تعیین میشود. یک کشمکش جزئی در میان این گروه کافی است تا اگر هم

۲۶ مارس ۱۹۲۲
دیکت شده توسط تلفن

دو نامه از لنین درباره اهمیت پرولتاریای صنعتی در حزب کمونیست

مقدمه مترجم:

نوع جدیدی از کمونیسم متولد شده است. اگر کمونیسم بورژوازی قدیم در ایران معتقد بود که باید ایده های ناب پوپولیستی و بورژوازی خود را به خورد کارگران بدهد و آنها را به عضویت سازمان خود در آورد، اگر کمونیسم چپ نو روشنفکران را نیروی محرکه انقلاب سوسیالیستی میدانست و تلاش برای جذب آنها را داشت، امروز کمونیسمی متولد شده که نتنها اعتقادی به سرمایه داری بودن ایران ندارد بلکه اصلاً معتقد است که احتیاجی به طبقه کارگر برای کارگری بودن ندارد. کسی که سرمایه داری را نمیبیند تنها یک خطای "تئوریک" مرتکب نمیشود. از منظر طبقه ای به جامعه نگاه میکند که کارگر را نمیبیند. اگر کمونیسم مدل قدیم در پی سازمان دادن خلق بود، این یکی معتقد است که میتوان اصلاً کسی را متشکل نکرد و در خارج نشست و تبلیغات کرد و فعالیت سیاسی خود بر آن بای فشرده کرد. است. لنین، از همان "از کجا باید آغاز کرد؟" و "چه باید کرد؟" کسی است که اعلام میکند که حزب سوسیال دمکرات روسیه نباید یک تشکل صرفی کارگری باشد. این حزب سازمان سیاسی ای است که باید محمل اتحاد کمونیست ها باشد. از کارگر کمونیست تا سرباز کمونیست و از روشنفکر کمونیست تا فاحشه کمونیست. در همان حال و در کنار این تاکید ها لنین همواره استحکام پرولتاری حزب را در تسویه دائم آن از سیاست، ایدئولوژی، تئوری و فلسفه و بالاخره از عناصر خرده بورژوازی و طبقاتی تعریف شده ی مستقلی برای خود قائل نیست تا برای تحقق آن اصولاً نیرویی مستقل را بخواهد. اینها صرفاً "ضد رژیم" هستند و بس، آنهم پرولتاریای صنعتی بزرگسوار دارد. این نوع بی خاصیت و سترو آن. این

پیوستگی فکری و عملی لنین در این رابطه و تأکیدی است بر اهمیت پرولتاریای صنایع بزرگ در تضمین خصلت پرولتاری حزب کمونیست. منظور لنین از پرولتاریا کارگری که تازه از روستا یا از صف خرده بورژوازی به صف طبقه کارگر رانده شده نیست. لنین بویژه در نامه دوم خود از پرولتاریای صنعتی ای حرف میزند که حداقل ده سال سابقه کار در صنایع بزرگ را دارد، دنیای زندگی در روستا و یا دنیای خرده بورژوازی که از آن آمده را پشت سر گذاشته است، منطق زندگی و کار در چارچوب جامعه بورژوازی در ذهن او به یک امر داده تبدیل شده است و بجای نگاه به رویاهای ارتجاعی بازگشت به روستا و آرزوهای خرده بورژوازی، رو به جلو به سوی ضرورت سلب مالکیت از بورژوازی دارد.

این جدال در آن روز یکی از چهره های جدال میان کمونیسم با ناسیونالیسم روس است. ناسیونالیسمی که هم بخش مهمی از حزب کمونیست را در بر میگيرد و هم مورد حمایت جنبش های علنی ناسیونالیست روس و از جمله جنبش روس های سفید تبعیدی (جنبش Smenovekhovtsy) و نشریه Smena Vekha است که لنین در نامه دوم به آن اشاره میکند.

این جدال "آئین نامه ای" لنین چهره ای از جدال کمونیسم با ناسیونالیسم روس است، که بعد از مرگ لنین به سرعت خیزه کننده ای و طرف مدت کوتاهی بر حزب غلبه میکند. در هر صورت، در جریان آماده شدن برای ارائه بحثی در مورد "کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری" از ابتدا تا امروز "که قرار است در انجمن مارکس - حکمت ارائه شود، دوباره به این دو نامه از لنین رسیدم و بر این فاکت که خصلت پرولتاری حیف آمد که آنها را در اختیار هر کس که علاقمند است قرار ندم.

این جدال میان کمونیسم با ناسیونالیسم روس است، که بعد از مرگ لنین به سرعت خیزه کننده ای و طرف مدت کوتاهی بر حزب غلبه میکند. در هر صورت، در جریان آماده شدن برای ارائه بحثی در مورد "کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری" از ابتدا تا امروز "که قرار است در انجمن مارکس - حکمت ارائه شود، دوباره به این دو نامه از لنین رسیدم و بر این فاکت که خصلت پرولتاری حیف آمد که آنها را در اختیار هر کس که علاقمند است قرار ندم.

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف

نامها به و.م. مولوتوف